****

|  |
| --- |
| فهرستی از آثار استاد محمد علی صالح غفاری در زمینه­های تفاسیر سوره های قرآن، شرح ادعیه، کتب و مقالات، اعم از مطبوع و غیر مطبوع جهت مراجعه علاقمندان محترم به منابع قابل دسترس، در صفحات انتهایی کتاب درج گردیده است.  |

ترجمه تفسیر عربی

زیارت جامعه کبیره

جلد اول

اثراستاد محمدعلی صالح‎غفاری

با ترجمه بانو زهرا صالح غفاری

 تیر ماه 1395 مصادف با 15 رمضان 1435

فهرست مندرجات

[مقدمه: 8](#_Toc95915759)

[شرح زیارت جامعه کبیره 9](#_Toc95915760)

[مقدمه دوم : 11](#_Toc95915761)

[اما دلائل وجوب زیارت یا مستحب بودن آن 22](#_Toc95915762)

[دلائل وجوب عقلی بر اطاعت امام 38](#_Toc95915763)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

فهرست مطالب زیارت جامعه کبیره

شرح زیارت از نظر بیان دیدن روح علم و ایمان

شرح حدیث کسی که بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد

مقدمه در تعریف زیارت

مقدمه شناخت خانه و اهل خانه

معنی زیارت و دلائل وجوب و استحباب آن

 انسان کامل با معارف و علم خود، راه امن و امان می‏باشد.

معرفت و شناخت ائمه ع عقلا و نقلا واجب است.

 ائمه دوازده‏گانه ع مظهر اسماء الله هستند

ائمه دوازده‏گانه ع پادشاهان دنیا و آخرت هستند

 شرح این جمله از زیارت که خداوند این خلق را به وسیله آنها شروع کرد و به وسیله آنها کامل می‏کند

 شرح زیارت از جمله سلام بر شما ای اهل بیت نبوت تا جمله بهترین بندگان پروردگار عالم

شرح این جمله که آنها معدن رحمت و گنجینه های علم هستند

شرح این جمله که آنها ریشه های کرامت و رهبران امت هستند

 شرح این که درهای ایمان و امین خداوند متعال هستند

 شرح این که آنها پیشوایان هدایت و چراغ های روشن در تاریکی می‏باشند

 شرح جمله آنها دعوت شدگان بسوی خدا هستند

 شرح این جمله که آنها رستگاران باکرامت الهی می‏باشند

 شرح این که آنها به راه خدا دعوت می‏کنند و جانشان را در راه رضای خدا می‏بخشند

 شرح این که چگونه آخرین حجت و گفتگو نزد آنها است

 شرح این که چگونه آنها شاهد زندگی دنیا و شفیع زندگی آخرت هستند

 شرح این که چگونه کسی که به سراغ شما بیاید نجات می‏یابد؟

شرح این که در گذشته هم سابقه شما اینطور بوده است

 چگونه خداوند شما ائمه ع را نور خود قرار داده است؟

 چگونه خداوند به وسیله شما بر ما منت نهاده است؟

 شرح این که من چگونه به شما ایمان داشته باشم و منتظر دولت و حکومت شما باشم؟

 چگونه خداوند هرکس را بخواهد هدایت کند با شما آغاز می‏کند؟

 چگونه خداوند آسمان را بوسیله شما نگه می‏دارد؟

 شرح این که هرچه رسولان خدا آورده‏اند نزد شما است

شرح جمله یاد شما در بین یادهاست و نام شما در بین نام‏هاست.

مقدمه:

ما در این مقدمه نمی‏خواهیم علت واجب شدن زیارت یا مستحب بودن آن را بیان کنیم بلکه می‏خواهیم توضیح بدهیم که انسان دوبار متولد می‏شود و ساخته می‏شود.

بار اول در رحم مادر و بار دوم در مسیر تربیت .

در این زندگی دنیا انسان هنگام تولد مثل فلزی است که از معدن استخراج می‏شود، بعد از استخراج، این فلز را به صورت ماشین آلات می‏سازند. فکر کنیم این فلزی که از معدن استخراج شده است چقدر نیازمند به صنعتگری است که آن را به صورت یک شئ قابل استفاده در آورد. اگر این فلز به حال خود رها شود هیچ ارزشی جز سنگینی برای دارنده آن ندارد. می‏خواهیم بگوییم ای انسان تو لحظه‏ای که از مادر متولد می‏شوی جز پاره‏ای گوشت و استخوان و بار سنگینی به دوش مادر چیز دیگری نیستی. انسان نشده‏ای که به کسی سودی برسانی اما خدایتعالی می‏خواهد از تو، انسان عظیم دارای اخلاق الهی بسازد که جانشین پروردگارت در اداره امور خلایق باشی، به طوری که آنها را از پایان زندگی، به بهشت پرنعمتی هدایت کنی که همه برکات مثل نهر از آن بهشت جاری می‏شوند. فکر کن چقدر به هدایتگری احتیاج داری که تو را راهنمایی کند و به پروردگاری که تو را تربیت کند و سازنده‏ای که تو را بسازد. امام کسی است که تو را به سمت این مقام و درجه هدایت می‏کند و به راهی تو را می‏برد که خود تبدیل به بهشت شوی که همه برکات از دست تو جاری گردد. خوب فکر کن آیا می‏توانی از چنین مربی و راهنمایی بی‏نیاز باشی؟ آیا به نظر شما شناخت چنین امام و رهبرانی واجب است یا خیر؟

شرح حدیث قدسی :

 خداوند تعالی می‏فرماید: ولایت علی ابن ابیطالب حصار محکم من است. هرکس داخل این حصار شود از عذاب من در امان است.

 همچنین امام صادق ع فرمودند: ولایت علی ابن ابیطالب ع بر من محبوب‏تر است از ولادت من از او.

شرح زیارت جامعه کبیره

در این کتاب حقیقت مقام ائمه معصوم ع در تدبیر کار مردم تا رساندن بشریت به پادشاهی عظیم خداوند با قیام قائم ع برای شما روشن می‏گردد.

اولین سؤال این است که آن روحی که در تو ای انسان دمیده شده است و باعث شده است که ملائکه در تسخیر تو باشند چیست؟

آیا همان روح حیوانی است؟ نه – بلکه آن روح علم و معرفت است که فقط به افاضه خداوند متعال در تو دمیده می‏شود. بعد از این که به صورت یک انسان خلق شده باشی، با افاضه این روح علم، با پروردگار خود آشنا می‏شوی و آنگاه ملائکه بر تو سجده می‏کنند. تو وقتی مورد قبول و پسند خداوند و سایر خلایق قرار می‏گیری که دارای ایمان و عرفان باشی. پس سعی کن این معرفت را از مرکز واقعی آن بدست آوری. چرا که فقط به این دلیل خلق شده‏ای و فقط با این سرمایه مورد پسند خدا محلّ سجده ملائک و محبوب سایر خلایق، خواهی گشت. بنابراین از مهمترین واجبات برای انسان کسب علم و معرفت است که فقط با این سرمایه، خود و دیگران را از سختی‏ها و گرفتاری‏ها نجات خواهی داد. اگر این سرمایه را بدست آوری هم خود را و هم همه چیز را بدست آورده‏ای و اگر آن را از دست بدهی ، خودت و همه چیز دیگر را از دست داده‏ای. پس خدایتعالی را بسیار شکر کن که منافع علم و معرفت و معادن حکمت را به تو معرفی کرده و با کمترین زحمت تو می‏توانی از آنها استفاده کنی مثل این که دریای عظیمی در اختیار تو باشد و هر وقت احساس تشنگی کنی بدون زحمت از آن بیاشامی.

ائمه ع چشمه کوثر و چشمه آب حیات هستند که اگر قطره‏ای از این سرچشمه بیاشامیم زندگی شیرین ابدی خواهیم یافت. پس اگر خود را دوست داری به دنبال این منابع حرکت کن. اگر آنها را یافتی خیر دنیا و آخرت نصیب تو خواهد شد و اگر از آنها دور شدی خیر دنیا و آخرت را از دست می‏دهی و لقمه آماده‏ای برای افراد شیطان صفت و ستمکار و گمراهی خواهی شد که تو را بسوی جهنم بکشاند. هروقت تصمیم گرفتی این چشمه‏های گوارای آب حیات را پیدا کنی و زندگی گوارای ابدی بدست آوری زیارت جامعه را بخوان و بدان تا امام خود را بشناسی مبادا به مرگ جاهلیت بمیری و هیزم جهنم باشی.

توضحی راجع به کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است :

 بدان که واجب ترین اعمال واجب این است که انسان خود را بیابد و خود را بشناسد که کیست و چرا اینگونه خلق شده و ابتدا و انتهای زندگی او از کجا آغاز می‏شود و به کجا می‏رسد.

بدان که نقش انسان در عالم نقش مرکز و محور هستی است که هرچه آفریده شده و هر حادثه‏ای که ایجاد می‏شود بر مدار وجود او می‏گردد. عالَم مثل بدن و انسان به منزله روح این بدن است که اگر این روح باشد، بدن هست و اگر نباشد بدن هم نیست. انسان ، تنها موجودی است که نیاز دارد و از خدای خود می‏خواهد که همه چیز را خلق کند و هرچه هست به خواست انسان آفریده شده است. زیرا خداوند متعال به این منظور خلایق را ایجاد کرده که شناخته شود و خداوند شناخته نمی‏شود مگر به وسیله انسان و نزد انسان، مثلا خداوند متعال به خلقت فرشتگان اکتفا نمی‏کند و آنها هدف خدا نیستند زیرا ملائکه تسبیح می‏کنند ولی نمی‏فهمند تسبیح چیست. بنابراین لازم است که در تسخیر انسان باشند. پس هیچ خلقی خلق نمی‏شود مگر برای انسان. همانطور که خداوند در شب معراج به رسول خود فرمود: من هستم و تو و همه چیز را برای تو خلق کردم. بنابراین خداوند متعال فقط به وسیله انسان به مراد خود می‏رسد و انسان تنها موجودی است که همه چیز بر مدار وجود او می‏گردد.

پس ای انسان بدان که فقط با معرفت و علم ، انسان خواهی بود زیرا تو از نظر جنس و گوشت و استخوان و خوردن و آشامیدن و کار و زندگی و روح و ..... در ردیف سایر خلایق هستی و امتیازی بر غیر خود نداری. تو زنده‏ای ، حیوانات هم زنده هستند، تو روح هستی، ملائک هم روح هستند، تو نوری ، ستارگان هم نور هستند و تو جسمی ، مواد عالم هم جسم هستند. پس همه این اجناس شبیه هم هستند و امتیازی بر یکدیگر ندارند. اگر می‏خواهی بدانی که چرا بر اجناس برتری داری فکر کن باید چه سرمایه‏ای داشته باشی و چرا خداوند متعال همه خلایق و طبیعت را در اختیار تو گذاشته است و می‏فرماید: آنچه در آسمان‏ها و زمین آفریده‏ام برای انسان آفریدم.

جز این نیست که فقط به خاطر علم و معرفت تو، این برتری را خداوند به تو داده است و تنها تو هستی که خدا را می‏توانی بشناسی و تنها تو هستی که روح خدایی که همان علم و معرفت است در تو دمیده شده . خداوند متعال می‏فرماید: وقتی انسان را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم فرشتگان را در خدمت او درآوردم.

مقدمه دوم :

هر زیارتی از زیارات ائمه ع با کلمه سلام شروع می‏شود. زائر می‏گوید : سلام بر تو ای فرزند رسول خدا یا می‏گوید سلام بر تو ای رسول خدا و همچنین در زیارت اهل قبور می‏گوییم سلام بر شما ای اهل لا اله الا الله. زیارتی نیست که با سلام آغاز نشود. دلیل این مطلب این است که کلمه سلام دلالت بر زنده بودن و پاک دل بودن و ملاقاتی با برکت است. خداوند تعالی در کتاب خود به ما دستور می‏دهد که وقتی داخل خانه‏ای شدید به خود سلام کنید زیرا سلام علامت تحیت و زنده بودن است از جانب خدا و همچنین از رسول اکرم ص روایت شده که فرمودند: کسی که قبل از سلام سخنی بگوید جواب او را ندهید و باز فرمودند: بخیل‏ترین مردم کسی است که از سلام گفتن بخل داشته باشد. پس کلمه سلام، علامت زندگی و اظهار زنده بودن است. وقتی هنگام ملاقات با دیگران به آنها سلام می‏کنی اظهار کرده‏ای که زنده و هوشیاری و وقتی سلام نکنی مثل مُرده‏ای هستی در کنار مردگان دیگر. بخصوص سلام بر اولیاء خدا. خداوند متعال در کتاب خود به ما دستور سلام و تسلیم، به اولیاء خودش را می‏دهد. می‏فرماید: همانا خدا و ملائکه خدا بر پیامبر درود می‏فرستند، شما ای مؤمنان بر او درود بفرستید و تسلیم اوامر او باشید. این آیه ما را مأمور به تسلیم و سلام بر اولیاء خدا و دوستان خدا می‏کند. اولیاء خدا کسانی هستند که به جای پیامبر اکرم ص کار می‏کنند و در اطاعت از خدا پیرو مقام پیامبر هستند همچنین می‏دانیم که اولیاء خدا زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی می‏خورند بخصوص چهارده معصوم ع.

همانطور که در برخی زیارات این عبارات را می‏بینیم که زائر می‏گوید: شهادت می‏دهم که تو کلام مرا می‏شنوی و جواب مرا می‏دهی به این ترتیب برای ما ثابت می‏شود که کلمه سلام، زنده بودن زائر و شخص زیارت شده را مشخص می‏کند. در ابتدای این زیارت جامعه می‏گوییم: سلام بر شما اهل بیت نبوت.

نکته دیگر در زیارت جامعه این است که همه ائمه اطهار ع و همه اولیاء خدا را مخاطب قرار می‏دهیم و صیغه جمع بکار می‏بریم. مثلا وقتی یک امام را می‏خواهیم با این زیارت جامعه زیارت کنیم باز هم می‏گوییم سلام بر شما اهل بیت نبوت. زیرا یک نفر از این چهارده معصوم مثل همه آنها است و همه آنها مثل یک روح و یک نور هستند.ائمه ع در مقام کمال مطلق تک تک و جدا جدا نیستند. این جزء خلقت انسان است. خلقت انسان طوری است که جان یک انسان مثل جان همه افراد بشر است و جان همه افراد بشر ارزش جان یک نفر را دارد. هرچه که خداوند به همه افراد بشر بدهد به هر کاری که یک فرد از افراد بشر بتواند انجام دهد مثل جان همه افراد بشر و کار همه افراد بشر است. انسان ها گرچه از نظر عدد و مقدار زیاد هستند ولی از نظر کیفیت و ارزش، کم و زیادی ندارند. هر نعمت و برکتی که از همه افراد بشر می‏خواهی و انتظار داری می‏توانی از یک نفر هم انتظار داشته باشی و کمالات و فضائل ربطی به کم و زیادی افراد بشر ندارد زیرا همانطور که خدایتعالی می‏فرماید: کسی که یک نفر را زنده کند و به زندگی برساند گویا همه افراد بشر را به زندگی رسانده و کسی که یک نفر را بکُشد مثل این است که همه افراد بشر را به قتل رسانده است. این آیه قرآن حقیقتش وقتی ثابت می‏شود که بفهمیم یک فرد از افراد انسان ارزشش، به اندازه تمام افراد بشر و همچنین تمام افراد بشر ارزششان به اندازه یک فرد از افراد بشر است. در این جا مقایسه می‏کنیم انسان را با چهارپایان و سایر مخلوقات و می‏بینیم که هرچه هست غیر از انسان تک تک قیمت گذاری می‏شوند الا انسان که با تعداد بیشتر یا تعداد کمتر، قیمتش بیشتر یا کمتر نمی‏شود ، زیرا انسان با علم و حکمت و شعور و کمالات و سایر برتری‏هایش ارزش دارد و هرچه که در یک فرد انسان می‏تواند پیاده شود در همه انسان‏ها پیاده می‏شود و بالعکس با مرگ یک انسان همان مصیبتی که با مرگ همه انسان‏ها رخ می‏دهد، رخ می‏دهد. بخصوص ائمه اطهار ع و اولیاء کامل خداوند متعال که معصوم هستند و با درجات کمال آنها همه چیز کامل شده و هریک از آنها برابر کل بشر هستند زیرا همگی نور واحدند. کسی که یک نفر آنها را بشناسد همه آنها را شناخته است و اگر هریک از آنها را نشناسیم گویا هیچ یک را نشناخته‏ایم. کسی که پیامبر را نشناسد، علی ع را نشناخته است و کسی که علی ع را نشناسد، پیامبر را نشناخته و فاطمه س را نشناخته است. پس اگر یکی از آنها را نشناسیم گویی هیچ یک از آنها را نشناخته‏ایم. پس کسی که یکی از ائمه را مثل امام حسن ع یا امام حسین ع زیارت کند درواقع به زیارت همه آنها موفق شده است. به این ترتیب هنگام سلام کردن به همه آنها یا یک نفر از آنها کلمه السلام علیکم را بکار می‏بریم.

بعد از کلمه سلام نوبت به شناخت موقعیت اهل بیت علیهم السلام می‏رسد. باید بدانیم که کلمه بیت و اهل بیت چه مفهومی دارد. می‏پرسیم آیا منظور از بیت ، دیواری سنگی یا چیز دیگر است مثل دیوار کعبه و سایر مساجد یا منظور از بیت، چیز دیگر است؟

مشاهده می‏کنیم خداوند متعال در قرآن از بیت و اهل بیت یاد کرده است و می‏فرماید: حجّ بیت الله بر مردمی که توانایی زیارت آن را داشته باشند واجب و حق خدا است. در این آیه فقط از کلمه بیت نام برده شده است. در آیه دیگر می‏بینیم کلمه اهل بیت بکار رفته است که خداوند متعال می‏فرماید: حقیقت این است که خدا می‏خواهد هر نوع پلیدی و ناپاکی را از شما اهل بیت زائل کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند. در این آیه از بیت و اهل بیت هر دو نام برده شده است و در آیه دیگر ملاحظه می‏کنیم که خداوند از بیت یاد می‏کند اما برای بیت اهل خاص آن را معرفی می‏نماید. می‏فرماید: راجع به ماه حرام از تو سؤال می‏کنند که جنگ و مبارزه در ماه حرام چه صورتی دارد؟ بگو جنگ در ماه حرام گناه کبیره است و موجب بازداشتن مردم از راه خدا و زیارت مسجدالحرام می‏شود و کفر است. اما بیرون کردن اهل خانه از خانه خود، گناه بزرگتری است. در اینجا می‏بینیم که مسجدالحرام را که بیت الله الحرام است یاد می‏کند و اهل آن را هم معرفی می‏کند و کافران قریش را توبیخ و ملامت می‏کند که چرا اهل بیت خدا را که همان مسجدالحرام است اخراج کرده‏اند . می‏دانیم که این گناه کبیره که اخراج اهل بیت است مفهومش اخراج رسول خدا ص از مکه به مدینه است. یعنی وقتی پیامبر را از مکه بیرون کردند خداوند این آیه را نازل فرمود که اخراج اهل خانه از خانه ، از جنگ در ماه حرام و بازداشتن مردم از زیارت خانه خدا گناهش بیشتر است. یعنی ای مردم مکه شما به خاطر بزرگداشت زیارت کعبه جنگ را در ماه حرام تعطیل کردید تا راه‏ها امن و امان باشد و زائران به راحتی به زیارت نائل شوند اما اهل بیت ع را که پیامبر اکرم است از خانه خود و شهر خود بیرون کردید پس ارزش اهل خانه بیشتر است از خود خانه. وقتی این آیات را با یکدیگر جمع می‏کنیم و برخی را با برخی دیگر تفسیر می‏کنیم ظاهرا متوجه می‏شویم معنای بیت ، بیت الله الحرام است و معنی اهل بیت، رسول خدا می‏باشد.

جای دیگر می‏بینیم وقتی رسول خدا خانواده خود را از زیر کساء جمع می‏کند خداوند آیه تطهیر را برای تمام آن خانواده نازل می‏کند که زیر کساء جمع شده‏اند و سنّی و شیعه روایت کردند که این خانواده پیامبر که زیر کساء قرار گرفته‏اند علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند. پیغمبر اکرم فرمودند: خداوندا این‏ها که با من اینجا هستند اهل بیت من هستند که تو آنها را از هرگونه پلیدی و ناپاکی ، پاک و پاکیزه کرده‏ای. از این روایت و داستان می‏فهمیم که در ظاهر کتاب خدا بیت ، خانه کعبه و مکه است و اهل بیت، رسول خدا و ائمه معصوم ع هستند.

اما ما می‏خواهیم به این نکته توجه کنیم که بیت به چه دلیل بیت نامیده می‏شود و خانه به چه چیز ارزش خانه بودن پیدا می‏کند؟

بدانید که خانه فقط در صورتی خانه حساب می‏شود که خانواده در آن باشد بخصوص زن خانه. زیرا خانواده توسط مادر، خانواده می‏شود. مادر خانه، اصل و ریشه خانواده است که با وجود او ، شوهر و فرزندان و پدرومادر بوجود می‏آیند و یک خانواده را تشکیل می‏دهند. شاید به همین دلیل باشدکه اصطلاحا به خانم پاکیزه و شایسته خانه ، بیت می‏گویند که مرد می‏گوید به بیت خود مراجعه کردم یا می‏گوید با بیت خود مشورت کردم و امثال این‏ها. منظور از بیت ، خانم خانه است بنابراین اصل و ریشه بیت و خانواده ،‌ خانم خانواده است.

بیت خدا و حرم خدا هم اصل و ریشه‏ای دارد همانطور که هرچیزی دارای اصل و ریشه است. این اصل و ریشة بیت خدا همان شخصیتی است که به او امّ ابیها و امّ امامت یعنی فاطمه سلام الله علیها گفته می‏شود. آن حضرت امّ و ریشه بیت خدای تبارک و تعالی است. یا بگوییم همان بیت الله است که از جانب خداوند تمام علوم و حکمت‏ها و تقدیرات بر ایشان نازل می‏شود همانطور که خداوند می‏فرماید: ما قرآن را در لیله مبارکه نازل کردیم بعد می‏فرماید: در وجود او تمام امور الهی حکیمانه تقسیم می‏شود. ( تفسیر سوره دخان آیه 56) پس در این بیت الله که فاطمه سلام الله علیها است تمام امور الهی حکیمانه تقسیم می‏شود و مقدرات الهی نزد ایشان تقدیر می‏گردد زیرا آن حضرت در تأویل قرآن همان لیله مبارکه و لیله قدر هستند که در وجود ایشان مقدرات نازل می‏شود و توسط ایشان به امامان معصوم گزارش داده می‏شود. به همین دلیل زهرا را با ظرفیت معرفی کرده‏اند یعنی هرچه خداوند نازل می‏فرماید در یک ظرف فرود می‏آورد و لیله مبارکه ظرفی است که علوم و مقدرات خداوند در آن ظرف جای می‏گیرد. لیله قدر ظرف است که قرآن در آن نازل می‏شود. مشکات، ظرف است که انوار در آن قرار می‏گیرد. در آیه نور، خدایتعالی از ایشان با کلمه مشکات نام می‏برد و در سوره قدر و سوره دخان از ایشان با کلمه شب قدر و شب مبارکه یاد می‏کند. در مورد مقام امامت فرموده‏اند: امومت الائمه خاصّ ایشان است. یعنی ایشان مادر امامت هستند علاوه بر این که مادر امامان معصوم هستند. در ارتباط به مقام پیامبر گرامی اسلام گفته‏اند: که ایشان مادر پدر هستند و رسول خدا ص احترامی که به مادر می‏گذاشت در تعظیم ایشان بکار می‏برد. این امیّت به معنای تولید نسل و به معنای خدمت نیست که گفته شود آن حضرت به خاطر خدمت به پدر، امّ پدر لقب گرفته است بلکه به خاطر پیشوایی امامت است. پس آن حضرت اصل ولایت و امّ ولایت است و ولایت، اصل نبوت است. کسی که ولّی نباشد پیامبر نمی‎‏‏شود.

این آیات و روایات همگی دلالت دارد بر این که آن حضرت ریشه علوم و بیت علوم و بیت مقدرات خدا و مادر ائمه و مادر امامت و مادر ولایت هستند. آن حضرت در تأویل قرآن امّ الانبیاء و امّ الائمه و امّ المؤمنین هستند به خاطر این ظرفیت که در آن حضرت هست قول خداوند متعال را در سوره بروج می‏توانیم بفهمیم. خداوند متعال در سوره بروج می‏فرماید: قسم به آسمان که دارای بروج است. بروج یعنی ستارگان نمایش دهنده، همان ائمه دوازده‏گانه هستند و آسمانی که این بروج در آن نمایش دارند حضرت زهرا س است. ماه‏ها و بروج که در قرآن از آن به دوازده ماه یاد شده همان ائمه ع هستند همچنین در آیه قرآن خداوند متعال می‏فرماید: او کسی است که در آسمان بروج را قرارداد و در این آسمان، چراغ تابان و ماه منیر آفرید. ائمه ع این بروج را به دوازده معصوم تأویل نموده و سراج را به رسول خدا ص و قمر منیر را به انسان‏های هدایت کننده بشر بعد از رسول خدا تا روز قیامت تأویل کرده‏اند.

پس سماء مقام فاطمه س است و خداوند تبارک و تعالی خودش را معرفی می‏کند که در این آسمان، ماه‏ها و برج‏ها و چراغ تابان و قمر منیر قرار داده است.

باز در مقام آن حضرت فرمودند: که ایشان در کتاب خدا اصل کتاب است و مادر علوم و معارف و امامت و ائمه و او بیت نبوت و ائمه ع اهل این بیت هستند. به تعبیر دیگر آن حضرت بیت ولایت و ائمه اطهار ع اهل بیت ولایت هستند. همیشه مادر بیت،‌ اصل تشکیل دهندة بیت است. هرچه از جانب خداوند تعالی نازل می‏شود در وجود مبارک آن حضرت که بیت الله است نازل می‏شود و ایشان در همه مراحل و مقامات اصالت و امیت خود را ظاهر می‏سازد.

درکتاب سفینه البحار نوشته شده روایتی به این مضمون که حضرت زهرا س اولین میهمان خدا در بهشت است. خداوند تعالی به او می‏گوید حبیبه من از من بخواه تاهرچه بخواهی به تو ببخشم و همچنین در حدیث کساء که خداوند متعال در این داستان ائمه را اهل کساء و اهل کسوت الهی معرفی می‏کند می‏فرماید: او فاطمه است و پدر فاطمه،‌ فاطمه است و همسر فاطمه، فاطمه است و فرزندان فاطمه . روایتی دیگر در شأن آن حضرت می‏فرماید: زهرا دارای جلالی است که بالاتر از جلال او جلالی نیست مگر جلال خدا. جلّ جلاله و برای فاطمه مقامی است که بالاتر از آن مقامی نیست مگر مقام خدا. بنابراین آن حضرت در کتاب الهی و در جمع ائمه و انبیاء و اولیاء خدا اول است و در مقام ایشان فرموده‏اند: خداوند به غضب فاطمه غضب می‏کند و به رضای فاطمه راضی می‏شود. در این قسمت از مباحث تفسیر زیارت جامعه می‏پردازیم به اولین بحث که معنی زیارت را استاد شرح می‏دهند.

کلمه زیارت مصدر افعالی است که از این کلمه مشتق می‏شود مثل فعل ماضی زارَ و مضارع یَزورُ . این دو قطع دلالت می‏کند بر کسی که بسیار محبوب و مطلوب انسان است. انسانی که با زیارت او تکامل در شخصیت زیارت کننده صورت می‏گیرد و در جهات مادی و معنوی باعث تقویت او می‏شود، پس کلمه زیارت فقط در مورد کسانی بکار می‏رود که دارای شخصیت بالاتر باشند مثل پدر و مادر و برادر بزرگتر و ... به این ترتیب زیارت وقتی واقعیت پیدا می‏کند که هم زیارت کننده و هم زیارت شونده هر دو عاقل و صاحب معرفت باشند. مثلا اگر شیئ را ببینید یا بدست آورید نمی‏شود بگویید که من فلان شئ را زیارت کردم یا مثلا نمی‏شود بگویید که فلان ملک و خانه و مزرعه و کالای خودم را زیارت کردم. خداوند متعال اعراب جاهلیت را توبیخ می‏کند به این دلیل که آنها قبر اجداد خود را زیارت می‏کردند. در سوره تکاثر می‏فرماید: آنقدر مشغول بازی دنیا شدید که قبرها را زیارت کردید و ارزش قائل شدید. بنابراین یک شخص هیچ گاه شیئ را زیارت نمی‏کند مگر به خاطر نسبت داشتن آن شئ به شخص. مثلا ما قبر ائمه ع یا علماء یا سایر اهل قبور را که زیارت می‏کنیم به خاطر اشخاصی است که مربوط به آن قبور می‏شوند. خداوند به این دلیل اعراب جاهلیت را توبیخ می‏کند که به زیارت قبور می‏روند زیرا آنها همان قبرها را سرمایه فخر و تکاثر خود قرار دادند. مولا علی ع به آنها می‏گوید: آیا به تعداد کشته شدگانتان فخر می‏کنید؟! اعراب جاهلیت تعداد آباء و اجدادشان را به رخ یکدیگر می‏کشیدند که مثلا ما تعداد قبیله و خانواده‏مان از تعداد قبیله و خانواده شما بیشتر است و قبرهای مردگانشان را وسیله تفاخر قرار داده بودند نه این که بخواهند از صاحب قبر عبرت بگیرند و به یاد مرگ و آخرت بیفتند. همینطور اعراب جاهلیت اموال و کالاهای خود را به رخ یکدیگر می‏کشیدند. بنابراین لغت زیارت فقط و فقط برای ملاقات یک انسان با انسان دیگر که باعث آموزش و عبرت گرفتن و رشد و تکامل زیارت کننده می‏شود بکار می‏رود. اگر کسی انسانی را ملاقات کند که از او چیزی نیاموزد ودرجه‏ای به درجات او اضافه نشود مفهوم زیارت حاصل نمی‏شود. به همین دلیل می‏بینیم که برای حجّ و قصد خانه خدا کلمه زیارت بکار نرفته است زیرا خانه ظاهرا شیئ است و شخص بایستی این خانه را قصد کند و شخص نمی‏شود به زیارت یک شیئ برود مگر همانطور که گفتیم به خاطر ارتباط آن شئ با یک شخص باشد. اگر کسی خانه خدا را به خاطر ارتباط آن خانه به خدا یا به یکی از اولیاء خدا زیارت کند در این صورت لغت زیارت معتبر است که گفته می‏شود این شخص، زائر بیت الله است. اما کسی که خانه را بدون ارتباط با اشخاص قصد کند یعنی به ملاقات خانه برود ولی یاد خدا نیفتد و اهل البیت را به نظر نیاورد در این حال به او گفته می‏شود حاجی خانه است یا قصد خانه خدا را کرده است، گفته نمی‏شود که او زائر خانه خداست. بنابراین زیارت فقط در صورتی حاصل می‏شود که رفتن و پیمودن راه ملاقات با خدا یا مقدمه آن باشد. به همین دلیل در شریعت اسلام ملاحظه می‏کنید که کلمه زیارت فقط برای بیت الله و اهل بیت و دانشمندان و فقهاء بکار برده می‏شود و زیارت قبور هم در واقع زیارت اهل قبور است برای یادآوری و عبرت گرفتن نه این که فقط قبرها را ببینیم. زیارتی که در اسلام واجب و مشروع هست زیارت خانه خدا است که خداوند متعال در قرآن می‏فرماید: بر مردم واجب است که به خاطر خدا حجّ خانه را بجای آورند در صورتی که توانایی آن را داشته باشند. در اینجا برای این زیارت ابتدایی و مقدماتی کلمه حجّ بکار رفته است. حجّ به معنای قصد و توجه است که خداوند می‏فرماید: قصد خانه خدا کنید و به سوی خدا قیام کنید. نفرموده خانه را زیارت کنید و کلمه زیارت البیت در این آیه بکار نبرده است زیرا همانطور که عرض کردیم بیت در ظاهر خشتی و سنگی و شیئ از اشیاء است و شخص، شیئ را زیارت نمی‏کند گرچه با حج و کوشش خود قصد خانه خدا را داشته باشد. خداوند می‏فرماید: حج به جا آورید تا مقدمه شناخت اهل بیت باشد. حالا اگر کسی حج خانه را بجای آورد و به این وسیله با اهل بیت ارتباط پیدا کرد و خانه و اهل خانه را شناخت به او گفته می‏شود حاجی زائر. اما کسی که فقط خانه را در نظر گرفته و از اهل بیت و پروردگار خانه کعبه قطع ارتباط نموده به او زائر حاجی گفته نمی‏شود گرچه حج یا عمره بجای آورده است. ما در آیات قرآن ملاحظه می‏کنیم که خدای تبارک و تعالی برای خانه خود اهلی معرفی کرده و شأن خانه را به خاطر عظمت اهل خانه بزرگ داشته است. در آیه کریمه می‏فرماید: به این شهر قسم نمی‏خورم مگر این که تو در این شهر باشی یا این که می‏فرماید: اگر تو مقیم این شهر باشی ارزش دارد که من به آن قسم بخورم و اگر نباشی ای پیغمبر من، این شهر و این خانه هم مثل سایر شهرها و خانه‏ها است. سزاوار نیست که کسی به این شهرها و خانه قسم بخورد. بنابراین عظمت خانه به خاطر وجود اهل خانه است. خداوند در آیات قرآن قریش توبیخ می‏کند که خانه خدا را زیارت کنند و اهل خانه را اخراج می‏نمایند. از تو راجع به ماه‏های حرام سؤال می‏کنند که جنگ و مبارزه در این ماه‏ها چه صورتی دارد. بگو مبارزه در این ماه‏ها گناه کبیره است و باعث بازداشتن مردم از راه خدا و کفر به حج می‏شود ولی اخراج اهل بیت از این گناه کبیره بزرگتر و کبیره تر است.

در اینجا سؤال می‏کنیم این اهلی که از خانه خدا اخراج شده‏اند چه کسانی هستند آیا غیر از رسول خدا ص است که قریش او را از مکه اخراج کردند و او به مدینه مهاجرت کرد در نتیجه خانه خدا از اهل خود خالی شد یا می‏بینیم حسین ع را از مکه اخراج و بسوی کربلا روانه کردند. در این آیه خداوند متعال به قریش هشدار می‏دهد که این زیارت خانه برای شما سودی ندارد زیرا شما اهل بیت را از خانه اخراج کرده‏اید. مسلما خانه‏ای که اهل و خانواده در آن زندگی نکند مثل بیابان و صحرا می‏ماند که احدی به آن اعتنا نمی‏کند و ممکن نیست کسی خانه خالی را زیارت کند بنابراین همانطور که هیچ خانه‏ای زیارت نمی‏شود و کسی به آن مراجعه نمی‏کند مگر به خاطر دیدار اهل خانه ، بیت خدا هم صاحب خانه‏اش خدا و ائمه ع هستند. آیات قرآن بر این معنا دلالت می‏کند که خداوند متعال به این دلیل مردم را امر به حجّ خانه‎‏اش فرموده که مقدمه‏ای برای زیارت ملاقات اهل بیت خدا باشد. مسلما زیارت اهل بیت مقدمه زیارت خود خداوند و لقاء او است.

دلایل بسیاری در این باره گفته شده و مشاهده شده است. از جمله داستان بستن درهای خانه‏های اصحاب پیغمبر بر مسجد رسول خدا که طبق روایت‏ها که شیعه و سنی روایت کرده‏اند جریان این طور است که رسول خدا وقتی به مدینه هجرت کردند و مقیم مدینه شدند مسجدی بنا کردند که الان به مسجد رسول معروف است و خود حضرت و اصحاب ایشان که مهاجر بودند اطراف مسجد، خانه‏هایی ساختند که در آن خانه‏ها سکنی داشته باشند به طوری خانه‏ها را ساختند که درِ آن به مسجد پیغمبر باز می‏شد و بسیاری از مردم در آنجا می‏خوابیدند. روزی پیامبر به اصحاب خود دستور دادند که درهای خانه‏ها را که به مسجد باز می‏شد ببندند و دیوار کنند مگر درب خانه علی و فاطمه و حسن و حسین ع. در این حال اصحاب بسیار ناراحت شدند و بسیار اعتراض کردند و از رسول خدا معترضانه سؤال کردند که اگر دستور بستن درها از جانب خداوند نازل شده ، جایز نیست که کسی در مسجد بخوابد و به آزادی داخل و خارج گردد پس چرا خانه علی استثناء شده است؟ مگر نه این است که اوامر الهی و نواهی و حلال و حرام دین خدا اختصاصی نیست و همه مردم مأمور و مکلف به اجرای دستورات هستند. یا رسول الله چرا در این مورد استثناء قائل شدید؟ رسول اکرم ص جواب دادند که خداوند متعال مرا مأمور کرده که خانه‏ای برای او بسازم که پاک و پاکیزه باشد و غیر از من و برادرم علی و همسر و فرزندانش کس دیگری اجازه نداشته باشد در آن ساکن شود. خداوند به من فرموده که در خانه‏های شما را ببندم و درِ خانه علی را باز بگذارم . در اینجا بعضی اصحاب خواهش کردند اجازه دهد که پنجره‏ای یا سوراخی به مسجد باز بگذارند که حداقل گاهی نگاهی به مسجد بیندازند. عرض کردند یا رسول الله دوست دارم که تو را ببینم که نماز می‏خوانی و در مسجد استراحت می‏کنی ولی رسول خدا چنین اجازه‏ای هم ندادند.

این از روایت‏هایی است که بین دو فرقه شیعه و سنی معروف و مشهور است. دلیل بر این است که بیوت خدا هم اهلی دارد، همان طور که بیوت ما اهل و خانواده‏ای دارد. همانطور که برای هرکسی جایز است که در خانه خود ساکن شود و استراحت کند و هرکاری دوست دارد انجام دهد اما برای دیگران جایز نیست که وارد خانه او شوند و به آزادی هر چه بخواهند انجام دهند خانه‏ها و مساجد هم اهلی دارد که در آن خانه آزادند و مثل غریبه‏ها مجبور و مکلف به حدود و مقررات نیستند. به این دلیل است که رسول خدا ص می‏فرماید: خدا به من امر کرده که خانه‏ای برای او بسازم طاهر و پاکیزه باشد غیر از من و برادرم و خانواده‏اش کسی دیگر در آن ساکن نباشد. این روایات نیز دلیل است بر این که پنج تن ع اهل بیت خدا هستند که با اجازه خداوند در خانه خدا آزادند.

دلیل دیگر بر این مطلب ، حدیثی است که در کتاب کافی از امام باقر ع روایت شده است که گوینده روایات می‏گوید در کنار خانه خدا ایستاده بودم و به امام محمد ابن علی ع نگاه می‏کردم امام ع به حجاج که دور خانه خدا طواف می‏کردند و در مقابل حجرالاسود ازدحام کرده بودند اشاره کردند و فرمودند این چه حجی است که این‏ها انجام می‏دهند این که حج جاهلیت است پس اسلام چه چیز تازه‏ای برای آنها آورده است. راوی می‏گوید: از امام باقر سؤال کردم یابن رسول الله حج آنها چه اشکالی دارد؟ ظاهرا آنها هم مثل رسول خدا و اصحابش حج بجای می‏آورند. امام ع جواب دادند: مردم فقط مأمور نیستند که خانه را طواف کنند بلکه مأمور هستند که به ما اهل بیت مراجعه کنند و ولایت ما را بشناسند و حلال و حرام خود را از ما بپرسند. در این حدیث هم می‏بینیم که امام ع حجی را که از زیارت اهل بیت خالی باشد قبول ندارد و می‏فرماید: خداوند متعال زیارت خانه را به خاطر زیارت اهل بیت قبول دارد. بنابراین همانطور که خداوند متعال درکتاب خود خبر می‏دهد که برای خودش خانه‏ای قرار داده و مردم را مأمور کرده که به سمت خانه حرکت کنند به همین صورت در کتاب خود خبر داده است که برای خانه اهلی معرفی کرده و فرموده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. فرموده ای اهل بیت من خدا می‏خواهد هر نوعی ناپاکی را از شما دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند. همچنین آیه‏ای که قریش را توبیخ می‏کند که گناه بزرگتر را که اخراج اهل بیت است انجام داده‏اند (سوره بقره).

از دلایل دیگر صریح و واضحی که نشان می‏دهد خدایتعالی برای بیت، اهل آن را معرفی کرده مسأله ولادت علی ع در خانه خدا است. در تاریخ ولادت علی ع معروف است که مادرش فاطمه بنت اسد برای طواف خانه جلو آمد و در مقابل دیوار کعبه به حالت التماس از خدای خود خواهش کرد که زایمان را بر او آسان کند، در این حال دیوار کعبه شکافته شد و این خانم به درون خانه کشیده شد و بلافاصله دیوار بسته شد و هیچ کس نتوانست در خانه را باز کند. خانم فاطمه بنت اسد بعد از سه روز از همان مکان که داخل شده بود، خارج شد در حالی که کودک خود علی ع را که مثل پاره ماه می‏درخشید در بغل گرفته بود و مرتب تکرار می‏کرد چه کسی مثل من است؟ من در خانه خدا سه روز پذیرایی شدم صبح و شام روزی پروردگار برای من آماده می‏شد، به این ترتیب خداوند متعال ما را هدایت می‏کند که با اهل بیت آشنا شویم و به ما می‏فهماند که همانطور که همه فرزندان در خانه خودشان متولد می‏شوند خانه خدا هم خانواده‏ای دارد که در خانه خودشان متولد می‏شوند. با این دلایل ثابت می‏شود که خداوند متعال احدی را به زیارت خانه خود امر نکرده مگر این که مقدمه زیارت، اهل خانه باشد و اهل خانه هم همان کسانی هستند که در کتاب خود، آنها را معرفی کرده است و فرموده آنها را پاک و پاکیزه کرده‏ام. بعد از نزول این آیه رسول خدا ص برای روشن شدن مصداق این آیه و تفسیر آن به مردم اعلام کرد که خدا اجازه داده ما اهل بیت در خانه خدا زندگی کنیم و بخوابیم و بیدار باشیم همانطور که سایر مردم در خانه‏های خود آزاد هستند، و به احدی غیر از ما چنین اجازه‏ای را نداده است زیرا آنها اهل بیت خدا نیستند. به این ترتیب به طور قطع و یقین می‏فهمیم که زیارت خانه فقط زیارت اهل خانه است و زیارت انسانی است که درجه و مقام زیارت کننده را بالا می‏برد تا به مقام تقرب خداوند برسد و فهمیدیم که شخص نباید شیئ را زیارت کند مگر در صورتی که آن شیئ مقدمه زیارت شخص باشد.

اما دلائل وجوب زیارت یا مستحب بودن آن

 در اینجا می‏گوییم اولا حکمت وجوب یا استحباب زیارت این است که این زیارت،‌ مقدمه علم یا تکامل یا عبرت باشد. همانطور که جاهل به زیارت عالِم می‏رود تا از او علمی بیاموزد یا به زیارت امام می‏رود تا امامت او را قبول کند و آن امام او را به درجات بالا ببرد یا به زیارت انسانی می‏رویم که از اتفاقی که برایش افتاده عبرت بگیریم یا به زیارت خویشاوندان برای صله ارحام می‏رویم در تمامی این صورت‏ها زیارت مقدمه ارتباط انسان با انسانی دیگر است تا بین آنها مودت و محبت و پیوستگی ایجاد شود و هر دو نفر با این زیارت به برادری و به تمدن انسانی برسند و از حالت جدایی و توحش نجات پیدا کنند. باید بدانیم که تمدن انسانی بر اساس محبت و برادری لازم است بوجود آید. خدایتعالی انسان را طوری خلق کرده که همنوعان خود را دوست دارد و احساس برادری می‏کند و می‏خواهد به آنها کمک کند اگر این محبت بین افراد بشر نباشد، به مرحله تمدن نمی‏رسند و بین آنها همکاری و همیاری بوجود نمی‏آید. اگر این همکاری و همیاری نباشد انسان‏ها در وحشت و جدایی به سر می‏برند و به جای رسیدن به تمدن ، از یکدیگر وحشت می‏کنند و فرار می‏کنند به طوری که از حالت انسانی به حالت حیوانی منتقل می‏شوند. کلمه انسان به این دلیل به آنها گفته می‏شود که خصوصیت انس و محبت نسبت به سایر همنوعانش در او وجود دارد. به این دلیل می‏گوییم حکمت زیارت چه واجب و چه مستحب به همین دلیل انس و آشنایی است که اگر این زیارت باعث نشود که علم بین زیارت کننده و زیارت شونده بوجود نیاید یا محبت و مودت بین آن دو حاصل نشود زیارتی هم صورت نگرفته است. مثلا اگر شما برادر خود را برای گرفتن پول یا برای انجام کاری ملاقات کنی به طوری که اگر کمک مالی به تو نکرد ناراحت شوی به این ملاقات، زیارت نمی‏گویند و جایز نیست که بگویی من به زیارت برادرم رفتم تا کمک مالی یا کمک دیگری از او بگیرم. زیرا وقتی زیارت تحقق پیدا می‏کند که علم و عرفان و درسی برای تو حاصل شود یا باعث محبت و نزدیکی بین شما دو نفر شود، به همین ترتیب اگر مثلا امام علی ع را زیارت کردی تا از علمش بهره‏مند شوی و از ایمانش سودی ببری با این زیارت دین و تقوایت زیادتر شد یا اگر عالِمی را زیارت کردی تا از علم او بهره ببری و یا اهل قبور را زیارت کردی تا از مرگ آنها به یاد قیامت بیفتی و یا به خاطر محبت و ارتباط با ائمه،‌ قبر آنها را زیارت کردی و سپس از علم و هدایتشان بهره‏مند شدی یا به زیارت برادران و خویشاوندان خود رفتی تا محبت و رابطه خود را بیشتر کنی، همه این‏ها مفهوم زیارت را دارند، به همین ترتیب ائمه ع و همچنین کتاب خداوند متعال ما را به زیارت خانه خدا و زیارت امام یا پیغمبر چه در حیاتشان و چه بعد از رحلتشان دستور داده است. چه بسیار روایات و احادیث از ائمه ع وارد شده است که ما را به زیارت قبر پیغمبر بخصوص زیارت امام حسین ع سفارش کرده‏اند. در ثواب زیارت امام حسین ع فرموده‏اند: برابر با هزار حجّ با برکت و عمره مقبول است. همچنین در زیارات ایشان فرموده‏اند کسی که آن حضرت را در حالی زیارت کند که به حق او شناخت دارد مثل کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است زیرا مردم وقتی حسین ع را شناختند و دلیل شهادت و مبارزه‏اش را برای احیای دین خدا فهمیدند، به راه حسین می‏روند و با این پیروی از حسین از ظلم ظالمان و فرمانروایی طاغوت‏ها و جباران نجات پیدا می‏کنند. بنابراین اگرچه زیارت ائمه ع را مستحب دانسته‏اند ولیکن در واقع واجب است زیرا این زیارت مقدمه آموزش و پیروی از آنها تا رسیدن به رضوان الله است. در اینجا می‏بینیم که ما در زیارت ائمه ع کلماتی را به زبان می‏آوریم که با این کلمات که زائر در برابر زیارت شده بکار می‏برد، صفات امام را به یاد می‏آورد به همان وضعی که نزد خداوند تبارک و تعالی دارند هر زیارتی که درباره ائمه ع گفته شده و از ائمه ع روایت شده دانشنامه‏ای است که زائر بوسیله آن دانشنامه امام و پیامبر یا هرکس دیگر که زیارت می‏کند به این وسیله می‏شناسد و در این زیارت نامه‏ها که از ائمه ع وارد شده معارف عمیقی است که به این وسیله آنها را می‏شناسیم ووقتی آنها را شناختیم از جاهلیت به معرفت منتقل شده‏ایم، همانطور که فرموده‏اند کسی که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است، شناخت امام به این نیست که نام‏ها و القاب و اسم پدر و مادرشان را بدانیم بلکه به این ترتیب است که علم و حکمت و مقام و عظمت آنها و آن شأن و منزلتی که نزد خدا دارند را بشناسیم.

پس این زیارت نامه‏ها راه رسیدن به معرفت ائمه ع است که بایستی در جملات آن تأویل کنیم و عظمت آنها را بشناسیم. از بزرگترین زیارت نامه‏ها و مهمترین زیارات وارد شده از ائمه ، زیارت معروف به جامعه کبیره است که از امام هادی ع نقل شده و با خواندن این زیارت می‏توانیم هر یک از ائمه ع را در نظر آوریم. آنها را بشناسیم و با این شناخت، تقرب به خداوند متعال پیدا کنیم.

اما حکمت وجوب زیارت ائمه ع به توسط این دانش نامه‏ها و زیارت نامه‏ها این است که پیرو آنها می‏شویم و راه رسیدن به خدا را پیدا می‏کنیم زیرا این انسان‏های کامل راه بسوی خدا هستند، خدا شناخته نمی‏شود مگر به وسیله آنها و خدا پرستش نمی‏شود مگر به وسیله آنها. به غیر از چهارده معصوم ع راه دیگری برای رسیدن به خداوند متعال وجود ندارد. سایر انسان‏ها در هر راه و روشی که هستند یا راه باطل است یا راه ناقص که این راه‏های باطل یا ناقص سالک را از رسیدن به معارف کامل و رسیدن به لقاء خداوند متعال بازمی‏دارد همچنان که در این زیارت جامعه از قول آنها می‏خوانیم شما هستید سبیل اعظم و صراط اقوم،‌ همچنین از آنها روایت شده که اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‏شد و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی‏شد. همچنین باید بدانیم که پیمودن راه تکامل بسوی خدای تبارک و تعالی حتمی و اجباری است زیرا خداوند مقصد واقعی و حقیقی است، همان مقصدی که اگر انسان او را بیابد همراه او و در او همه چیز را یافته و اگر او را نیابد هیچ چیز بدست نیاورده است. همانطور که خداوند در کتاب خود راه و روش کفار را در کفر و سرکشی خودشان نشان می‏دهد می‏فرماید: کسانی که کافر هستند اعمالشان مثل سراب است ، سرابی از دور که در بلندی آن را می‏بینند و تشنه بسوی آن می‏دوند به گمان این که آب است اما وقتی به آن می‏رسند هیچ چیز نمی‏یابند اما خدا را می‏یابند که از مسیر اعمال کفرآمیزشان نتیجه اعمالشان را به آنها نشان می‏دهد. (سوره نور آیه 40). در این آیه خداوند به ما آگاهی می‏دهد که کافران نتیجه اعمالشان سراب است و آخرین بهره‏ای که در راه و روش خود بدست می‏آورند همان جهنمی است که بوجود آورده‏اند و در آخرت به آن نتایج معذب می‏شوند. بنابراین باید بدانیم که حرکت در راه‏های زندگی برای رسیدن به مقصد، اجباری است و در طبیعت انسان این حرکت نهفته است و توقف ممکن نیست. نمی‏شود که انسان در هیچ راهی حرکت نکند نه راه حق نه راه باطل، نه بسوی بهشت و نه بسوی جهنم. بلکه انسان مجبور است که یکی از این دو راه را اختیار کند و در آن راه،‌ حرکت کند. تنها قدرت انتخاب برای انسان وقتی است که می‏خواهد بر سر دوراهی یک راه را انتخاب کند نه این که اصلا حرکت نکند. مثلا غذا خوردن و آشامیدن یک نوع اجبار است ، نمی‏شود انسان تشنه، آب نیاشامد یا انسان گرسنه ، غذا نخورد. همچنین زندگی و دوست داشتن جان،‌ انسان را مجبور می‏کند که برای حفظ حیات، تلاش کند. دین مبین اسلام انسان را از خوردن و آشامیدن نهی نکرده و حتی اگر غذای حلال پیدا نکند غذای حرام را برایش جایز می‏داند بلکه در صورتی انسان را از خوردن حرام نهی می‏کند که برایش ممکن باشد روزی حلال بدست آورد زیرا گرسنگی و تشنگی و سایر عوامل حیات ، انسان را مجبور به حرکت و کسب و کار می‏کند بنابراین مؤمن از یک نظر مجبور و از یک نظر مختار است. مؤمن در راه ایمان و رسیدن به خدا و بهشت حرکت می‏کند هرچند حرکت اجباری است و کافر نیز در راه کفر حرکت می‏کند اما بسوی جایگاه‏های هلاکت اجبارا حرکت می‏کند و هیچ یک از این دو نمی‏توانند حرکت را دست بدهند، اما بعد از انتخاب یکی از این دو راه، راه و روش‏ها متفاوت می‏شود. به این دلیل است که خداوند تبارک و تعالی به انسان هشدار می‏دهد که راه کفر را انتخاب نکند. از راه و روش کفار به خوبی گزارش می‏دهد که چگونه اجبارا به آتش جهنم می‏رسند. می‏فرماید: من کفار را اندکی بهره‏مند می‏کنم اما مجبور می‏کنم آنها را بسوی عذاب آتش حرکت کنند و چقدر بدعاقبتی. بنابراین رسیدن به جهنم و در خط جهنم اجباری است. همچنین از حال اهل بهشت و جهنم حکایت می‏کند و گفتگوی این دو گروه را ذکر می‏کند. از قول اهل بهشت حکایت می‏کند که به اهل جهنم می‏گویند چه چیزی باعث شده شما به جهنم کشیده شدید (سوره ملک) اهل جهنم می‏گویند ما در راه نماز و در راه خدمت به بیچارگان نبودیم بلکه در راه افراد بازیگر قدم می‏گذاشتیم. اهل جهنم دلیل پیمودن راه جهنم را ذکر می‏کنند و می‏گویند ما در راه حق قدم نگذاشتیم ، ایمان به خدا را انتخاب نکردیم، نماز نخواندیم و زکات نپرداختیم و با هر بازیگری همبازی شدیم. در اینجا ما سه حالت را برای انسان فرض می‏کنیم که یک حالت از سه حالت غیرممکن است و دو حالت دیگر، اجباری است.

حالت اول که غیر ممکن است، توقف می‏باشد یعنی انسان راهی را نپیماید و چیزی را ، حق یا باطل ، انتخاب نکند. نخورد و نیاشامد و برنخیزد و ننشیند و نبیند و نشنود، گویا سنگی است که بر زمین افتاده است. این حالت، برای انسان، غیر ممکن است زیرا تمام عوامل و حوادث زندگی و سایر احتیاجات او را مجبور به حرکت می‏نماید.

حالت دوم این است که راه رسیدن به پروردگار و بهشت را انتخاب کند، از راه، طلب حلال، خود را به هر خیر و نیکی برساند، حرف خوب بگوید نه حرف شرّ. عمل شایسته بجای آورد.

حالت سوم این است که راه کفر به خدا و دشمنی با حق را انتخاب کند، بجای خیر، شرّ بطلبد و بجای حلال، حرام را کسب کند. بجای عدالت ، ظلم کند و بجای راستگویی، دروغ بگوید.

جز این سه حالت، حالت دیگری برای انسان وجود ندارد. به این ترتیب یکی از این سه راه، غیر ممکن است که همان توقف و بی‏اختیاری است. اما انتخاب راه بهشت یا انتخاب راه جهنم حتمی و اجباری است. هریک از این دو راه را انتخاب کند حرکت در آن راه، اجباری است. شما در طول تاریخ و جامعه‏های انسانی نمی‏بینید که جامعه‏ای نه در راه حق باشد و نه در راه باطل بلکه همانطور که خداوند کریم می‏فرماید: فریق فی الجنه و فریق فی السّعیر، فرقه‏ای در بهشت و فرقه‏ای در جهنم قرار می‏گیرند همچنین در سوره زمر به این نکته اشاره می‏کند که حرکت در یکی از این دو خط الزامی و اجباری است. می‏فرماید: کفار در خطّ کفر به صورت جمعی رانده می‏‎شوند به سوی جهنم. (نسیق : حرکت اجباری که شما را هول بدهند). تا این که به دروازه‏های جهنم برسند و درهای جهنم به رویشان باز شود، آنگاه نگهبانان جهنم همان فرشتگان آتش که نیروهای انفجاری هستند به آنها می‏گویند آیا کسی نبود شما را نصیحت کند و بترساند ....

همچنین در مورد اهل بهشت و افراد با تقوا می‏فرماید: افراد باتقوا هم در خطّ بهشت رانده می‏شوند. کلمه سیق بکار رفته به صورت گروهی و دسته جمعی تا این که به دروازه‏های بهشت برسند و درهای بهشت به رویشان باز می‏شود. در این حال نگهبانان بهشت به آنها می‏گویند سلام بر شما. در این آیات عجیب خداوند متعال با کلمات سیقَ و سیاقت از این حرکت الزامی و اجباری خبر می‏دهد و مشخص می‏کند که هر شئ و هر شخصی با یک نیروی درونی که ماورای زندگی او قرار دارد بسوی هدفش حرکت داده می‏شود همانطور که چوپان گوسفندان را بسوی چراگاه و خانه و لانه‏شان می‏راند و همانطور که پادشاهان مردم را بسوی خواسته‏های خود حرکت می‏دهند. کلمه سائق به افراد مجبورکننده و کلمه سوق به افراد مجبور شده اشاره می‏کند و نشان می‏دهد کسانی که به سمت هدفی حرکتی می‏کنند جبرا حرکت می‏کنند و نمی‏توانند رفتن و حرکت کردن را از دست بدهند. بنابراین حال که مجبور به حرکت هستیم، لازم و واجب است که به مقصد خود بیشتر فکر کنیم و با تفکر و تأمل هدف و راه رسیدن به هدف را پیدا کنیم. همچنین عوامل و اسبابی که ما را برای رسیدن به هدف کمک می‏کند را بشناسیم.

پس سه مسأله را باید خوب بشناسیم:

اول : راه ، دوم : راهرو ، سوم: مقصد این راه و راهرو.

 سپس به یقین و اطمینان برسیم که آیا راه بسوی جهنم را انتخاب کرده‏ایم یا راه بسوی بهشت را. اشخاصی که به رفتن فکر می‏کنند به این سه مسأله بسیار اهمیت می‏دهند و دقت می‏کنند که چه چیزی انگیزه حرکت آنها است که ناخواسته و ناخودآگاه او را هول می‏دهد و می‏راند. در اینجا با فکر و تأمل درمی‏یابیم که پیامبران و ائمه ع و کسانی که پیرو آنها هستند راه بسوی خدا و بهشت می‏باشند. خداوند متعال از این شخصیت‏ها در قرآن خبر می‏دهد و می‏فرماید: این قرآن و انسان‏های کامل تذکره هستند. هرکس می‏خواهد به خدای خود برسد راه خود را از اینجا انتخاب کند. خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن آنها را سبیل بسوی خدا معرفی می‏کند و وسیله رسیدن به خدا می‏شناسد. در آیه دیگری می‏فرماید: ای کسانی که ایمان دارید از خدا بپرهیزید و برای رسیدن به او وسائل درستی انتخاب کنید. در آیه دیگر با کلمه ذکر آنها را معرفی می‏کند و می‏فرماید: از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‏دانید. همچنین در قرآن کریم خداوند متعال بسیاری تعریف‏ها در شأن آنها ذکر کرده است که ما انشاءالله در این زیارت جامعه کبیره از این آیات بهره می‏بریم تا آنها را خوب بشناسیم آن گاه بتوانیم در راه آنها حرکت کنیم و از هدایت آنها بهره‏مند شویم. در اینجا با توجه به دلائل عقلی و نقلی می‏گوییم انسان کامل از نظر علم و ایمان و معارف خود راه امن و نجات است. انسان وقتی برای رسیدن به پروردگار خود ناچار است حرکت کند تا خدای تبارک و تعالی را همانطور که حقیقتا و ذاتا هست بشناسد متوجه می‏شود که خداوند از بندگانش معرفت می‏خواهد. خداوند تبارک و تعالی همانطور که خودش را وصف کرده برای آموزش به انسان خیلی حریص است و از انسان می‏خواهد که تمام مخلوقات خداوند را همچنین خود خداوند را به آن حقیقت ذات و صفاتش و علم و اراده‏اش بشناسد. خداوند متعال جهل و نادانی را در انسان نمی‏پسندد و انسان را برای علم و عرفان آفریده است. خودش فرموده: من گنج مخفی بودم، دوست داشتم شناخته شوم. در این حدیث قدسی نفرموده دوست داشتم که انسان خودش را و یا خلایق را بشناسد بلکه می‏فرماید: می‏خواستم انسان خدای خود را بشناسد و خداوند تبارک و تعالی دوست دارد که خود را همانطور که واقعا به ذات الوهیت باید شناخته شود انسان او را بشناسد. این را می‏دانیم که حق خداوند متعال بر خلایق خود زنده نمی‏شود مگر این که عظمتش درک شود. در دعا می‏خوانیم که به ما یاد داده‏اند که بگوییم پروردگارا خود را به من معرفی کن زیرا اگر تو خود را به من نشناسانی پیامبرت را نمی‏شناسم. وقتی انسان اینگونه دعا کند و از خدا خواهش کند که خودش را به آن حقیقت ذات به او معرفی کند خداوند متعال دعای بنده‏اش را اجابت می‏کند و خودش را به انسان معرفی می‏کند به همان صورتی که حقیقتا در ذات و صفات است. مسلما جلال و عظمت خداوند فقط بوسیله علم انسان شناخته می‏شود، همچنین جلال و عظمت خدا فقط با جهل انسان مخفی می‏ماند. بنابراین ممکن نیست که خداوند برای انسان جهل را بپذیرد و نخواهد که علم کامل را به انسان بدهد به همین دلیل گفته شده که حق خدای تعالی بر بندگانش به خاطر جهل می‏میرد و بوسیله علم زنده می‏شود. پس خداوند امکان ندارد مجهولی را برای انسان باقی بگذارد الا این که آن را به ایشان بیاموزد و معرفی کند. خدا انسان را برای علم و عرفان خلق کرد و راه رسیدن به خداوند را هم برای انسان مشخص کرد و از انسان می‏خواهد که طالب علم و معرفت باشد تا به آخرین مقصد وآرزوی خود برسد. در این مسیر طولانی انسان مبدأ حرکت علمی است و خداوند متعال منتهای این مبدأ است و در میان این مبدأ و منتها راهی است که با علم و حکمت این راه پیموده می‏شود. بنابراین خوب در این راهی که باید طی کنی فکر کن. آیا این راه شیئ است یا شخص یا چیزی بین شیئ و شخص؟ اگر فکر می‏کنی که این راه، شیئی مثل سایر راه‏های زمینی و آسمانی است فکر کن ببین این چیست؟ این طریق بین انسان و پرودگار که باید با علم و حکمت بپیماید چه نوع طریقی است؟ آیا مثلا خداوند در آسمان است که انسان از این زمین پرواز کند و به آسمان برود و خدای خود را در آسمان بالای سرش پیدا کند، این فکر بسیار باطل است زیرا خدایتعالی همانگونه که در زمین محیط و مسلط است در آسمان هم همینطور است که خود می‏گوید: خدا کسی است که در آسمان اله است و در زمین هم اله است و بر هر چیزی محیط است. امام علی ع خدا را وصف می‏کند و می‏فرماید: خدا در بالاترین حد چنان بالاتر است که چیزی از او بالاتر نیست و در نزدیک‏ترین نزدیکان چنان نزدیک است که چیزی از او نزدیک‏تر نیست، پس ممکن نیست که طریق بسوی خدایتعالی، حرکت بر روی اشیاء باشد که مثلا راهی از زمین بسوی آسمان یا از آسمان بسوی زمین یا از جهتی بسوی جهتی دیگر باشد زیرا خدایتعالی به همه جهات محیط است و در مکان و زمان خاصی یافت نمی‏شود، اما اگر بگوییم راه بین انسان و پروردگارش مخلوقی است مثل انسان، یعنی انسان سالک به سوی خدا، انسان دیگری را مورد نظر قرار دهد و با توجه به آن انسان مسیر بین خود و خدا را بپیماید و آن انسان را پیشوا و امام خود قرار دهد در اینجا می‏گوییم آن انسانی که مقتدا و امام انسان دیگر واقع شده تا او را بسوی خدا بالا ببرد از نظر مخلوق بودن فرقی با سایر خلایق ندارد می‏گوییم انسان از جهت این که مخلوق خداوند است شیئی مثل سایر اشیاء است که با خلقت و هندسه وجود خود بر خداوند تبارک و تعالی دلالت می‏کند و آیتی از آیات عظمت خدا است همانطور که خورشید و ماه آیت خدا هستند. وقتی قرار است انسان خدا را با این آیات و نشانه‏ها که مخلوقات خدای تبارک و تعالی هستند، بشناسد فرقی بین انسان و سایر موجودات نیست گرچه انسان شخص است و اشخاص از اشیاء مهم‏تر هستند و نشانة بهتری برای هدایت بسوی خدا هستند. در تعریف انسان گفته‏اند صورت انسانی بزرگترین حجت خداوند بر خلق است و این صورت انسانی کتابی است که خدا به دست خود نوشته است اما همین انسان که دلالت بر خالق خود می‏کند از جهت مخلوق بودن با سایر اشیاء که آنها هم مخلوق خدا هستند فرقی ندارد و همه مخلوقات، انسان را به شناخت خداوند نزدیک می‏کند. اما اگر بدانیم که هرچیزی که در زمین و آسمان است آیت خداشناسی است و در این آیات فکر کنیم، از مسیر تفکر به خدا نزدیک می‏شویم همانطور که مؤثری با آثار خود شناخته می‏شود و هر سازنده‏ای با صنایع خود معرفی می‏شود، پس ما می‏توانیم عالَم و هرچه در آسمان‏ها و زمین می‏بینیم همه را راهی برای پیمودن مسیر بسوی خدا با تفکر و تعقل خود قرار دهیم و با این تفکرات، علم و معرفت ما زیاد شود که این علم و معرفت مطلوب خداوند است. همانطور که گفتیم پیمودن راه خداشناسی فقط از طریق علم و عرفان ممکن است. کسی که چیزی را شناخت با همان شناخت، گام‏هایی بسوی پروردگار خود برداشته است، کم کم وقتی همه چیز را شناخت، پروردگار خود را هم خواهد شناخت زیرا هر مدلولی با دلیل شناخته می‏شود و هر معلولی با علت و هر مصنوعی با صانع شناخته می‏شود. پس پیمودن راه بسوی خداوند متعال به معنای گذشتن از اشیاء و رد شدن از اشیاء نیست. همانطور که گفتیم خدا در جهتی نیست که فقط در آن جهت یافت شود در این صورت وقتی پیمودن راه بسوی خدا با علم و معرفت است و همه چیز هم در آسمان و زمین، کتاب خداوند است که با دست خود نوشته یا کلام خدا است که خدا تکلم نموده است هرکس این کتاب را بفهمد و بداند خدای خود را شناخته است و هرکس این کتاب را نداند خدای خود را نمی‏تواند بشناسد. برای ما ممکن است که عالم را با تمام ویژگی‏ها و جزئیاتش کتابی بدانیم که برای تفکر و معرفت و شناخت خداوند متعال در اختیار ما قرار داده‏اند همانطور که در بسیاری از آیات قرآن ما را دستور به تفکر و در خلقت آسمان‏ها و زمین داده‏اند. خداوند می‏فرماید: چرا در خلقت آسمان‏ها و زمین فکر نمی‏کنید؟ چرا فکر نمی‏کنید که مدت این زندگی طبیعی به پایان می‏رسد. در آیه‏ای دیگر می‏فرماید: به درستی که در خلقت آسمان‏ها و زمین و اختلاف شب و روز آیاتی است برای مردمی که عقل خود را بکار می‏گیرند. جای دیگر می‏فرماید: به زودی آیات خود را در طبیعت و در نفوس انسان‏ها به آنها نشان می‏دهیم تا بفهمند که خدا حق است و امثال این آیات که در کتاب خدا ما را مأمور به تفکر و تعقل در خلقت و آفرینش می‏کند تا به این وسیله خدا را بشناسیم. پس این را می‏دانیم که خود و آنچه بر چهره عالم خلق شده آیاتی هستیم که راه رسیدن به خدا و طلب علم و عرفان است و به این وسیله خدا را می‏توانیم بشناسیم. به همین دلیل می‏گوییم این راه که مبدأ و منتهایی دارد مبدأ آن انسان متفکر است که می‏خواهد با فکر و تعقل خدای خود را بشناسد و منتهای این مسیر خدای متعال است و مسیر بین این مبدأ و منتها همین آیاتی است که انسان بر آن می‏گذرد. بنابراین آیا انسان برای پیمودن راه خداشناسی به چیزی غیر خودش و این خلایق و‌ آیات احتیاج دارد؟ از ائمه اطهار ع روایت شده که فرموده‏اند کسی که خود را شناخت خدای خود را می‏شناسد. در این جمله فرموده‏اند: عرفان به نفس همراه با عرفان خداوند متعال است پس آیا باز هم می‏توانیم بگوییم انسان متفکر برای رسیدن به خداوند ، به انبیاء و اولیاء خدا احتیاج دارد که ائمه را صرفا راه‏های نجات و رسیدن به خدایتعالی بدانیم؟

در اینجا جواب می‏دهیم مسلم است که انسان احتیاج به راهنما دارد تا او را بسوی خداوند راهنمایی کند و مسیر علم و معرفت را با هدایت او بپیماید. ممکن است فقط خود خداوند بنده خود را هدایت کند و در صورتی که انسان کار خود را صددرصد به خدا بسپارد خداوند خود را به او معرفی می‏کند و مخلوقات خود را هم به او می‏شناساند اگر کسی بتواند اینگونه خود را به خدا بسپارد قادر بر این کار باشد چه کسی از خدا بهتر که راهنما و معلم او باشد کما این که در آیه سوره نور خداوند خود را با کلمه نورالسموات والارض معرفی می‏کند. نور آسمان‏ها و زمین یعنی هدایت کنندة آسمان‏ها و زمین. اگر کسی بتواند بدون دسترسی به واسطه‏هایی از نوع خود فقط خدا را راهنمای خود قرار دهد چه کار خوبی است زیرا خداوند بهترین هدایت‏کننده و بینا به اسرار هدایت و مهربان به بندگانش هست. در مورد این شخص که همه چیزِ خود را به خدا سپرده و خود را واگذار کرده و فقط از خدا می‏خواهد هدایتش کند بر خدا واجب می‏شود که او را قطعا و یقینا هدایت کند زیرا خدا رحمت را بر خود واجب کرده است. اگر بگوییم بین انسان و پروردگارش حتما واسطه‏ای لازم است که به او توسل جوید و هدایت شود در اینجا نسبت به اولین انسانی که خدا خلق کرده زیر سؤال قرار می‏گیریم زیرا ما قطعا و یقینا می‏دانیم که انسان مخلوق خدا و ایجاد شده بدست خداوند متعال است. نبوده و خدا او را بود کرده است. می‏پرسیم آن انسان اول را چگونه خداوند هدایت کرده است؟ اگر بگویی انسان دیگری را بین خود و او واسطه قرار داده است باز سؤال می‏کنیم که آن انسان را که واسطه است چگونه تربیت کرده؟

در اینجا مبتلا به تسلسل می‏شویم و تسلسل باطل است. دلیل باطل بودن تسلسل این است که هر شاخه‏ای به اصلی باید متصل باشد و به قول معروف می‏گویند هر عَرَضی و فرعیتی باید به چیزی منتهی شود که ذاتا باشد اگر فرع، به اصل منتهی نشود، فرع هم باطل است. در این صورت یا اصلا باید چیزی نباشد یا ازلی و ابدی باشد که هردوی این‏ها در مورد مخلوقات غلط است، زیرا انسان نبوده و ایجاد شده و انسانی که ایجاد شده بایستی تربیت شود، پس بر خدایتعالی لازم است که بین خود و انسان اول، غیر از انسان واسطه‏ای قرار دهد که او را هدایت کند. خداوند هدایت‏کننده است و انسان اول هدایت پذیر، پس خدا اصل ثابت است و انسان، فرع است که با آموزش و هدایت به آن اصل که خداوند است وصل می‏شود. می‏پرسیم در اینجا که فقط یک انسان است و خدایتعالی برای آموزش آن انسان باید واسطه‏ای قرار دهد آن واسطه چیست؟ آیا مثل صورت‏های عالَم خواب است که در آن صورت، آن صورت رؤیایی، شیئ است نه شخص و بدست خداوند متعال ساخته شده تا به انسان آموزش دهد. در واقع معلم، خودِ خداوند است. شکی نیست که خداوند ، هدایت کنندة انسان‏ها است و این هدایت و تعلیم را بر خود واجب کرده است. همانطور که در کتاب خود می‏فرماید: خدا به انسان و به آدم، اسماء را آموخت، پس خدا خود را به عنوان معلم معرفی می‏کند و انسان را دانش‏ آموز و متعلم. او کسی است که انسان را خلق کرده و هرچه علم و حکمت دارد به انسان می‏آموزد. بنابراین این امر ممکن است که خدایتعالی که بر همه کار قادر است می‏تواند بین خود و اولین انسان شبهی بصورت انسان بسازد و از مسیر توجه به آن شبح آموزش انسان را آغاز کند تا جایی که این انسان به وسیلة آن شبح آموخته‏هایی پیدا کند و تاجایی که امکان دارد خداوند به او آموزش‏هایی بدهد. وقتی انسان به جایی رسید که کار خود را به خدا بسپارد خداوند تبارک و تعالی هم هدایت کننده او خواهد بود زیرا خدا هدایتگر است. همانطور که می‏بینید همه انسان‏ها را بخصوص پیامبران را خودش هدایت کرده است. همانطور که می‏دانیم پیامبران مخصوصا پیامبران اولوالعزم از بشر، علمی فرا نگرفته‏اند بلکه فقط به تعلیم الهی آموزش دیده‏اند و خدا آنها را به اسرار علم و دانش آشنا کرده است. ما می‏دانیم که پیامبر خاتم حضرت محمد ص علمی از انسانی نیاموخته است ، خطی ننوشته و کتابی نخوانده است بلکه در غار حرا یا هرجای دیگر که بوده خود را و فکر خود را به خدا سپرده، در حالی که در خلقت آسمان‏ و زمین فکر می‏کرده ، به درگاه پروردگارش تضرع و زاری داشته تا خدا او را بیاموزد و راه درست را به او نشان دهد. خداوند متعال هم درهای علم و حکمت را به روی او باز کرده و جامع‏ترین و کامل‏ترین کلمات را به او آموخته و کتابی بر او نازل کرده که همه چیز را بیان می‏کند و در حالی مبعوث شده است و خود را به مردم معرفی کرده که انسانی عالِم و کامل است، دانای به هرچیز است و تا ابد خواهد بود. ایشان انسانی هستند که بین خود و پروردگارش عالِم دیگری نبوده که از آن عالِم بیاموزد بنابراین اشکالی ندارد که بگوییم انسان می‏تواند بدون وسیله و واسطه از هدایت خدا بهره‏مند شود. کلام و بحث ما در اینجا در مورد این انسان استثنایی نیست بلکه بحث ما در مورد انسانی است که به این درک و بینش نرسیده است و درباره ارتباط با خدا و امکان استفاده از هدایت الهی فکر نکرده و عقلش به آنجا نرسیده و در بیابان حیرت و سرگردانی باقی مانده است. خداوند متعال چگونه حجت را بر چنین انسان‏هایی تمام خواهد کرد در حالی که اکثریت انسان‏ها اینگونه هستند؟ برای کسانی که به تنهایی نمی‏توانند راه خداجویی را بشناسند و از هدایت مستقیم خدا استفاده کنند لازم است که از وسایل استفاده کنند و از افراد و اشیایی غیر از خداوند متعال بهره ببرند و بر خدایتعالی هم واجب است که بین خود و این بنده، معلم و هدایتگری قرار دهد که او را هدایت کند و او را آموزش دهد تا حجت‏ها و دلائل را بر او تمام کند و گرنه این انسان که بیّنه و برهانی از خدای خود ندارد هلاک خواهد شد. خداوند تبارک و تعالی می‏فرماید: ولله الحجت البالغه یعنی حجت‏های رسانندة هدایت از آن خداوند است و در جای دیگر می‏فرماید: هرگز اینطور نیست که افرادی را هلاک کنیم در حالی که غافل از حق هستند و همچنین آیات دیگر که خداوند متعال خبر داده که برای هر مردمی هدایتگری قرار داده است و حجت‏ها و دلائل هدایت را برای آنها کامل کرده است. بنابراین انسانی که بسوی پروردگار خود در حرکت است و نمی‏تواند مستقیم از هدایت خدا استفاده کند و مقدار درک او ضعیف است لازم است وسائل و واسطه‏هایی داشته باشد که به وسیله آنها راه را پیدا کند و این واسطه‏ها و وسیله‏ها را خداوند بر خود واجب کرده است که به مردم معرفی کند تا عقل و فکر خود را بکار اندازند و از آنها استفاده کنند خواه این واسطه‏ها اشیایی باشند مثل همة آنچه خداوند در عالَم امکان خلق کرده یا اشخاص باشند، اشخاصی عالِم و حکیم که مردم را به امر الهی هدایت کنند و به راه مستقیم ارشاد نمایند، همچنین می‏دانیم که فراگیری انسان از شخصی مثل خود، بیشتر و آسانتر است از فراگیری او از اشیاء. اگر هدایت کننده و معلم او انسانی مثل خود او باشد بسیار بهتر و مفیدتر است زیرا آن معلم انسانی دارای حکمت و بیان است و حقایق علم و حکمت را برای دانش آموز خود توضیح می‏دهد، در واقع کتابی گویا است اما غیر انسان، کتاب ساکت و صامت است. بنابراین انسان سالک بهتر است به جستجوی انسان کاملی برآید که بین او و پروردگارش وسیله و راهی باشد که دست او را بگیرد و بهترین راه‏ها را به او نشان دهد. انسان کامل همان کسی است که هرچه بیشتر و کاملتر علوم و معارف را می‏داند و هر چیز همانطور که هست آشنا است و راه خدا را تا انتها رفته و به پایان رسانده است. او کسی است که همه چیز را می‏داند و قادر است به انسان آموزش دهد و حقیقت را به او معرفی کند. اگر چنین انسانی را رها کردی و از دست دادی و به سراغ دیگری رفتی مثل این است که آب صاف و گوارایی که در دست تو و موجب حیات تو هست را از دست بدهی و به دنبال آبی بگردی که زیر زمین است و نمی‏دانی. آیا می‏توانی به آن دسترسی پیدا کنی و با همه تلاش و کوششت آن آب را زیر زمین استخراج استخراج کنی یا خیر؟ آبی که در دسترس تو است و موجب حیات و خوشبختی تو است مسلما بهتر از آبی است که در بیابان‏ها و چاه‏ها وجود دارد. انسان کامل همان چشمه آب حیات است که خداوند متعال او را به تو معرفی کرده است و هدایت‏ها و راهنمایی‏هایش را در اختیار تو گذاشته است تا بدون رنج و زحمت، تشنگی و نیاز تو را برطرف کند. پس اگر چنین انسانی را رها کند و دیگری را به جای او انتخاب کند از راه راست منحرف شده و نمی‏داند که به مقصد خود خواهد رسید یا خیر.

ما در فصل چهارم از این کتاب توضیح خواهیم داد که چرا به ائمه ع می‏گوییم که شما هستید راه‏های امنیت و نجات که بوسیله شما به هرچه دوست داریم می‏رسیم. آنها هستند که بدون رنج و زحمت و لغزش از راه درست شما را به مقصد خود می‏رسانند. همانطورکه از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند: من در بین شما دو یادگار با ارزش بجای می‏گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم. تا وقتی که شما به این دو بار ارزشمند تمسّک و توسل دارید گمراه نخواهید شد و بعد از من از راه درست منحرف نمی‏شوید. حضرت رسول ص آنها را اینطور معرفی کرده که آنها راه نجات و امنیت هستند و ما را به مقصد نهایی می‏رسانند زیرا آنها همه علوم و آداب را فراگرفته‏اند و در خود جمع کرده‏اند و علوم و کلمات الهی را همانطور که از خدا فراگرفته‏اند تا انتهای تکامل انسان برای انسان‏ها آورده‏اند. آنها به تمام راه‏های آسمان‏ها و زمین آگاه هستند و راه تربیت و تکامل بشر را می‏دانند. از حضرت علی ع روایت شده است که فرمودند: ای مردم قبل از این که مرا از دست بدهید از من بپرسید زیرا من راه‏های آسمان را از راه‏های زمین بهتر می‏شناسم. جای دیگر فرمودند: اگر پرده‏های جهل و حقایق آینده برطرف شود بر یقین و دانش من چیزی افزوده نمی‏شود و در جای دیگر فرمودند: ای مردم اگر بخواهم شما را به تمام حوادثی که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد خبر می‏دهم. چقدر زیاد روایاتی داریم که آنها خود را به ما معرفی کرده‏اند و به علم و معرفت خود ما را آشنا کرده‏اند. پس آنها علم کامل و معارف کامل الهی و علوم تکوینی و طبیعی را کاملا می‏دانند و علم آنها منتهی به حدودی نمی‏شود و معارف آنها به انتها نمی‏رسد. آنها کلمات خدا هستند که کلمات خدا تمامی ندارد. همانطور که خداوند از علم آنها خبر داده فرموده است اگر تمام درختان زمین قلم شوند و دریاها مرکب شوند و هفت دریای دیگر اضافه شود هرگز کلمات خدا به پایان نمی‏رسد.

راه‏های آسمان دو معنا دارد: راه‏های افکار مردم و بشریت که پیشرفت دارند عالم است. و دیگر تمام هندسه و خلقت آسمان را آشنا هستیم یعنی به تمام کرات آسمانی و سیارات آگاهی دارم و از نظر موقعیت و زمان .

حال اگر ما آنها را رها کنیم و به فکر و تمایلات نفسانی خود دیگران را انتخاب کنیم و خودمان را بر آنها ترجیح دهیم مثل این است که دریا را رها کرده و به بیابان‏های خشک توجه کرده‏ایم که مسلما جز عطش و تشنگی چیزی نصیب ما نمی‏شود. بدون آب و غذا می‏میریم و یا مثل این است که راه مستقیمی را که به سرعت و بدون رنج و زحمت و بدون مبتلا شدن به حیرت و سرگردانی و جهل و نادانی ما را به بهشت می‏رساند رها کنیم و به بیابان روی آوریم. اگر می‏خواهی بدانی که تلاش و کوشش تو و تفکر و تعقل تو در مقایسه با آنچه ائمه ع به آن رسیده‏اند و آن همه مشکلات و پیچیدگی‏های زندگی را با علوم و معارف خود حل کرده‏اند مقایسه کنیم می‏بینی اگر هزاران سال بر عمر تو اضافه شود و تو در حال تفکر و تعقل باشی کلمه‏ای از آنچه آنها می‏دانند و آموخته‏اند را نخواهی بدست آورد. پس آنها را رها نکن و راه آنها را با جدیت انتخاب کن و مبادا عمرت و سرمایه‏های نفسانیت را ضایع کنی که آنها را ترک کرده باشی و به رأی و فکر خود یا دیگری را ترجیح داده باشی. این را می‏دانیم که هرچه در طول سال‏ها عمر خود طلب کرده و یافته‏ایم آنها در ساعتی و کمتر از ساعتی جواب آن مسائل را به تو می‏دهند. علم و اعمال آنها مثل معجزات آنها است. به عنوان مثال مشکلات طبابت را در نظر بگیر که حضرت عیسی ع چگونه طبیبی است و سایر پزشکان امت او و زمان حال چگونه هستند . آن حضرت در زمان خود چنان به علم طب آشنا بود که مردگان را به اذن خدا زنده می‏کرد و از خاک صورت کبوتر می‏ساخت. در آن صورت و پیکر، روح می‏دمید، آن پرنده جان می‏گرفت و به پرواز در می‏آمد. نابینای مادرزاد و بیماران لاعلاج را به اذن خدا با یک نگاه شفا می‏داد. چنان شخصیتی بود که اگر گروهی بیمار و مجنون بر سر راه او می‏نشستند و او قدم به اجتماع آنها می‏گذاشت همه را به اذن خدا شفا می‏داد. در برابر آن حضرت، علم طبیبان و حکماء را در طول هزاران سال دانش طبّ مقایسه کن که هنوز نمی‏توانند حتی مویی بر جسم انسان برویانند و مرضی را با دوا و معالجه شفا دهند چه برسد به این که مرده‏ای را زنده کنند و بیماری لاعلاجی را علاج کنند. می‏بینیم که این همه حکما و علماء امت حضرت عیسی ع در طول ده‏ها سال بعد از آن حضرت به قطره‏ای از علم پیامبر خود دست نیافته‏اند همانطور که از علم طب پیغمبرشان عقب‏تر هستند از همه علوم و معارف پیامبر خود عقب هستند. همچنین به شخصیت پیامبر خاتم محمد ص فکر کن چگونه آن حضرت در زمان خود با حکمت و موعظه‏های نیکو قیام کرد و مردم را به دانشگاهی از علوم و معارف وارد کرد که قابل شمارش نیست و نهایتی ندارد. آن حضرت درهای علم و معارف را بر تمام بشریت گشود و هر حکم و حکمتی را بطور کمال و تمام ارائه کرد. مکارم اخلاق را تمام کرد برای مردم و درهای بهشت را به روی آنها گشود و درهای جهنم را بر آنه بست. کتاب عظیم و عمیق برای مردم آورد که عجائب علمی این کتاب قابل شمارش نیست و معارف عجیب آن هرگز کهنه نمی‏شود، باطل در این کتاب راه ندارد و از جانب خدای حکیم و ستوده نازل شده است. آن حضرت تمامی علوم و معارف را یکجا در دست مردم قرار داده است به طوری که در هر زمانی حکمی و مشکلی را می‏خواهند بدانند این کتاب مشکل گشای آنها است. با کمترین تفکر و تأمل، از هر نعمتی می‏توانند برخوردار شوند. ما مردم هستیم که بایستی این علوم و معارف را انتخاب کنیم و از هدایت آنها بهر‏ه‏مند شویم، در صورتی که آن حضرت و دین آن حضرت را پشت سر اندازیم و بی‏اعتنا باشیم چه کسی را می‏خواهیم بجای او انتخاب کنیم ؟ علم و حکمت را از چه کتابی و چه دانشگاهی می‏توانیم بدست آوریم؟ بنابراین برای ما مسلم است که آنها خزائن علم الهی و دریاهای آب حیات هستند. هرکس بخواهد زنده باشد به آنها روی آورد در غیر اینصورت جز سرگردانی چیزی نصیبش نمی‏شود.

پنجمین مطلب در شناخت ائمه ع این است که محبت و دوست داشتن آنها بر هر انسانی که بسوی معرفت خدا حرکت می‏کند و طالب رضای خدایتعالی است عقلا و نقلا واجب است، اما وجوب نقلی، روایات بسیاری در دست داریم که وجوب شناخت امام را برای ما ثابت می‏کند. از جمله مشهورترین روایات این است که می‏فرماید: کسی که بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. روایت مشهور دیگری هست که امام ع می‏فرماید: دین اسلام بر پنج پایه بنا شده است. نماز ،‌ زکات ، روزه ، حج ، ولایت و هیچ یک از این پنج رکن مهمتر از ولایت نیست که به آن سفارش اکید شده است. بنابراین مهمترین مسأله دینی و مهمترین معارف و دانش‏هایی که پیامبر اکرم ص از جانب خدایتعالی ابلاغ نموده امامت است. بوسیله امامت، دین شناخته می‏شود و خداوند شناخته و پرستش می‏شود. اگر امام نباشد انسان‏ها در بیابان نادانی حیران و سرگردان می‏مانند و نمی‏دانند به چه جهاتی روی آورند و به چه راهی قدم گذارند. بنابراین معرفت و شناخت امام همان قدر واجب است که معرفت خدایتعالی بر او واجب شده است. وقتی می‏گوییم انسان برای معرفت خدا و پرستش و پیمودن راه‏های معرفت به سوی خدا آفریده شده تا این که به لقاء پروردگارش نائل شود، بلافاصله می‏گوییم این انسان مسافر در راه مسافرت بسوی خدا، امام و پیشوا لازم دارد تا از راهنمایی او استفاده کند، همانطور که هر راهی بسوی مقصدی باشد که مسافری در آن راه قدم بگذارد و نیازمند به راهنما می‏باشد. پس از آنجایی که معرفت و اطاعت خدا واجب است معرفت و اقتدای امام نیز واجب است. کلمه امام لغتی است که از مصدر امّ و امّت مشتق شده است. امّ به معنای اصل محرک برای انسان بسوی چیزهایی که آن را دوست دارد و در طلب آن است. در واقع امّ همان هدف است، هدفی که انسان در سیر و سلوک خود بدنبال رسیدن به آن است. هرکس از جای برمی‏خیزد و حرکت می‏کند مطمئنا برای طلب چیزی است و گرنه برنمی‏خیزد و حرکت نمی‏کند و تا وقتی احساس نیاز در کسی بوجود نیاید حرکتی هم در او پیدا نمی‏شود. همان چیزی که انسان، محتاج به آن می‏شود و در طلب آن قیام می‏کند آن را اصل محرک می‏داند که به کلمه امّ تعریف می‎‏شود. از این کلمه یا از این حرکت به سوی مقصد و مطلوب، لغات دیگری مشتق می‏شود مثل لغت امّت و امام. هرکسی که قیام می‏کند برای رسیدن به امّ خود قیام می‏کند و کسی که به سوی هدف قیام می‏کند امت نامیده می‏شود زیرا در حرکت و قیام خود امّی دارد یا بگوییم هدفی دارد و حاجتی دارد. کسانی که بی‏حرکت و بی‏تفاوت هستند نمی‏توان آنها را امّت نامید. کلمه امّت، هم به فرد و هم به جمع اطلاق می‏شود. فردی که بسوی هدف خود قیام کرده یا جماعتی که با یکدیگر بسوی هدفی مشترک حرکت می‏کنند و با این حرکت خود احتیاجات خود را برآورده می‏کنند هر دو امّت هستند همانطو که خدایتعالی در مورد ابراهیم ع که یک فرد تنها است کلمه امت را بکار می‏برد و می‏فرماید: ابراهیم امت واحده است. از این جهت آن حضرت را به امیّت وصف کرده که ایشان خدا را مقصد و هدف خود قرار داده است و در قیام و حرکت خود، رسیدن به لقاء الله را می‏طلبد. این امت چه از نظر فردی و چه اجتماعی هم اِمام لازم دارند هم اَمام لازم دارند. کلمه اَمام با فتحه اول به معنای فضایی است که انسان سالک پیش روی خود دارد که بایستی آن فضا و آن خلاء را قدم به قدم بپیماید تا به مقصد برسد مثل مسافرانی که بسوی یک شهر دوردست حرکت می‏کنند و از مبدأ حرکت آنها تا مقصد آنها که آن شهر است بیابان‏ها و صحراهای بسیاری قرار دارد و آن شهر مقصد در ماورای بیابان‏ها و فضاهای وسط قرار دار. همانطور که در این حرکات مکانی مقصد مسافر بعد از جاده قرار گرفته راه‏های علمی و تکاملی هم همینطور است. بین انسانی که به سوی خدا حرکت می‏کند و مقصد او که شناخت ذات پروردگار است فضاهای فکری و فاصله‏های بسیاری وجود دارد و در این فاصله و خلاء راه مستقیمی که مسافر را به مقصد برساند این راه مستقیم و این فضای خالی پیش روی او را اَمام با فتح الف می‏نامند. این امّت نیازمند به اِمام با کسر الف است. اما امّت یک گروه هدف دار برای حرکت بسوی خدا هستند جز با امام ممکن و میسر نمی‏شود. اِمام کسی است که امّت را هدایت می‎‏کند تا به مقصد برساند و امّت کسانی هستند که چشم به اِمام خود دارند، و مسأله امامت، همان حقیقتی است که امّت را وادار به حرکت می‏کند و اِمام بدون مقامت امامت نمی‏تواند امت داشته باشد. بنابراین اگر امام نباشد امت نخواهد بود. پس :

امّ = مقصد و هدف اَمام = فضای فکری که پیش روی ما است اِمام = پیشوا و جلودا

دلائل وجوب عقلی بر اطاعت امام

 عقل هرگز حکم نمی‏کند که جاهل در جهل خود بماند و ناقص باشد و در مرحله نقص متوقف شود بلکه حکم عقل این است که جاهل خود را به مراتب علم و حکمت برساند و ناقص به مراتب کمال دست پیدا کند. وقتی این حقیقت مسلم است پس واجب است که از عالِم علم بگیرد و از انسان کامل پیروی کند تا به مراتب کمال برسد. به همین دلیل واجب است امتی که اِمام دارند به اِمام خود اقتدا کنند تا اِمام، آنها را به مراتب کمال ارتقاء دهد. طبق این حکم عقلی ، آیات بسیاری در قرآن نازل شده که مردم را امر به دانشجویی و دانش طلبی می‏کند. می‏فرماید: بگو آیا کسانی که می‏دانند با کسانی که نمی‏دانند مساوی هستند؟ یا می‏فرماید: آیا تاریکی‏ها و نور و سایه و حرارت و زنده و مرده باهم مساوی هستند؟ در این جا می‏بینیم خداوند متعال جاهل ناقص العقل را بجای تاریکی دانسته و عالِم کامل العقل را به جای نور و جاهل را بجای مردگان و عالِم را بجای زندگان قرار داده است. در آیه دیگر می‏فرماید: اگر چیزی را نمی‏دانید از اهل ذکر بپرسید و امثال این آیات که در کتاب خدا بسیار است. همچنین درباره خلقتِ آدم و بیان علت نهایی از خلقت آسمان‏ها و زمین می‏فرماید: آدم را تعلیم دادم و اسماء را به او آموختم. می‏فرماید: انسان را خلق کرد و بیان به او یاد داد. می‏فرماید: آسمان‏ها و زمین را خلق کرد تا مردم از این راه بفهمند که خدا بر هر کاری قدرت دارد. می‏فرماید: خورشید و ماه را خلق کرد تا عدد سال و ماه و حساب و کتاب را یاد بگیرند. بنابراین به ضرورتِ عقل واجب است که هرجاهلی به دنبال عالِم حرکت کند تا عالِم شود.

بحث ششم در ورود به زیارت جامعه و معرفت ائمه معصومین ع و واجب بودن زیارت آنها است.

 در این قسمت می‏گوییم وقتی خدای تبارک و تعالی به حکم عقل و نقل، دانشجویی را بر ما واجب کرده پس بایستی منابع علم و حکمت را به ما معرفی کند و ما را بسوی آن منابع، هدایت نماید تا کسانی که دانشجو هستند آنها را بشناسند و توسط آنها هدایت شوند. این درست نیست که خداوند دانش آموزی را بر ما واجب کند ولی منابع علم و حکمت را به ما معرفی نکند مثل این که انسان تشنه و گرسنه را به نوشیدن آب دعوت کنید ولی آب در اختیار او نگذارید یا منابع آب را به او معرفی نکنید. بنابراین بر خدای تبارک و تعالی لازم است که همانطور که لطف را بر خود واجب کرده، منابع علم و حکمت را در اختیار دانشجویان بگذارد و به آنها معرفی کند، سپس به آنها امر کند که دانش را از آنها فراگیرند، در غیر اینصورت امر و فرمان الهی بی‏حاصل خواهد بود، پروردگار ما منزه است از این که کار بی‏حاصل و سفیهانه انجام دهد. به همین دلیل گفته شده حجت خدا قبل از خلق بوده است و همراه خلق می‏باشد و بعد از خلق خواهد بود یعنی این که خدایتعالی عالِم را قبل از دانش آموز خلق کرده و آن عالِم را حجت و دلیل بر خودش قرار داده است آنگاه به جاهل امر کرده که از عالِم بیاموزد. در جای دیگر می‏فرماید: بدان که خداوند حجت‏های رساننده است و این حجت‏های بالغه همان عالِمان هستند که برابر جاهلان و جویندگان علم حاضر و ظاهر هستند، خداوند متعال امکانات فراگیری علم را برای طالبان علم مهیا کرده است تا کار دانش آموزی را برایشان آسان کند. به این ترتیب می‏بینیم خداوند متعال بعد از این که منابع علم را خلق کرده است آنها را در کتاب خود معرفی کرده است از جمله این تعریفات همین زیارت‏هایی است که در شأن ائمه ع وارد شده است. آنها لازم دیده‏اند که خود را به خلایق معرفی کنند و نعمت‏هایی را که خدا به آنها بخشیده و علم و حکمت‏هایی که در نزد خدا دارند همه را برای مردم بازگو کنند و خود را در برابر دانشجویان حاضر و ظاهر کنند تا هرکس که طالب علم باشد به راحتی بتواند از علم آنها استفاده کند. بنابراین زیارات برای این است که معلم خود را بشناسیم و نعمات بالا و والایی که خدا به آنها داده است از طریق کلمات آنها و زیارت‏نامه‏های آنها بدانیم و آدرس آن نعمات را بگیریم و با شوق و نشاط در محضر آنها حاضر شویم.

اینک مسأله هفتم مطرح می‏شود :

هفتمین درس از این کتاب دلیل واجب شدن معرفت و شناخت انسان کامل از راه فهمیدن دلائل وجوب معرفت خدای تبارک و تعالی است. یعنی همانطور که قبلا گفته شد دلیل خلقت خلایق و خلقت انسان همین است که خدا در برابر انسان با خلقت خود شناخته شود. علت نهایی خلقت خلایق همان ظهور معرفت است. همانطور که بر مردم واجب است خدای خود را بشناسند بر خداوند متعال هم واجب است که خود را به آنها معرفی کند. حال که لازم است بین خدا و انسان معرفت حاصل شود همچنین لازم است که خدایتعالی خود را به بندگانش معرفی کند مسأله شناخت انسان کامل پیش می‏آید. می‏دانیم که خداوند متعال در برابر هیچ کسی دیده نمی‏شود زیرا دیده شدن برای خدای تبارک و تعالی و برای آن ذات منزه و بالا، محال و ناممکن است اما برای ایجاد علم و حکمت لازم است که معلم در برابر چشم متعلم ظاهر و حاضر باشد و دانشجو معلم را ببیند تا بتواند گفتگو و سؤال و جواب داشته باشد. بنابراین لازم است که خدایتعالی بین خود و بندگانش واسطه‏هایی دیدنی قرار دهد تا دانش آموز با ارتباط با این واسطه‏ها بسوی شناخت خدای خود حرکت کند و به مقام علم و حکمت برسد. اما این واسطه‏ها بایستی انسان‏های عالِم و کامل باشند که مَثَل و نمونة علم و حکمت و قدرت خدایتعالی می‏باشند زیرا به حکم عقل و نقل می‏گوییم ناقص نمی‏تواند ناقص دیگری را به کمال برساند و جاهل،‌ نمی‏تواند جاهل دیگری را به علم و دانش برساند بلکه بایستی این واسطه‏ها خودشان عالِم و کامل باشند که افراد جاهل دانش‏طلب را با تعلیمات خود به درجات علم و حکمت برسانند.

باز ممکن است اشکال دیگری مطرح شود درباره همین روش تعلیم و تربیت که حتما واسطه‏ها بین عالِم و دانشجو لازم است و این که این واسطه‏ها بایستی در علم و حکمت، کامل باشند. این اشکال ممکن است اینطور باشد که بگوییم اولین واسطه‏ای که بین خدا و خلق قرار داده شده چگونه ممکن است یک واسطه عالِم و کامل باشد زیرا واسطه‏ها مخلوق خدا هستند و ممکن نیست مخلوق خداوند از ابتدای خلقتش عالِم و کامل باشد بلکه علم و کمال در خلق خدا از نقص و کمی شروع شده تا به کمال برسد. اینطور نیست که از کمال به نقص حرکت کنند یا از کمال به کمال حرکت کنند. اگر مخلوق خدا از ابتدا کامل باشد و کمال خود را از نقص و کمبود شروع نکرده باشد و اگر از ابتدا بدون این که جاهل باشد و جهل را شناخته باشد عالِم خلق شده باشد این مخلوق هم مثل خدای تبارک و تعالی می‏شود در حالی که خداوند مثل و مانندی ندارد. فقط خداوند متعال است که علم او ذاتی و ازلی است، همچنین قدرت و کمالش ذاتی و نفسانی است و تنها و تنها خداست که عالِم است بدون این که از جهل شروع کرده باشد، قادر است بدون این که از ضعف شروع کرده باشد، کامل است بدون این که از نقص شروع کرده باشد. اما هرچه غیر خدا است مخلوق خداوند است که از نقص شروع کرده تا به کمال برسند، از جهل شروع کرده‏اند تا عالِم شوند و از ضعف به قدرت رسیده‏اند، همچنان‏که خدایتعالی خودش می‏فرماید : او خدایی است که شما را خلق کرد از ضعف، سپس بعد از ضعف ، قوت و نیرو داد به شما همچنین بعد از قوت و نیروی جوانی ، شما را به ضعف و پیری منتقل می‏کند. بنابراین مخلوق خدا به سبب لوازم خلقت خود از نقص به کمال حرکت می‏کند، همچنین از جهل به علم. پس این سؤال برای ما پیدا می‏شود که اولین مخلوقی که خداوند خلق کرده چه انسان بوده یا غیر انسان؛ ذاتا جاهل بوده است و واجب می‏شود که علم و حکمت را کم کم بدست آورد. پس می‏پرسیم آن واسطه که بین خدایتعالی و اولین انسان دانشجو قرار داشته چه بوده و چه کسی بوده است؟ آیا عالِم بوده یا جاهل؟ اگر بگوییم آن واسطه انسان دیگری بوده باز همین سؤال ایجاد می‏شود که آیا آن انسان واسطه‏گر عالِم بوده یا جاهل؟ اگر بگوییم آن واسطه عالِم بوده می‏پرسیم چطور خداوند همه انسان‏ها را عالِم خلق نکرده که احتیاج به معلم نداشته باشند؟

اگر بگوییم آن واسطه جاهل بوده باز سؤال تکرار می‏شود که آن واسطة جاهل چگونه بدون واسطه از پروردگار خود علم آموخته است؟ می‏دانیم که واسطه‏ها هم مثل سایر خلایق خدا از ابتدا جاهل خلق شده‏اند و بعد از جهل، عالِم شده‏اند ، این سؤال همینطورتکرار می‏شود و مسأله به تسلسل ختم می‏شود که می‏دانیم دور و تسلسل در علم، باطل است زیرا به این ترتیب هیچ گاه به اصل مطلب نمی‏رسیم و اصل همان فرع می‏شود و فرع هم همان اصل می‏شود در حالی که علم ثابت می‏کند که هر فرعی باید به اصل ختم شود.

جواب این مسأله و این مشکل هم چنان که قبلا هم بیان کردیم این است که آن واسطة اول اشباحی هستند مثل اشباحی که در خواب در عالم رؤیا می‏بینیم. در عالم رؤیا شبحی را بصورت انسان می‏بینیم در حالی که او انسان نیست، پرتوی از نور و ماده هستند که به روح و مَلَک معرفی شده‏اند. خداوند به وسیله آن اشباح با اولین انسان گفتگو می‏کند و آموزش‏های خود را به او می‏رساند. آن اشباح در واقع شخص نیستند بلکه شیئ هستند که خدا در واقع به وسیله آنها سخن می‏گوید نه خود آنها ، خدا آموزش می‏دهد بوسیله آنها و خدا عمل می‏کند در مقابل چشم انسان نه خود آنها. به این ترتیب خداوند اولین انسان را توسط این اشباح نورانی تعلیم داده و او را به درجات علم و کمال رسانده است تا جایی که همانطور که خدا عالِم است آنها هم عالِم شده‏اند و همانگونه که خدا قادر است آنها هم قادر شده‏اند. این انسان که به کمال علم و حکمت رسیده است واسطه بین خدا و سایر انسان‏ها می‏شود تا آنها را تعلیم دهد و به راه راست هدایت فرماید.

پس ائمه اطهار ع و سپس پیامبران ع انسان‏های اول هستند. انسان‏هایی هستند که خدایتعالی به توسط همین اشباح نورانی که مَلَک یا روح نامیده می‏شوند به آنها آموزش داده و آنها را کامل کرده است. خداوند در کتاب خود می‏فرماید: ما عیسی را با روح‏القدس کمک کردیم و همچنین در مورد مریم می‏فرماید: ما روح خود را به سوی مریم فرستادیم و آن روح بصورت یک انسان کامل در برابر او به نمایش در آمد. خداوند متعال توسط این اشباح نورانی، انبیاء و ائمه ع را تعلیم داد تا آنها را کامل کرده و به درجات و کمالات والاتر رسانده است. بنابراین شبح‏های نورانی که به صورت انسان در برابر چشم یا فکر انسان ظاهر می‏شوند در واقع انسان‏های عالِم و کامل نیستند بلکه صورت‏هایی هستند که خداوند به وسیلة آنها کلام خود را به انسان می‏رساند و بندگان خود را تعلیم و تربیت می‏کند. انبیاء همان شاگردان خدا هستند و خدایتعالی عالِم و معلم است و این فرشتگان که به صورت انسان ظاهر می‏شوند واسطة انتقال کلام خدا به شاگردان و دانش آموزان هستند. وقتی خداوند متعال این شاگردان خود را به کمال رساند و به درجه عصمت نائل شدند آنها را نمونة علم و حکمت خود برای سایر مردم قرار می‏دهد. آنچه از علم و حکمت به بندگانش می‏آموزد همه را در وجود آنها قرار می‏دهد و سایر بندگان خود را که به آنها توجه پیدا می‏کنند به وسیله آنها هدایت می‏کند. به این دلائل که عرض شد خواه ناخواه بین خدایتعالی و انسان، واسطة تعلیم و تربیت لازم است . این واسطه‏ها چه فرشتگانی باشند که به صورت انسان ظاهر می‏شوند چه اشخاص کاملی باشند مثل ائمه ع و انبیاء ع. زیرا خدا ذاتش دیدنی نیست در حالیکه دانش آموز باید استاد خود را ببیند و علم و حکمت را با دیدن استاد و شنیدن کلام او دریافت کند زیرا شخص از شیئ چیزی نمی‏آموزد و شیئ نمی‏تواند معلم شخص باشد بلکه لازم است علم بین دو شخص ردّ و بدل گردد که یکی از آنها عالِم و دیگری متعلم باشد. اگر هم خداوند مَلِکی را برای آموزش اشخاص نازل کند او را به صورت یک شخص در برابر آن فرد ظاهر می‏سازد. زیرا بین خدا و خلق نمی‏شود دیدن و شنیدن مستقیم برقرار شود. مثل همان وسیله‏های دیدن و شنیدن که گاهی به نام رادیو و تلویزیون و سایر دستگاه‏ها علم و کلام را از معلم به دانش آموز منتقل می‏کنند. آن دستگاه رادیو، تلویزیون خودش عالِم نیست بلکه وسیله‏ای در دست عالِم است برای رساندن علم خود به دانشجو.

بحث هشتم در این زیارت شریفه راجع به ائمه دوازده‏گانه و همچنین فاطمه س و پیامبر اسلام است.

 باید بدانیم که چگونه ممکن است آنها حجت‏های خدایتعالی بر خلایق باشند قبل از خلق انسان و همراه خلقت انسان‏ها و بعد از خلقت آنها.

آنها کسانی هستند که خداوند آدم و حوا را و نسل آنها را تا روز قیامت برای آنها خلق کرده است تا به سبب آنها مردم را هدایت کند و به درجات والا برساند. آنها پادشاهان دنیا و آخرت هستند و آنها شاهین ترازو هستند. جلورفتگان بایستی بسوی آنها برگردند و عقب ماندگان بایستی به آنها ملحق شوند. در روایات بسیاری از قول ائمه ع از جمله امام هشتم علی ابن موسی الرضا ع روایت شده و در همین زیارت جامعه کبیره هم می‏خوانیم که به آنها خطاب می‏کنیم و می‏گوییم به خاطر شما خداوند خلق را آغاز کرد و به خاطر شما خلق را کامل می‏کند و به خاطر شما باران را نازل می‏کند. در این جملات به ما گزارش می‏دهند که خداوند این دوره از خلقت را بی نام آنها و به خاطر آنها آغاز کرده است. دلیل دیگری بر این مطلب، نامه‏ای است که علی ع به معاویه ابن ابی سفیان نوشته و اینطور بیان می‏کند که ما صنعت پروردگار تعالی هستیم و خلایق صنایع ما هستند. در این جمله امام علی ع به ما می‏فهماند که خدایتعالی آنها را خلق کرده و تربیت نموده و تمام علم و حکمت خود را به آنها آموخته و آنها را به کمال رسانده، سپس سایر خلایق را مانند دانشجویانی که در دانشگاه در اختیار استاد قرار داده می‏شوند در اختیار آنها قرار داده است.

در همین رابطه روایت‏های روشنگرانه‏ای از امام سوم حضرت سیدالشهدا ع به ما رسیده است از جمله این که امام ع درشب عاشورا اصحاب خود را مخاطب قرار می‏دهد و می‏فرماید: ای گروه یاران و ای کسانی که به دامن ما پناه آورده‏اید دوست دارید شما را از کار خود و تصمیم‏گیری‏های خود آگاه کنم تا بدانید به چه دلیل ما اهل بیت شهادت و خطرات بی‏شمار را می‏پذیریم و مقام ما چگونه است؟ وقتی مقام امام خود را دانستید تحمل حوادثی که به شما روی می‏آورد برایتان آسان خواهد بود . اصحاب عرض کردند آری به ما بگو ای پسر رسول خدا. حضرت فرمودند: بدانید وقتی خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید و او را پرورش داد و به موقعیت تکلیف و دانایی رساند و اسماء همه چیز را به او آموخت آنگاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع را پنج شبح نورانی در ظَهر آدم قرار داد و این در حالی بود که این اشباح نورانی تمام افق‏های عالَم را روشن کرده بودند؛ حجاب‏ها را کنار زده و بهشت را جلوه داده بودند آنگاه خداوند به ملائکه فرمان سجده به آدم را صادر کرد تا عظمت آدم را به نمایش بگذارد. از این جهت که آدم ظرف پذیرش این اشباح نورانی شده بود که نور آنها همه جا را روشن ساخته بود آنگاه ملائکه همه سجده کردند الا ابلیس که سرپیچی کرد از این که در برابر جلال عظمت خدا و انوار ما اهل بیت تواضع داشته باشد و به دلیل این سرپیچی از کافران شناخته شد.

در این حدیث شریف و عجیب و عمیق می‏بینیم که امام ع به ما می‏فهماند که خدا آنها را قبل از آدم خلق کرده و کامل نموده و آنها را به صورت اشباح نورانی درظَهر آدم قرار داده است. در تعریف کلمه ظَهر می‏گوییم غیر از صلب است. صلب یعنی پشت اما ظَهر یعنی پشتیبان و کلمة ظهیر و مُظاهر به معنای کسی است که تو را پشتیبانی می‏کند و در کارها به تو کمک می‏رساند. پس این جمله به این معنا است که خدایتعالی آدم را توسط این پنج تن پشتیبانی نموده و آنها را پشتیبان آدم و پیامبران مُرسل قرار داده است.

دیگر از روایات مشهور جملة معروف رسول خدا ص است که فرمودند من پیامبر بودم در حالی که آدم هنوز در آب و گل بود. نظیر این روایات بسیار است از جمله حکایتی که راجع به گشت و گذار آدم و حوا در بهشت نقل کرده‏اند. در این حکایت می‏گویند خدایتعالی قصرباشکوهی را در بهشت به آنها نشان داد که ملکة آن قصر حضرت فاطمه س و پدر و همسر و فرزندانش بودند. از جمله این حکایت‏ها و روایت‏ها که مشخص می‏کند این انسان‏های کامل در علم خدایتعالی و در عالَم وجود داشته‏اند. قبل از خلقت آدم اما این اسرار عمیق و عجیب را که چگونه آنها قبل از آدم بوده‏اند و از صُلب آدم پا به این دنیا گذاشته‏اند کسی غیر از خودشان نمی‏داند. بنابراین خداوند متعال خلقت آدم و فرزندان آدم را به خاطر آنها شروع کرد و تا روز قیامت این خلقت و تربیت ادامه دارد و بعد از این که با قیام آخرین امام، قیامت بپا شد این تولید نسل خاتمه پیدا می‏کند و زندگی دنیا به پایان می‏رسد و زندگی آخرت افتتاح می‏شود.

از جمله روایات این که گفته‏اند حجت خدا قبل از خلق بوده و همراه خلق است و بعد از خلق خواهد بود. به این ترتیب خداوند آنها را حجت خودش یعنی راهنما و دلیل خودش بر آدم و پیامبران بعد از آدم قرار داده است. همانطور که به زودی در جملات جامعه کبیره می‏خوانیم خدایتعالی خلقت انسان را از نسل آدم به خاطر آنها آغاز نموده و به توسط آنها خاتمه خواهد داد.

بحث نهم : زیارت جامعه کبیره یکی از مشهورترین زیارت‏ها و جامع‏ترین و کاملترین دروصف ائمه معصومین ع و مقامات و مناقب آنها است.

از این جهت می‏گویند این زیارت جامعه است که برای وصف ائمه همه چیز را در خود جمع کرده است. دلیل بر جامعیت این زیارت خود همین زیارت است که خود مطالبی که در این زیارت در وصف ائمه گفته شده چنان کامل و تمام است که کلمه زیارت جامعه بهترین نام برابر آن است. بعضی گمان می‏کنند علت نامگذاری این زیارت به جامعه کبیره به خاطر این است که با این زیارت همه امام‏ها را زیارت می‏کنیم و زیارت شخص نیست که فقط یک شخصی از ائمه را زیارت کنیم زیرا می‏دانیم که برای ائمه ع زیارات خاص و عام گفته شده است.

زیارات خاص مانند زیارت عاشورا که فقط برای امام حسین ع گفته شده و یا زیارت غدیر خاص امیرالمؤمنین است. بعضی زیارات ، زیارت عام گفته شده است که می‏توان هر یک از ائمه را با آن زیارت کرد. اما از این جهت این زیارت، جامعه کبیره نامیده شده است که در بیان اوصاف و صفات ائمه ع هیچ مقام و وصفی را فروگذار نکرده است و آن شأن و مقامی را که در نزد خدایتعالی دارند کاملا تعریف شده است. علوم و کمالات و قدرت و نزدیکی آنها به خداوند و ولایت مطلقه کامل در تکوین و تشریع همه را به نحو احسن بیان کرده است به همین دلیل می‏گوییم معرّف این زیارت خود این زیارت است و از عبارات و جملات این زیارت شریفه بهتر و بالاتر معرفی وجود ندارد. جمله معروفی است که می‏گویند معرفی کننده بایستی از معرفی شونده بالاتر باشد. پس اگر بخواهیم این زیارت را یا ائمه ع را با عبارت دیگری و در جای دیگری بهتر و بیشتر بشناسیم مثل این است که می‏خواهیم خورشید را با شمع بشناسیم یا با ستارگان دوردست ماه را پیدا کنیم.

مطلب دهم :

 ائمه دوازده‏گانه یا بگوییم چهارده معصوم نشانه‏ها و نمایش واقعی اسماء خدا و صفات خدایتعالی هستند. آنها افراد کاملی هستند که خداوند به انسان‏ها معرفی کرده است. اصالت دارند و لیاقت دارند که همه خلایق به پناه آنها آیند و توسط آنها خدا را بشناسند. در متن این زیارت به خوبی این مسائل بیان شده است. خودشان را در این زیارت معرفی می‏کنند که آنها هستند اسماء حُسنی و مَثَلِ عُلیاء برای خداوند تعالی و آنجا که قرآن کریم می‏فرماید: خدایتعالی اسماء حُسنی دارد. خدا را به توسط آن اسماء بشناسید و بخواهید و دیگران را رها کنید که خود را به جای اسماء خدا جای می‏زنند. در تفسیر این آیه شریفه و نظیر این آیه روایات بسیاری از ائمه در کتاب کافی وکتب دیگر وارد شده که همه جا فرموده‏اند ما چهارده معصوم اسماء حُسنای خدا و مَثَل‏های عُلیای او هستیم. شبیه و نظیر این روایات، گفتار زیادی است از ایشان که مثلا می‎‏فرمایند: با هدایت ما خدا پرستش می‏شود و به توسط ما خدا شناخته می‏شود، اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی‏شد و شناخته نمی‏شد. همچنین در بیان اصالت آنها و فرعیت سایر خلایق نسبت به آنها روایات بسیاری وارد شده است که گزیده‏ای از‌ آنها را برای شما نقل کردیم از جمله فرمایش امیرالمؤمنین که فرمودند: ما صنعت خدا هستیم و بعدا خلایق به دست ما ساخته می‏شوند. امام سوم حضرت سیدالشهدا فرمودند: خداوند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع را اشباح نورانی پنج‏گانه در ظَهر آدم قرار داد.

دلائل عقلی در اثبات این مطالب بسیار است. از جمله این که هر فرعی لازم است به اصلی مربوط شود که آن اصل ریشه و بنیان شاخه و فرع باشد. مسلم است اگر اصل نباشد، فرع هم نخواهد بود مثل این که خداوند متعال پدران را اصل تولید فرزندان قرار داده که فرزندان فرع وجود پدر و مادر باشند. به همین صورت انسان در تولید روزی‏ها اصل است و همه گیاهان و حیوانات و خوردنی‏ها و آشامیدنی‏ها فرع وجود انسان است. اگر انسان در زمین زندگی نکند خداوند حیوانات و جمادات و نباتات را که برای زندگی انسان خلق فرموده، خلق نمی‏کرد. اگر انسان نبود آفرینش سایر چیزها بیهوده می‏شد، مثل این که شخصی خانه‏ای بسازد دارای انواع تجملات و بهترین ساختمان و بهترین نقشه و هندسة ساختمانی که از آن بهتر در تصور نگنجد. اما وقتی از سازنده این بنا بپرسند چرا و برای چه کسی این بنا را ساخته‏ای در جواب بگوید برای کسی یا چیزی نساخته‏ام یا بگوید برای این ساخته‏ام که حشرات و حیوانات در آن لانه کنند، در این صورت بانی آن بنا مورد مسخره و استهزاء واقع می‏شود چرا که عملی انجام داده بیهوده و بی‏نتیجه در حالی که لازم است یک چنین ساختمان زیبا و عجیبی برای انسان عظیم الشأنی ساخته شود که به این بنای زیبا آشنا باشد و لیاقت سکونت در آن را داشته باشد. همین سؤال در مورد خلقت طبیعت و آفرینش خدا مطرح می‏شود. ما می‏دانیم که خداوند جمادات را برای رویش گیاهان و تغذیه گیاهان خلق کرده، پس می‏گوییم گیاه ، اصل است و جماد، فرع است زیرا جماد به خاطر نبات خلق شده است. همچنین خلقت گیاهان برای تغذیه حیوانات است و حیوانات از نباتات ارزش بیشتری دارند پس حیوانات در مقایسه با گیاهان، اصل هستند و گیاهان ، فرع و همینطور می‏بینیم حیوانات برای انسان، خلق شده‏اند پس در این مقایسه انسان اصل است و حیوان، فرع، که در حکمت خداوند متعال همه چیز نسبت به انسان، فرع شناخته می‏شود.

در اینجا می‏پرسیم که در عالَم انسانیت کدام انسان عظیم و عالِم کاملی هست که مطلوب خداوند متعال باشد به طوری که در هدف خدایتعالی برای خلقت او، اول و اصل باشد، سپس به خاطر او برای او دیگر انسان‏ها را خلق کرده باشد. این افراد اول و اصلی در زندگی انسانیت چه کسانی هستند؟ آن انسان‏های کامل و اول که در علم خدایتعالی اصل هستند و آنها را برای خودش خلق فرموده و ساخته است و دیگران را از اول تا آخر به خاطر آنها خلق کرده چه کسانی هستند؟ با دقت کامل می‏فهمیم که غیر از این چهارده معصوم کسان دیگری نیستند که خدا آنها را به کمال مطلق رسانده باشد و برای خودش خواسته باشد. همانطور که در حدیث معراج دانستیم که خدایتعالی محمد ص را مخاطب قرار داد و فرمود: من هستم و تو، و همه چیز را برای تو خلق کردم. با این دلائل دانستیم که خدایتعالی آنها را هدف ارادة خود در خلقت قرار داده و آنها را در حکمت خود اصل دانسته و دیگران را به خاطر آنها آفریده است.

اما منظور از اصالت در این مورد از نظر هدف خلقت و علت غایی خلقت است. (علت غایی یعنی نتیجه‏ای که از کار حاصل می‏شود) همان علتی که خدایتعالی برای نتیجه‏گیری از خلقتش قرار داده است. مثلا می‏گوییم برای کاشتن یک درخت، میوه اصل می‏باشد. اگر از باغبان بپرسند چرا درخت می‏کاری؟ باغبان علت غایی را مطرح می‏کند و می‏گوید درخت می‏کارم تا میوة آن را بچینم. پس اگر میوه از درخت به ثمر نرسد و میوه‏ای در کار نباشد درخت هم کاشته نمی‏شود گرچه ظاهرا اول درخت کاشته می‏شود و میوه از وجود درخت پیدا می‏شود و می‏گوییم درخت، اصل است و میوه ، فرع است، اما در واقع هدف از ایجاد درخت و کاشتن درخت،‌ پیدایش میوه است. در اینجا دو اصل و دو فرع را به نظر می‏آوریم. می‏گوییم از نظر علت مادی و صورت، درخت اصل است و میوه ، فرع ولیکن از نظر هدف وجودی درخت و علت غایی در ایجاد درخت، می‏گوییم میوه اصل است و درخت ، فرع که اول خدا یا انسان میوه را در نظر می‏گیرد و بعد درخت را می‏کارد تا از این درخت، میوه بچیند. به همین ترتیب این چهارده معصوم ع ثمره و میوه درخت انسانیت هستند که در علم و حکمت خدا اول آنها مورد نظر بوده‏اند و برای پیدایش آنها بوده که خدا درخت انسانیت را کاشته است. در اینجا هم دو اصل و دو فرع را به نظر می‏آوریم.

آدم ابوالبشر از نظر علت مادی و صورت انسانی اصل پیدایش انسان است اما از نظر ثمره پیدایش انسان و علت غایی آفرینش انسان، این چهارده معصوم ع اصل هستند. در حدیث خواندیم و دانستیم که امام حسین ع خودشان را در پیدایش آدم و سجدة ملائکه بر آدم اصل، معرفی کردند و آدم را از این جهت مسجود ملائک دانستند که ظرف پذیرش این اشباح نورانی پنج تن شده بود و من در این مورد بحث بی‏سابقه‏ای را در کتاب مکارم‏الاخلاق کاملا مطرح کرده‏ام.

بحث یازدهم :

ائمه ع ملوک دنیا و‌ آخرت هستند و خداوند متعال سایر مردم را خلق فرموده تا آن سلطنت عظیم در دنیا و آخرت به ظهور برسند، چنانچه آیه شریفه در سوره نساء خداوند متعال می‏فرماید: ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ما به آل ابراهیم سلطنت بسیار عظیم خواهیم داد. یا در سوره دهر که در شأن علی و فاطمه ع نازل شده خداوند متعال می‏فرماید: وقتی ببینی آن حکومت را می‏بینی چه نعمت‏ها و چه پادشاهی بزرگی وجود دارد. در توضیح این مطلب می‏گوییم خداوند متعال انسان را خلیفه خود قرار داده است و طوری او را خلق کرده که از مسیر فطرت و خلقتش برای شناخت پروردگار خود حرکت کند تا این که به اخلاق و صفات پروردگارش مجهز شود و مظهر اسماء و صفات خدا گردد و با چنین تجهیزاتی می‏تواند خلیفه پروردگار خود باشد. خدایتعالی درباره این خلافت چنین گزارش می‏دهد که وقتی خواست آدم را خلق کند فرمود: من در زمین تو را خلیفه قرار خواهم داد . می‏دانیم خلیفه یعنی کسی که علم خدای خود را بیاموزد و قدرت خدای خود را به دست آورد و به اراده خدای خود و مشیت پروردگار خود مجهز شود آنگاه می‏تواند امر و فرمان خدا را تقدیر کند و تدبیر نماید همانطور که خدایتعالی تدبیر و تقدیر کرده است. یکچنین انسانی طوری است که اگر همه امور خلایق چه در خلقت و چه در تربیت به او واگذار شود همانطور آنها را تربیت می‏کند و به همان راه‏هایی هدایت می‏کند که پروردگارشان آنها را هدایت و تربیت کرده است. از جمله صفات خدایتعالی و اسماء نیکوی او، مَلِک است. خداوند خودش را در بسیاری از آیات قرآن به این نام معرفی می‏کند. در سوره ناس می‏فرماید: بگو پناه می‏برم به پروردگار مردم و مَلِک مردم. همچنین در وصف پرهیزکاران می‏فرماید: پرهیزکاران در بهشت‏ها و نهرها زندگی می‏کنند و در جایگاه‏ها صدق و راستی نزد ملیک مقتدر. صفت ملیک مقتدر صفت خدایتعالی است. چقدر آیاتی در قرآن است که خداوند می‏فرماید: مُلک آسمان‏ها و زمین از آن خداوند است، کسی که مُلک از آن او باشد او مَلِک است .

اما کلمه مَلِک:

معنای مَلِک یا به فارسی پادشاهی وقتی حقیقت پیدا می‏کند که افرادی عاقل و باشعور، سلطنت و پادشاهی کسی را قبول کنند و بپذیرند که آن شخص بر آنها امر و نهی داشته باشد. پادشاه واقعی کسی است که صاحبان عقل با میل و رغبت و آزادی و اختیار از او اطاعت کنند. مثلا اگر شیئ در دست داشته باشیم مالک و دارندة آن شیئ هستیم اما اگر شخصی را تحت اختیار خود درآوریم مَلِک او می‏شویم. نمی‏شود گفت کسی که شیئ را در اختیار دارد پادشاه آن شیئ است زیرا آن شیئ از خود اراده و اختیار ندارد که مالک خود را بشناسد و مالک او بر او فرمانروایی کند. مثلا کسی که گوسفندی و خانه و زمین و ساختمانی دارد او مالک آنها است. چه انسان شریفی باشد یا نباشد. یا ممکن است کسی افرادی را بصورت بردگی به خدمت خود درآورده باشد و مالک اشخاصی باشد که بخاطر ضعف و نادانی و کم عقلی خود تحت اختیار او درآمده باشند مثل زمانی که برده فروشی رواج داشت. انسان‏های بیچاره‏ای که عاقل نبودند خرید و فروش می‏شدند، گرچه به صورت انسان بودند ولی در حدّ چهارپایان تنزل پیدا کرده بودند. این نوع مالکیت اشخاص بر اشخاص هم مَلکیت و پادشاهی به حساب نمی‏آید و افتخاری برای شخص مالک بوجود نمی‏آورد. از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند: بدترین مردم کسانی هستند که انسان‏ها را خرید و فروش می‏کنند. این گروه اشخاصی که به صورت برده تحت مالکیت شخصی قرار می‏گیرند در واقع ارزش اشیاء را دارند مثل یک شیئ در مالکیت شخصی قرار گرفته‏اند. بنابراین مالک آنها مَلِک حساب نمی‏شود و این نوع مالکیت بر اشیاء مُلک و پادشاهی معنا نمی‏دهد زیرا این نوع ارتباط و فرماندهی از راه زور و طغیان است. اما در صورتی که شخصی پادشاهی بر شخص دیگری داشته باشد که آن شخص که پادشاهی او را پذیرفته آزاد و مختار باشد و به فکر و اختیار خودش بدون این که زور و فشار بر او باشد فرماندهی شخص دیگر را بپذیرد در این صورت برده نیست و نوکر و کنیز به حساب نمی‏آید. این نوع پادشاهی و مالکیت مخصوص خداوند متعال و اولیای خدایتعالی است. ما می‏دانیم که خداوند متعال فرمانروا و مالک پیامبران است و پیامبران نیز هریک نسبت به دیگری مَلِک حساب می‏شوند. مثلا خدایتعالی شخصی مثل محمد ص را بنده و مملوک خود می‏داند یا امام حسن و امام حسین ع . همچنین آزادگان دیگری را بنده و مملوک خود می‏داند و با این مالکیت، خود را پادشاه آنها و همه چیز را مُلک خود می‏داند. اما آیا این انسان‏های آزاده و دانشمند مثل بردگان که اسیر یک شخص می‏شوند مملوک خدا هستند یا این که مملوک بودن انسان‏هایی مثل امامان و پیغمبران غیر از بردگی و مملوک بودن بردگان است؟ در این مورد که مربوط به خدا و اولیاء خدا است ما می‏بینیم انسان‏های آزاده بی آزادی و اختیار و اراده و علم و قدرت خود مالکیت خدا را پذیرفته‏اند و خداوند متعال هم مالک آنها است. از راه اراده و محبت و علم و حکمت بر اولیاء خود فرمانروایی می‏کند نه با سلطه و زور و قدرت. خداوند متعال خود را به علم و حکمت به بندگان شایستة خود معرفی می‏کند و امر و نهی خود را به آنها می‏رساند و انبیاء و اولیاء خدا هم به آزادی و اختیار و فهم و ارادة خود از پروردگارشان اطاعت می‏کنند و امر و نهی او را به جان می‏پذیرند نه به خاطر ضعفی که در برابر خدا احساس می‏کنند و نه به خاطر ترسی که از قدرت و هیبت خدای خود دارند. کما این که می‏بینیم مولا علی ع در مناجات خود با پروردگار عالم می‏گوید: خدایا نه به خاطر طمعی که به بهشتت دارم فرمان تو را اطاعت می‏کنم زیرا در این صورت عبادت تاجران است و نه به خاطر ترسی که از آتش تو دارم زیرا در این صورت مثل بردگان فرمان تو را اجرا کرده‏ام بلکه یافتم تو را که چه خدایی هستی و چقدر شایستگی برای پادشاهی و مالکیت و فرماندهی داری آنگاه به اراده و اختیار خود تو را عبادت کردم، و اینگونه عبادات، عبادت آزادگان است. در این مناجات می‏بینیم که علی ع عبادت آزادگان را می‏پسندد و به ما می‎‏آموزد که با علم و حکمت یک چنین انتخابی کرده است و علم و حکمت به او اهلیت خدایتعالی را برای پرستش به او نشان داده است و علم و حکمت به او فهمانده که چنین خدایی باید حاکم و مالک او باشد تا او را در دنیا و آخرت در پناه خودش حفظ کند و از هر شرّ و گرفتاری محفوظ بدارد. در این نمونه عبادت می‏بینیم که عبد خدا با بردة خدا فرق دارد. عبودیت خدا مثل اطاعت بردگان و کنیزان از مالک خود نیست و خداوند متعال هم دوست ندارد که بندگانش به اجبار او را عبادت کنند بلکه دوست دارد که خدای خود را بشناسند، شایستگی پروردگار خود را و اله خود را به خوبی بشناسند و آنگاه با جان و دل و آزادی و اختیار او را پرستش نمایند. اولیاء خدا، خدای خود را دوست می‏دارند و امر و نهی خدای خود را به جان و دل می‏پذیرند در حالی که کاملا آزاد و مختار هستند.

در اینجا ممکن است سؤال شود چگونه ممکن است بنده‏ای، آزاده باشد و آزاده‏ای، بنده باشد؟ آزادی و عبودیت متناقض با یکدیگر هستند و یکدیگر را نقض می‏کنند. این که شما می‏گویید هرکسی خدا را عبادت کند آزاده است و هرکس آزاده است بنده خدا است، چگونه می‏توانید این دو مسأله متناقض را حل نمایید؟

در بیان این مطلب عرض می‏کنیم که مِلاک آزادی و بندگی در برابر خدا مسأله حاکمیت علم و حکمت است نه حاکمیت سلطه و قدرت. دو نفر انسان را به نظر بیاورید که این دو نفر کاری را انجام می‏دهند. از یکی می‏پرسید چرا این کار را انجام می‏دهی؟ جواب می‏دهد صلاح را در این کار دیدم یا کاری انجام نمی‏دهد از او می‏پرسید چرا این کار را انجام نمی‏دهی می‏گوید فساد را در این کار دیدم یا از او می‏پرسید چرا این غذا یا آب را می‏خوری؟ می‏گوید آب و غذا سالم است و چرا آن دیگری را ترک می‏کنی؟ می‏گوید: آن سمّ است و خبیث است. اما آن دیگری که همان کار را انجام می‏دهد و همان کار را ترک می‏کند از او می‏پرسید چرا این کار را می‏کنید؟ می‏گوید: فلانی به من گفت این کار را انجام بده یا فلانی به من گفت این کار را انجام نده. بین این دو انسان فرق بسیار است. آن فرد اول به خاطر علم خودش و دانشی که به صلاح و فساد عمل دارد طبق دانش خود که خدا به او داده عملی را انجام می‏دهد یا ترک می‏کند در حالی که کاملا آزاد است کار خود را انجام می‏دهد و اما آن دومی طبق امر و نهی مولای خود کاری را انجام می‏دهد یا نمی‏دهد. علم و حکمتی ندارد که به او آزادی عمل را بدهد. پس آن دو نفر ظاهرا یک نوع حرکت و کار دارند اما یکی آزاد است و به اختیار خود حرکت می‏کند و دیگری اسیر است و اطاعت از دیگری می‏کند. اطاعت اولیاء و انبیاء الهی از نوع اول است. این افراد عالِم و اندیشمند به اراده و آزادی و اختیار، خداوند متعال را پروردگار خود شناخته‏اند همانطور که مولا علی ع می‏فرماید: الهی بس است مرا این عزّت و سربلندی‏ای که عبد تو باشم و بس است مرا این افتخار، که تو پروردگار من باشی. پس به این دلیل می‏گوییم خداوند مالک انبیاء و اولیاء خود است و این مالکیت باعث مَلِکیت و پادشاهی او می‏شود. انبیاء و اولیاء خدا هم خدا را عبادت می‏کنند در حالی که آزاد هستند و برده و کنیز کسی نیستند. این نوع مالکیت است که به مُلک وصف می‏شود. این نوع مالکیت، مَلِک و پادشاه واقعی است. اگر خداوند خودش را معرفی کند می‏فرماید: مَلِکِ الناس. به خاطر این است که مردم از راه عرفان و معرفت، خدا را می‏شناسند و به آزادی و اختیار از او اطاعت می‏کنند. اینجاست که تفاوت شیئ و شخص معلوم می‏شود. خداوند متعال وقتی خود را مَلِک مردم معرفی کرد بندگان و اولیاء و انبیاء وابسته به خود را طوری تربیت می‏کند و مرام و مسلکی به‌ آنها می‏آموزد که آنها هم به مقام پادشاهی برسند، همانطور که خدای آنها در مقام پادشاهی است. ائمه ع در دنیا و آخرت مقام سلطنت و پادشاهی دارند زیرا برتری آنها بر سایر افراد بشر به خاطر برتری علم و حکمت و خدمت و محبت و روش‏های تربیتی آنها نسبت به بشر است. پادشاهی آنها بر مردم از این جهت است که مردم را با احسانی که به آنها می‏نمایند بزرگترین احسان آنها تعلیم بهترین علوم الهی است مردم را زنده می‏کنند و همچنین مردم آنها را به این دلیل انتخاب می‏کنند که می‏بینند آنها شایستگی امامت و ولایت را دارند. وقتی می‏بینند علی چه مقامی از نظر علم و حکمت دارد و می‏بینند علی ع حق حیات بر همه مردم دارد از این جهت که علی با جهاد خود در راه خدا و برای خوشبختی مردم جان خود را فدا می‏کند به او حق می‏دهند که مولای همه مردم باشد. پس در زیارت آنها این جمله را می‏بینیم که آنها واقعا شایستگی پادشاهی بر مردم در دنیا و آخرت را دارند.

مطلب دوازدهم

در این زیارت شریفه است که می‏فرماید: خداوند متعال این خلق را به وسیله آنها شروع کرد و به واسطه آنها تکمیل می‏کند. این جمله از عجیب ترین اوصافی است که ائمه خود را به آن وصف نموده‏اند. نظیر این جمله روایاتی است که علی ع به کمیل می‏فرماید: ای کمیل هیچ علمی نمی‏ماند مگر این که من آن را افتتاح کنم و قائم ما آل محمد ص آن را کامل می‏کند.

شاید در اینجا سؤال شود چگونه ممکن است این خلق عظیم به وسیله آنها آغاز شود در حالی که به ظاهر آنها از فرزندان آدم هستند و قبل از آنها پیامبران و رسولان آمده‏اند و رفته‏اند؟

جواب این است که آنها علت نهایی خلقت هستند. همان میوه‏هایی هستند که خداوند متعال قبل از حکمت آدم آنها را در نظر داشته است و تمام پیامبران را پیش از آنها فرستاده تا مردم را آماده کنند و آنها را تا زمان پیدایش خاتم الانبیاء تبلیغ کنند و به رشد برسانند. آیات قرآن کریم که به پیمان گرفتند از پیغمبران اشاره می‏کند. همان پیمانی است که برای معرفی خاتم انبیاء به مردم از آنها گرفته است. همچنین به موسی ع دستور می‏دهد که امت خود را به ایام الله یاد آور شود که این ایام الله همین چهارده معصوم ع هستند. این آیات اشاره به همین مطلب دارد که آنها قبل از خلق بوده‏اند و این خلق عظیم برای آنها خلق شده تا آرام آرام مُلک عظیم الهی را برای مردم ظاهر سازند. اینک شرح زیارت جامعه را می‏گوییم.

این زیارت در زمانی از قول امام هادی ع روایت شده است که ایشان در سامراء سکونت داشتند و آن زمان، زمانی است که شیعیان مخصوصا علمای شیعه امامان را به اهلیتشان می‏شناسند و می‏دانند که این چهارده معصوم با احدی از امت پیامبر مساوی نیستند، خواه خلفا باشند یا علما یا فقهاء. شیعه در این زمان ائمه ع را به حقیقت نورانیت و پاکی و علم و حکمت می‏شناسد و می‏داند که آنها اهلیت واقعی دارند که خلیفه و جانشین رسول خدا ص باشند و می‏دانند که هرکس به جای آنها بنشیند و خود را خلیفه مسلمین معرفی کند مقام آنها را غصب کرده است زیرا هرگز کسی اهلیت آن مقام را از غیر آنها ندارد. معرفت شیعه در این زمان نسبت به چهارده معصوم ع غیر از معرفت آنها در زمان امام علی ع و امام حسن و امام حسین ع است. مسلمانان در اوائل ظهور اسلام تا زمان امام محمد باقر ع آنچنان که باید معرفت به مقام امامت نداشتند. فکر می‏کردند خلفاء هم شأن علی ع یا بالاتر از ایشان هستند و بین خلفاء و علمای زمان با ائمه اطهار ع تفاوتی قائل نبودند اگر به حکمی از احکام، نادان بودند یا تفسیر آیه‏ای را نمی‏دانستند یا به مشکلی مبتلا می‏شدند به فقها و قُضات عامّه مراجعه می‏کردند و از آنها می‏پرسیدند در حالی که امام علی ع و امام دوم و سوم و چهارم در جامعه حضور داشتند، اما مقام امامت و اعلمیّت و فقها و سایر مقاماتی که شایستة آنها بود شناخته شده نبود و بین مسلمانان غریب بودند تا جایی که خلفاء را به آنها ترجیح دادند و امامان را غریب و منزوی دانستند. علی ع را به محکمة شریح قاضی می‏کشاندند تا او بین علی ع و دشمن علی ع حکم کند، در حالی که رسول خدا ص بارها فرموده بودند قاضی القُضات شما علی است. عالِم ترین شما علی است. قُضات زمان دستور می‏دادند به دشنام به ائمه یا به قتل حسین ع و مردم هم فرمان آنها را اجرا می‏کردند.

به این ترتیب می‏بینیم ائمه ع در زمان‏های ابتدای اسلام از نظر علم و حکمت نزد مسلمانان شناخته شده نبودند و حقوق امامت و شایستگی آنها برای جانشینی رسول خدا ص ضایع شده بود. خداوند تعالی در کتاب خود، آنها را در این زمان تشبیه به چشمه‏های آبی که معطّل مانده و قصرهای عظیمی که بی‏صاحب مانده می‏کند. این گذشت تا زمان امام باقر ع و امام صادق ع که مردم کم کم شایستگی و برتری آنها را نسبت به سایر مردم شناختند و دانستند که داناترین و فقیه‏ترین افراد نسبت به کتاب خدا و نسبت به مقام رسول خدا ص و ائمه ع هستند. مردم برای پرسیدن مسائل خود و دانستن احکام قرآن و تفسیر آیات و بیان پیچیدگی‎‏های اسرار قرآن رو به ائمه ع می‏آوردند و امامان ع با همه توان خود سعی در تعلیم و تربیت مردم داشتند. در زندگی امام باقر ع و امام صادق ع می‏بینیم که خانه و زندگی آنها تبدیل به دانشگاه بزرگی شده بود که حدود چهارهزار نفر دانشمند برجسته تربیت شدند که همگی افتخار می‏کردند که شاگردان امام هستند. هریک از این دانشمندان و حکیمان به نوبه خود علم و حکمت را به شهرها و کشورهای دیگر صادر کردند. در این زمان می‏بینیم که مردم از مسیر تعلیم و فقاهت، خود را به ائمه ع نزدیک می‏کردند. امامان بعد از آنها امام کاظم ع و امام رضا ع و امام جواد ع هریک را می‏بینیم که در مجلس علم و حکمت می‏نشستند و مردم به خدمت آنها می‏رسیدند و احکام و حکمت‏های قرآن را از آنها می‏آموختند. چقدر کتاب‏ها در تاریخ علم نوشته شده و از قول فقهای معاصر امام رضا ع درباره طبّ و فلسفه حقایق بسیاری گفته‏اند که همه آنها به محضر مأمون می‏آمدند و آوازة علمی امام رضا ع به گوش آنها رسیده بود. از امام می‏آموختند و در کتاب‏ها می‏نوشتند. کتاب‏ها معروف و مشهور بحار و کتاب عیون الاخبار الرضا از جمله این کتاب‏ها است. همچنین در عصر امام هادی ع بسیار معروف و مشهور بودند به فقاهت و امامت و حکمت به طوری که شهرت علمی و محبوبیت امام، خلفاء و علمای بنی عباس را به حسادت وامی‏داشت. این حسادت به جایی رسید که ائمه را یا مسموم کردند یا به قتل و شکنجه رساندند. در این زمان می‏بینیم که آگاهی مردم از امام خود به جایی رسیده که امام هادی ع این زیارت عمیق و عجیب را بیان می‏کند. علمای شیعه آن را از محضر ایشان فرا می‏گیرند، بخاطر می‏سپارند و در کتاب خود می‏نویسند و نسل بعد از نسل با این کلمات، ائمه را زیارت می‏کنند. شاید اگر این زیارت قبل از زمان امام صادق و امام باقر ع گفته می‏شد عقل ضعیف و علم کم مردم زمان نمی‏توانست این کلمات را تحمل کند. پس شایسته این است که این زیارت ائمه ع را برترین زیارت و نیکوترین و جامع‏ترین زیارت در بیان محاسن ائمه ع بدانیم که با بهترین کلمات فضائل و مناقب آنها را معرفی می‏کند. به همین دلیل به زیارت جامعه معروف شده است که با این زیارت هر یک از چهارده معصوم ع را می‏توانیم زیارت کنیم. در این زیارت شریفه می‏بینیم امام ع به فردی که زائر ائمه ع است دستور می‏دهد قبل از شروع این زیارت مهمترین لباس خود را بپوشد و با غسل باشد و با آرامش و وقار نزد امام خود برود، همچنین به زائر دستور داده شده که قبل از آغاز زیارت با تکبیر و تسبیحات اربعه خدا را به عظمت یاد کند. آنگاه نزد امام خود حاضر شود و به ابلاغ این زیارت مشغول باشد. علماء در حکمت این تکبیرات قبل از آغاز زیارت گفته‏اند که این دستور به خاطر این است که زائر در مرحلة اول عظمت شأن خدایتعالی را به نظر بیاورد و بداند که خداوند بالاتر و بزرگتر از این است که قابل وصف به صفتی باشد و از هرکس بالاتر و عظیم‏تر است و خداوند کسی است که اولیاء خود را به این درجه از عظمت رسانده است. مبادا زائر درباره ائمه خود دچار غلوّ شود وقتی این عظمت و جلال و کمال را در بیان این زیارت نسبت به آنها می‏بیند و مبادا آنها را از حدّ عبودیت و بندگی خدا بالاتر ببرد و زائر بداند که در شعاع تعظیم و بزرگداشت خداوند متعال می‏تواند ائمه ع خود را بشناسد و آنها را تعظیم نماید. وقتی چنین دستوراتی را رعایت کرد و با خضوع و خشوع در برابر ائمه ع خود قرار گرفت آنگاه با این جملات آنها را مخاطب قرار می‏دهیم و می‏گوییم:

السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و رحمه الله و برکاته.

شرح بعضی از این جملات در آغاز کتاب گفته شد. در اینجا لازم است بدانیم که بیت النبوه چه کسانی هستند. ما می‏دانیم که مقام نبوت مقامی است که با وجود رسول خدا ص معنا و مصداق پیدا می‏کند. آن حضرت همان کسی است که وحی بر او نازل شده. جبرائیل آیات را بر او نازل کرده است. در تمامی این مقامات، ائمة معصومین ع پیرو ایشان هستند. می‏دانیم که ائمه ع از جهت عصمت و روحانیت در ارتباط با وحی خداوند متعال هم تراز رسول خدا ص هستند. طبق روایتی که از امام علی ع رسیده است آن حضرت در وصف خود و تقربش به رسول خدا می‏فرماید: هرگاه جبرئیل بر پیامبر نازل می‏شد من نیز وحی را می‏شنیدم. در شب بعثت رسول خدا، نالة شیطان را شنیدم. عرض کردم یا رسول خدا این نالة کیست؟ فرمود: نالة شیطان است که مأیوس شد از این که بر روی زمین کسی او را عبادت کند آنگاه فرمود: ای علی تو می‏شنوی آنچه را من می‏شنوم و می‏بینی آنچه را من می‏بینم. در این حدیث می‏بینیم علی ع به ما گزارش می‏دهد که مانند پیامبر ص وحی را می‏شنود. به همین نحو روایات بسیاری است که ائمه ع مخاطب خداوند متعال و ملائکه هستند و خداوند با آنها گفتگو می‏کند.

در تفسیر آیه شریفه سوره سبأ که خداوند می‏فرماید: آیا توجه نمی‏کنند و نمی‏بینند که ما حرم امنی برای مردم قرار دادیم که ثمرات هرچیزی به آن جا مخابره می‏شود. گفته‏اند ائمه ع ، آن حرم امن خدا هستند که ثمرات همه چیز به آنها می‏رسد و گزارش داده می‏شود. خداوند متعال اعمال بندگان، خیر باشد یا شرّ به آنها گزارش می‏دهد. در حدیث دیگری امام صادق ع ریشه‏ها و اصول علم خودشان را بیان می‏کند و می‏فرماید: قرآن نزد ما است. جَفر سفید (حوادث صلح) و جَفر قرمز ( حوادث جنگ) و صحیفه مادر ما فاطمه س نزد ما است که آن را برای علی ع املاء کرده و علی ع آن را نوشته است. در آن صحیفه همة علوم و آنچه اتفاق خواهد افتاد تا روز قیامت موجود است. سپس امام صادق ع فرمودند: گوش‏هایی که در آن خوانده می‏شود و قلب‏هایی که به آن نکته‏ها مخابره می‏شود منظور آن حضرت از این جملات این است که خداوند یا ملائکه مقرب خدا به اذن پروردگار در گوش‏های ما همة حادثه‏ها و اتفاقات و دانش‏ها را می‏خوانند به همین منوال می‏بینیم آیه شریفه فإذا نُقر فی النّاقور تفسیر به امام دوازدهم ع شده است. امام ع درباره این آیه می‎‏فرماید: امامی در بین ما است که در گوش او خوانده می‏شود آن هنگام او قیام می‏کند و زندگی را پر از قسط و عدل می‏نماید. در قلب‏ها ما خداوند تکان ایجاد می‏کند و با این تکان، او هست و نیست عالم را گزارش می‏دهد. همچنین از معصومین ع گزارش شده است که علم آنچه هست و آنچه بوده تا روز قیامت خواهد بود نزد آنها است. از خود می‏پرسیم چه کسی این دانش را به آنها گزارش می‏دهد که به آنها محدّث می‏گویند و چه کسی است که در گوش آنها می‏خواند و در قلب آنها تکان ایجاد می‏کند و آنها می‏دانند جز این نیست که او خدایتعالی یا فرشته مقرب است که به اراده خدا کار می‏کند تمامی این آیات و روایات دلیل بر این است که ائمه ع در مقامات وحی و الهام با رسول خدا ص مشترک هستند و خداوند همانطور که به رسولش گزارش می‏دهد به آنها هم گزارش می‏دهد و همانگونه که به رسولش می‏آموزد به آنها هم می‏آموزد و هرچه به رسولش وحی می‏کند به آنها هم وحی می‏کند. درباره آیه انا انزلناه فی لیله القدر روایات می‏گوید خدایتعالی در این سوره از نزول ملائکه و روح، در شب قدر راجع به هر مسأله‏ای گزارش می‏دهد و اما این نزول ملائکه و روح هرسال و هر شب قدر تکرار می‏شود چه در حیات رسول خدا ص و چه در حیات بعد از ایشان تا روز قیامت. از آن حضرت سؤال می‏شود بعد از رسول خدا به چه کسی ملائکه و روح نازل می‏شود؟ حضرت جواب می‏دهند که ملائکه و روح بر وصیّ پیامبر و جانشین ایشان و به هریک از ائمه که مقام ایشان را عهده دار هستند تا روز قیامت نازل می‏شوند ، همه این دلائل بیان کننده این است که ائمه اطهار ع در مقام پیامبر اکرم ص هستند و ملائکه و روح القدس به همان صورت که بر پیامبران نازل می‏شوند بر امامان هم نازل می‏شوند. بنابراین برای کلمه نبوت بهترین مظهر، این چهارده معصوم ع هستند که خدایتعالی همه چیز را به آنها خبر می‏دهد و آنها هم طبق اجازه خداوند متعال به دیگران خبر می‏دهند. اکنون به کلمه بیت النبوه توجه می‏کنیم که بدانیم مِلاک بیت چه کسانی هستند.

در اینجا می‏گوییم و سؤال می‏کنیم که بیت نبوت به وسیله چه کسی سرپا می‏شود و چه کسانی هستند که وحی در وجود آنها پیاده می‏شود؟

می‏دانیم که هر شیئ توسط یک شخص قابل بهره‏برداری و دارای ارزش می‏شود. اگر شخص نباشد شیئ هم قابل بهره‏برداری نیست. خانه و بیت به توسط کسی سرپا می‏شود و قابل بهره‏برداری، که شخصی در آن بیت باشد همچنین زمان وقتی مشخص می‏شود و دارای ارزش می‏گردد که کسی در آن زمان باشد و زمان به وسیلة او شناخته شود، همچنین مکان وقتی ارزش دارد که کسی در آن مکان باشد. خداوند متعال برای خود بیتی معرفی کرده و برای بیت خود که احترام و حرمتش را واجب کرده اهلی معرفی کرده است و به آن اهل بیت در کتاب خود قسم می‏خورد و می‏فرماید: به این شهر مکه وقتی قسم می‏خورم که تو در این شهر زندگی کنی و اگر تو نباشی بیت الحرام هم ارزشی ندارد که خداوند به آن قسم بخورد. به همین ترتیب هر شیئی که در کتاب خدا از آن یاد شده تأویل به شخص شده است مثلا زمان، تأویل به شخص شده که خداوند می‏فرماید: قسم به عصر و تأویل عصر که ظاهرا یک قسمت از زمان است تأویل به شخصی شده که آن شخص، پیامبر یا امام ع است. همچنین کلمه ایام الله در قرآن کریم آمده خداوند متعال می‏فرماید: مردم را به یاد ایام الله بینداز و این ایام تأویل به ائمه ع شده است که امام می‏فرماید: ما ایام الله هستیم و باز در تفسیر ایام برای روزهای هفته گفته‏اند: شنبه : رسول خدا ص است ، یکشنبه : امیرالمؤمنین و فاطمه س است. دوشنبه : امام حسن و امام حسین ع هستند. سه شنبه : علی ابن الحسین و محمد ابن علی ع و جعفر ابن محمد است. چهارشنبه : موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد است. پنجشنبه : حسن ابن علی ع است. جمعه : امام قائم ع است که جمعه همان روزی است که در قرآن به روزی یاد شده که مردم همه در نزد او برای او جمع خواهند شد. همچنین یوم مشهود گفته شده است تا آخر حدیث. پس ایام ارزشش به خاطر انسان است و اگر انسان نباشد زمان یا مکان و یا چیز دیگر معنا و مفهوم ندارد.

در حدیث، وارد شده که زندگی زمین به اهل زمین است و همچنین در تأویل آیه قسم به خورشید و تابش آن. والشمس والضحیها ، قسم به ماه وقتی دنبال خورشید حرکت می‏کند و از آن تبعیت می‏کند فرموده‏اند شمس، رسول خدا ص و قمر ، امیرالمؤمین ع است. همچنین در مورد کلمه نجوم، (ستارگان) امام ع می‏فرماید: ما نجوم هستیم که مردم توسط ما هدایت می‏شوند در خشکی و دریا. بنابراین دلائل می‏گوییم کلمه بیت در این زیارت شریفه به شخص اشاره می‏شود همانطور که کلمه نبوت به اشخاص مربوط می‏شود. دانستیم که نبوت و نبی کسانی هستند که ملائکه بر آنها نازل می‏شوند و آنها را به علم و دانش آگاه می‏کنند که همان پیامبران و خاتم پیامبران و امامان جانشین آنها هستند. اما کلمه بیت، به فاطمه س اطلاق می‏شود. بیت، توسط ایشان سرپا می‏شود و وجود هر بیتی به خاطر زن زندگی است، قبل از این که به خاطر مرد باشد. همچنین در مورد ایشان گفته‏اند اصل امامت و مادری ائمه ع به آن حضرت تعلق دارد و پیامبر اکرم ص در شأن آن حضرت فرموده‏اند او امّ پدرش هست . می‏دانیم امّ یعنی اصل . بنابراین جایز است که کلمه بیت را به آن حضرت تأویل کنیم زیرا معنای امیّت حضرت زهرا س به معنای تولید فرزند نیست بلکه به معنای تربیت و رهبری فرزندان است. ظهور علم امامت و حکمت و سایر مقامات و خصوصیات امامت در وجود فرزندانش است. اگر بگوییم کلمه امّ فقط به معنای تولید فرزندان است غیر از حضرت زهرا س بانوان دیگری هم مادر امام بوده‏اند. اما امّ الامامت منحصر به حضرت زهرا س است همچنین اگر بگوییم به معنای جدّة امام‏ها است که حضرت زهرا س تنها جدّة امام‎‏ها است . باز هم می‏دانیم که جدّه‏های دیگری هم امام‏ها داشته‏اند مثل حضرت خدیجه کبری یا فاطمه بنت اسد یا آمنه مادر پیامبراکرم. بنابراین کلمه امومت مختصّ به حضرت زهرا س است نه به معنای تولید فرزندان بلکه به معنای اصالت در علم امامت، که هرچه اولاد آن حضرت علم و حکمت و عظمت و طهارت و جلال و جمال و سایر صفات متعالی را دارند از ریشه خود، که حضرت زهرا س است گرفته‏اند، همچنان که در مورد آن حضرت گفته شده جلالی دارد که فوق جلال او جلالی نیست الا جلال خدا (جلّ جلاله) و مقامی دارد که نیست فوق مقام ایشان الاّ مقام خدا که بزرگ است مقام الهی. بنابراین دلائل، کلمه بیت، کاملا به آن حضرت تطبیق می‏کند و سایر اولیاء خدا که در رأس آنها ائمه معصومین ع هستند اهل این بیت هستند.

 برای این معنا دلائل دیگر هم وجود دارد که در کتاب‏های کوثر آن دلائل را ذکر کرده‏ایم.

به تعبیر دیگر انسان پدران و مادران مختلفی دارد مثل پدری که تو را به دنیا آورده یا همچنین مادری که تو را به دنیا آورده است، همچنین پدری که تو را آموزش داده است و مادری همچنین، یا پدر یا مادری که تو را به مقام رسانده است. در حدیث آمده که پدران و مادران سه دسته هستند. پدر و مادری که تو را زاییده، پدر و مادری که به تو علم و ادب آموخته و پدر و مادری که تو را به ازدواج رسانده‏اند. هر سه مورد بر تو حقّ پدری و مادری دارند و شکر زحمات آنها بر تو واجب است، و این که آنها از تو احسان طلبکار هستند. اگر ائمه ع را در مقام پدر و فرزندی ببینیم مشاهده می‏کنیم که تمام سرمایه‏های جسمانی و روحانی و علم و حکمت و امامت و ولایت و سایر فضائل و کمالات و مقامات فرزندان از آنها گرفته می‏شود. باز به پدر و مادری نگاه کن که فقط آنها را به دنیا آوردند. ائمه ع مثل همه انسان‏های دیگر پدر و مادری دارند که آنها را بدنیا آورده همچنین پدر و مادری دارند که آنها را در مقام امامت و ولایت قرار داده‏اند. پدر و مادر ظاهری که در تاریخ ثبت است. مثلا مادر حضرت علی ابن ابیطالب ع ، فاطمه بنت اسد است و پدر و مادر حسنین ع، حضرت علی ع و حضرت زهرا س است و مادر امام چهارم ع، شهربانو، دختر یزدگرد سوم است. اما مشاهده می‏کنیم که علم ائمه ع که علم قرآن و حکمت قرآن است و منصب امامت که خاص این چهارده نفر است مربوط به فاطمه س است. پس جایز است که فاطمه س را به تمام و کمال مادر ائمه ع بخوانیم. ایشان به تنهایی بانویی هستند که هم از نظر جسمانی و هم از نظر علمی و همچنین از نظر مقام امامت، حق مادری بر ائمه اطهار ع دارند. ایشان همچنین مادری هستند که درس صبر و استقامت و تمام فضائل و کمالات را به فرزندان خود عنایت کرده‏اند. شما در وجود ائمه ع فضل و کمالی را نمی‏بینید الا این که می‏بینید فاطمه س اصل و ریشه این فضیلت‏ها و کمالات است. آن حضرت از نظر مبتلا شدن به مصیبت‏ها و صبر در مصائب اولین شخصیت از اهل بیت رسول خدا ص است. اولین شخصیتی است که در راه خدا و برای احقاق حق ولایت تحت ضربات و لطمات قرار گرفتند تا این که منجر به شهادت ایشان شد و به فرزندان خود درس بزرگی از صبر و استقامت در برابر مصیبت‏ها دادند. پس حق ایشان است که ما او را بیت نبوت بدانیم و ائمه ع را اهل این بیت و خطاب کنیم و به ایشان بگوییم سلام بر شما ای اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت.

در جمله بعد ائمه ع را مخاطب قرار می‏دهیم و با این خطاب آنها را وصف می‏کنیم که شما جایگاه و موضِع رسالت هستید. کلمه موضع اسم مکان از مصدر وضع می‏باشد و کلمه رسالت از باب مفاعله و مصدر است به معنای ارسال. مسلما باید در کلمه رسول به دنبال رسالتی بگردیم که به خاطر آن رسالت، رسول قوم خود شده است ، این رسالتی که در وجود رسول نهفته است و به رسول داده شده است چیست؟

ائمه ع در اینجا جایگاه این رسالت هستند. فرض کنید شما رسولی را به سمت مردمی می‏فرستید تا آنها را بسوی خودتان یا برای انجام عملی دعوت کند. در این مورد آن شخص که شما او را فرستاده‏اید رسول است و کاری که به او سپرده‏اید و مأموریتی که به او داده‏اید رسالت است و خود شما موضع رسالت هستید. بنابراین ائمه ع به این دلیل موضع رسالت هستند که خداوند متعال امر و نهی خود را به آنها سپرده است به این دلیل که آنها را گنجینه‏های امر و نهی خود شمرده و آنها را پادشاه دنیا و آخرت کرده است، که در کتاب خود می‏فرماید: ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنها پادشاهی عظیم بخشیدیم. پس وقتی خدای تبارک و تعالی ایشان را پادشاهان دنیا و آخرت قرار داد و علم و حکمت خود را به آنها داد با این علم و حکمت امر و نهی خدا صورت می‏گیرد. به این ترتیب رسالت از آنها شروع می‏شود و آنها کسانی هستند که پیامبران را به سوی مردم می‏فرستند، از عالم غیب به آنها مأموریت می‏دهند و آنها اشباح نورانی هستند که به صورت فرشته بر پیامبران ظاهر شده و آنها را بسوی مردم خودشان می‎‏فرستند تا مردم را به دین خدا دعوت کنند. این جمله امام حسین ع را به یاد بیاوریم که در شب عاشورا به اصحاب خود بیان کردند و قسمتی از شأن و مقام خود را توضیح دادند. در قسمتی از این بیانات فرمودند: وقتی خداوند آدم و حوا را آفرید و علم اسماء را به او آموخت ما پنج تن را به صورت اشباح، پشتیبان آدم قرار داد. از این حدیث، ما استنباط می‏کنیم که آن اشباحی که خداوند متعال در ظَهر آدم قرار داد منظور این است که پشتیبان آدم قرار داد زیرا کلمه ظَهر غیر از صُلب است. خوب فکر کنید پشتیبان شما چه چیزی است که به وسیله آن یاری می‎‏شوید و نیرو پیدا می‏کنید و با این نیرو و پشتیبانی، کارهای مهم خود را انجام می‏دهید؟ مسلما بهترین پشت و پشتیبان شما، برادران شما هستند همچنین مال و ثروت ، امکاناتی است که از آن کمک می‏گیرید. پس کلمه ظَهر به معنی یاور و به معنی یاری است. امام ع می‏فرماید: خداوند تعالی پنج تن را در ظَهر آدم قرار داد یعنی خداوند متعال آدم را به وسیله این اشباح نورانی کمک نمود و آدم ع از این اشباح نورانی کمک خواست و آنها را پشتیبان خود قرار داد. این اشباح همان صورت‏هایی هستند که در خواب یا بیداری در برابر پیامبران ظاهر می‏شدند و امر الهی را بر آنها وحی می‏کردند. به این ترتیب نبیّ برای قوم خود رسول و مأمور خدا می‏شد. بنابراین رسالت، همان مأموریتی است که خداوند به موسی یا عیسی یا دیگر پیامبران ابلاغ کرد. این فرشتگان وحی، اشباحی هستند از طرف ائمه ع که پشتیبان انبیاء می‏باشند و ائمه ع موضع این رسالت هستند. به این ترتیب با گفتن این جمله که شما موضع رسالت هستید می‏فهمیم و به ما می‏فهمانند که آنها مبدأ رسالت و رسولان هستند و آنها مقامشان برتر از پیامبران و رسولان است. در بسیاری از احادیث و روایات گفته شده که ائمه ع مقامشان بالاتر از انبیاء و مرسلین است. آنها از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی والامرتبه‏تر هستند، اما در فضیلت و درجات و علم و حکمت با محمد ص مساوی هستند. خداوند متعال در عالَم غیب آنها را در مأموریتشان کامل کرده و سپس آنها را در جایگاه رسالت قرار داده است و به آنها اجازه داده که غائبانه و آشکار به پیامبران کمک کنند و کمک‏های لازم را برای رسالت و هدایت قومشان به آنها برسانند.

واما جمله بعد این است که ایشان ع جایگاه ملائکه هستند. کلمه مختلفَ اسم مکان از مصدر اختلاف است. معنی اختلاف پیدایش چیزی است در مکانی همچنین رفتن چیزی از آن مکان که گاهی چیزی ظاهر شود و گاهی غایب باشد. مثلا خداوند متعال می‏فرماید: اختلاف شب و روز یعنی جابجایی شب و روز. روز، جای شب را می‏گیرد و در مکانی که شب بوده ظاهر می‏شود همچنین شب جای روز را می‏گیرد و در مکانی که روز بوده ظاهر می‏شود. این مکان و زمانی که شب و روز در آن جا ظاهر می‏شوند مُختلِف نامیده می‏شود.

در این جمله ما ائمه ع را به کلمة مختلف الملائکه وصف می‏کنیم. ملائکه چیستند؟

ملائکه همان واسطه‏های نوری بین خدای متعال و اولیاء خدا هستند که به امر و نهی الهی آمد و رفت دارند. وقتی خداوند متعال می‏خواهد حرفی بزند یا امر و فرمانی نازل کند لازم است قول و فرمان خدا به توسط چیزی به پیامبر برسد و وقتی می‏خواهد پیامبر و ولّی خود را تعلیم بدهد آن پیامبر و ولّی خدا به توسط همین واسطة نوری امر و فرمان خدا را دریافت می‏کند پس برای ارتباط بین خدا و پیامبر واسطه‏ای لازم است که امر الهی را به ولّی و نبّی خود برساند. این اثر و اتفاقی که رخ می‏دهد نمی‏شود در فضای خالی و بدون حقیقتی اتفاق بیفتد. امر خدایتعالی به پیامبر خود مثل امر انسانی به انسان دیگر است مثلا شما وقتی فردی را مخاطب قرار می‏دهید چگونه با او سخن می‏گویید؟ لازم است اولا کس دیگری را غیر خود مدّ نظر قرار داده و با او گفتگو کنید. آن چه چیزی بین شما و او است که خطاب شما را به او می‏رساند؟ و او کلام شما را می‏شنود؟ رابطه بین شما و او با چه وسیله‏ای برقرار می‏گردد؟ اگر بین شما دو نفر هیچ وسیله‏ای مثل هوا و نور نباشد که به اصطلاح امروز موج صوتی و نوری نامیده می‏شود آیا می‏شود صدا و تصویر شما به شخص مقابل برسد؟ گفتار و کلامی که شما ایجاد می‏کنید یک اتفاق هست و هر اتفاق و عارضه‏ای باید بر یک جوهر استوار باشد. حادثه و عارضه در خلأ ایجاد نمی‏شود. آن جوهری که کلام تو را به مخاطب منتقل می‏کند هوا و نور است. اگر این هوا و نور نباشد چیزی نیست که کلام تو را به مخاطب برساند. به همین صورت همانطور که کلام تو عارضه‏ای است و جوهری لازم است که آن را منتقل کند، آن عارضة کلامی برآن جوهر عارض می‏شود، کلام خدا هم عارضه و حادثه‏ای است مثل کلام انسان. وقتی خدای تبارک و تعالی پیامبرش را مخاطب قرار می‏دهد می‏گوید یا ایها النبی ... یا ایها المزمل.... و کلمات دیگری مثل این، در این حال قلب پیامبر یا گوش پیامبر این خطاب خداوند را می‏شنود و حسّ می‏کند. پس خطاب خداوند حادثه و عارضه‏ای است که به اراده خدا اتفاق می‏افتد و این عارضة کلامی لازم است بر یک جوهری قرار گیرد و به پیامبر ابلاغ شود. این جوهر و حقیقتی که بین خدا و پیامبر واسطه می‏شود و خطاب خدا را به پیامبر می‏رساند فرشته و ملک نامیده می‏شود. بنابراین برای حمل خطاب خدا به قلب پیغمبر، فرشته‏ای لازم است که این ارتباط را برقرار کند و پیک وحی باشد گرچه خداوندمتعال از رگ گردن به هر انسانی نزدیک‏تر است اما در همان شدت نزدیکی و در همان شدت اتصال به قلب پیغمبران لازم است کلامی بگوید که قلب پیامبر به توسط آن کلام فرمان خدا را درک کند. این کلام خدا حرکتی است که بر روح یا نور انجام می‏شود. آن حرکت نوری و جنبشی روح پیامبر، همان فرشته‏ای است که جبرائیل نامیده می‏شود. فرشته و روح پیامبر هر دو از یک جنس هستند و کلام خدا عارضه‏ای است که خدا بر روح یا نور وارد می‏کند. در اینجا قلب کسی که امر خدا را حس می‏کند و آن را درک می‏کند محل ظهور ملائک است. فرشته‏ای با فرمانی خاص بر این قلب مبارک وارد می‏شود و سپس فرشته‏ای دیگر با فرمانی دیگر جای اولی را می‏گیرد و باز فرشتة سوم با فرمانی دیگر جای آنها را می‏گیرد، به این ترتیب ملائکه یکی پس از دیگری جابجا می‏شوند و قلب و گوش پیامبر جایگاه این جابجایی ملائک است که امر خدا را فرامی‏گیرند.

در این جمله می‏گوییم که شما ائمه ع جایگاه ملائکه هستید که آن ملائکه به امر خدای متعال در قلب یا بیت شما نازل می‏شوند و علم و حکمت و امر و نهی خدا را به شما می‏رسانند. در مورد ملائکه مولا امیرالمؤمنین ع تعریفاتی دارند از جمله این که می‏فرمایند: ذات الملائکه بصورت حالات مختلف، ممکن است تغییر کند نه این که افراد مختلفی باشند. ملائکه فرد فرد نیستند بلکه اطوار مختلف را به نمایش می‏گذارند. مولا علیه السلام در این جمله می‏فرماید: (خطبه اول نهج البلاغه): خداوند متعال بین آسمان‏های بالا را شکوفا کرد و آنها را پر کرد از اطوار ملائکه و تا آخر این خطبه ملائکه را به همان وضعیتی که از نظر ذاتی و وجودی دارند تعریف می‏کند. کلمه اطوار غیر از افراد است. اطوار صفت مجردات است مثل روح در بدن و افراد، صفت مادیات و جسمانیات است که با حدود و ابعاد ظاهر می‏شوند. هر جسمی یک فرد می‏باشد اما روح در بدن دارای اطوار مختلفی است، همانطور که جسم دارای اجزای مختلفی است. روح، حقیقتی واحد است اما با آثار مختلف ظاهر می‏شود. روح از طریق حسّ لامسه، لمس کردن را نشان می‏دهد و از طریق بینایی، دیدن را به نمایش می‏گذارد و با گوش کردن، شنوایی را و با دست و پا ، حرکت و برخورد را، همچنین با حسّ شامّه و ذائقه ، چشیدن و بوئیدن را و همچنین با مغز ، تفکر و تخیل را و با قلب، درک و دانش را به نمایش می‏گذارد. پس با این که روح، در ذات خود یک حقیقت است در ارتباط با بدن، آثار مختلفی را ظاهر می‏کند. ملائک در عالم هم همینطور هستند. خداوند متعال به وسیله ملائکه که در واقع یک حقیقت بیشتر نیستند، کارهای مختلفی انجام می‏دهد مثل برق و مغناطیس در صنایع برقی. انسان که بوسیله این برق و مغناطیس صنایع مختلف و آثار مختلفی بوجود می‏آورد در حالی که برق حقیقتا یک چیز بیشتر نیست. ملائکه از نظر ذاتی اجسام نیستند که آمد و رفت و بالا و پایین داشته باشند که از آسمان به زمین بیایند و از زمین به آسمان بروند. این آمدن و رفتن و جابجا شدن صفت اجسام است که از مواد مختلف ساخته می‏شوند چنانچه خداوندمتعال می‏فرماید: جابجایی شب و روز. شب ، مکانی است و فضایی است که محدود به کرة زمین است، همچنین روز، زمین در گردش خود پشت و رو می‏شود و فضای اطراف زمین در اثر گردش زمین تاریک یا روشن می‏شود. بنابراین زمین از وضعیت شب بودن به وضعیت روز منتقل می‏شود و از وضعیت روز، به وضعیت شب. اما جابجایی ملائکه قبل از جابجایی زمین و فضا و افراد نیست که آمد و رفت مکانی و زمانی داشته باشد. زیرا ملائکه در ذات خود نور هستند که نور دارای نمایش‏های مختلفی به امر الهی است. وقتی خدا اراده کند که به پیامبرش یا ولی‏ای از اولیاء خود نکته‏ای را وحی کند وحی خداوند متعال حادثه و عارضه‏ای است که بر نور استوار می‏شود و از طریق نور منتقل می‏شود و در این حال امام و پیامبر آن وحی الهی را درک می‏کند. مسلما هر حادثه‏ و عارضه‏ای بر جوهر و حقیقتی استوار می‏شود که آن حقیقت موجب نمایش آن حادثه و آن عارضه می‏شود. همانطور که انسان وقتی می‏خواهد با دوست خود صحبت کند این کلام و خطاب انسان عارضه‏ای است که بر هوا عارض می‏شود و هوا باعث می‏شود که مخاطب، کلام انسان را درک کند کلام خدا و خطابات خداوند هم که بنام وحی و الهام نامیده می‏شود حادثه و عارضه‏ای است که بر نور استوار می‏گردد و آن نور را مَلک می‏نامند که کلام خدا را به قلب پیغمبر و وصی پیامبر منتقل می‏کند. قلب پیامبر جایگاه ملائکه است که توسط آن نور، پیام خدا را می‏گیرد و درک می‏کند و می‏فهمد که خداوند متعال با او سخن گفته و به او وحی نموده است. پس لازم است که کلام خدا که بین خدا و بنده‏اش ردّ و بدل می‏شود بر یک واسطه‏ای حمل شود و آن واسطه وحی الهی را به قلب پیامبر منتقل کند. در اینجا شما دو کلمه را خوب در نظر بگیرید. کلمه مخاطب با فتحه طا و کلمه مخاطب با کسرة ط و همچنین کلامی که بین این دو ردّ و بدل می‏شود. مخاطب با کسرة ط خداوند تعالی است و مخاطب با فتحة ط پیامبر و امام و وصی است. آن کلامی که ردّ و بدل می‏شود وحی نامیده می‏شود که به اراده خدا حادث می‏شود و برای ظهور این حادثه حقیقتی و شیئی لازم است. نمی‏شود که آن حقیقت، معروض ذات خداوند متعال باشد زیرا که خداوند وجودش ایجادکننده آن عرََض و آن حادثه است. نمی‏شود که خداوند خودش وجودش به ارادة خود کلامی را بوجود آورد و بر وجود خودش پیاده کند زیرا ذات خدای تعالی در معرض حادثه قرار نمی‏گیرد و مرجع حوادث نیست چه به ارادة خودش باشد و چه به ارادة دیگری. چنین گفته‏ای خلاف است نه خود خداوند چنین چیزی گفته و نه کسی می‏تواند چنین حرفی بزند و نه ممکن است و نه جایز است که ایجادکنندة کاری خودش بر خودش کاری ایجاد کند بلکه هر ایجاد کننده‏ای که کاری را ایجاد می‏کند در وجود غیر خود این حادثه را ایجاد می‏کند. بنابراین چنین تصوری باطل است که ما بگوییم این وحی و کلام الهی بر وجود خدای متعال عارض می‏شود. وجود خداوند متعال تحت تأثیر و معرض این اتفاق قرار نمی‏گیرد همچنین جایز نیست که این وحی و حادثه خود وجود مخاطب باشد به طوری که بگوییم قلب پیامبر یا وصی خدا همان وحی و کلام خدا است بلکه این وحی، عارضه‏ای است که بر قلب پیغمبر اثر می‏گذارد و پیامبر آن اثر را درک می‏کند. با این دلائل اثبات می‏شود که بین مخاطِب و مخاطَب چیز دیگری باشد که مخاطِب یعنی خداوند متعال وحی و کلام خود را به وسیله آن به مخاطَب خود یعنی پیغمبرش برساند و پیامبر کلام خدا را درک کند زیرا در صورت نبودن یک چنین واسطه‏ای در خلأ مطلق و عدم محض کلامی ردّ و بدل نمی‏شود و کلام که عارضه و حادثه است در خلأمطلق و عدم محض ایجاد نمی‏شود. این حقیقت سوم که بین خدا و پیامبرانش باعث انتقال کلام می‏شود مَلِک نامیده می‏شود که خداوند متعال کلامش را به توسط مَلِک بر قلب پیامبر یا وصی او نازل می‏کند. بنابراین ما در این جمله جامعه ما ائمه را جایگاه رفت و آمد ملائکه می‏نامیم (مختلف الملائکه) هر کلامی از جانب خداوند و هر فرمانی از فرامین الهی سوار بر نوری می‏شود که بر قلب پیامبر و وصی او اثر می‏گذارد. پس به تعداد کلمات و خطابات خداوند، واسطه‏های نوری هم تعدد پیدا می‏کنند در حالی که در حقیقت ذاتی خود یکی هستند. در اینجا که می‏گوییم شما ائمه ع جایگاه رفت و آمد ملائکه و هبوط‏گاه وحی هستید معنی این جابجایی و هبوط را باید به خوبی درک کنیم. کلمه مهبط اسم مکان از مصدر هبوط است. هبوط در اینجا به همان معنای نزول است الاّ این که در کلمه هبوط لازم است دو جهت بالا و پایین تعریف شود که چیزی از جهت بالاتر و عالی‏تر به جهت پایین‏تر و نازل‏تر هبوط کند یا بگوییم چیزی از جهت محیط و فراگیر به جهت مُحاط و فراگرفته شده هبوط کند. ما قطعا و یقینا می‏دانیم که مبدأ وحی، خداوند متعال است. خداوند کسی است که کلامی را به ولّی خود وحی می‏کند و ولّی خدا ، وحی خدا را فرامی‏گیرد و آن را می‏فهمد. درباره کلمه وحی می‏توانیم بگوییم گاهی معانی هستند بدون این که با کلام، همراه باشند و گاهی همان معانی با کلام، القاء می‏شوند. وحی در حالی که فقط با معانی القاء شود، با نشان دادن و آموختن حقایق از راه نشان دادن است مثلا پیامبر یا وصی پیامبر در خواب یا بیداری شبهی را می‏بیند که کاری انجام می‏دهد ، از راه دیدن آن شبح، علمی می‏آموزد بدون این که کلام و بیانی به او گفته شود مثل الهاماتی که در فکر و قلب هر انسان مؤمن و متفکری صورت می‏گیرد. آن شخص متفکر از راه تفکر، علمی را فرا می‏گیرد مثل علم این همه حساب و هندسه که با ترکیب اعداد و جمع و تفریق و غیره و ذلک این همه مبادلات و موازنات و محاسبات پیدا شده است و علوم خاص حساب و ریاضی به وجود آمده است. اما گاهی انسان از راه تفکر چیزی را یاد می‏گیرد و می‏گوید دانستم دانستم و فکر نمی‏کند که این علم که از مسیر تفکر برایش حاصل شده از جانب خدای متعال القاء شده و الهام شده است. همانطور که این متفکر معنای علم را دریافته مؤمنی هم که به خداوند متعال از مسیر عبادت و ریاضت متصل است حقایقی را می‏فهمد و خداوند معلومات را به او نشان می‏دهد. این نوع علم و دانایی که از مسیر تعبد و زهد و تقوا و توجه به خدایتعالی حاصل می‏شود همان وحی معانی بدون کلام و عبارت است. در اینجا ممکن است معانی دیگری برای اولیای خدا از طریق مکالمه آموزش داده شود مثلا شبهی را در خواب می‏بیند که با او سخن می‏گوید و چیزی را به او می‏آموزد و او آن علم را فرامی‏گیرد یا کلامی را به گوش خود می‏شنود بدون این که کسی را ببیند این کلام را یا با قلب خود یا با گوش خود در گوش خود در خواب یا بیداری می‏شنود مثل این کلماتی که به قلب پیامبر گرامی اسلام نازل شده به او گفته شده قل هو الله احد و یا کلمات دیگر خداوند را با قلب خود شنیده است و ثبت کرده است و با شنیدن این کلمات قلبی، علوم بسیار عمیقی را درک نموده است. این معانی که با کلام القاء می‏شود و یا کلماتی که معانی را به قلب پیامبر و اولیاء خدا منتقل می‏کند وحی ‏نامیده می‏شود و این وحی و این علم حاصل از وحی، هبوط نامیده می‏شود زیرا به اراده و علم خدا بر قلب پیامبر و وصّی پیامبر نازل می‏شود و این کلمات و معانی از مقام بالاتر به مقام پایین‏تر الهام می‏شود به این دلیل هبوط نامیده می‏شود و محلی که این دانش در آن مکان نازل می‏شود مَهبط نامیده می‏شود. در این جملات قلب پیامبر و اولیاء خدا همان مهبط وحی است که علوم از قِبَل خداوند متعال به این قلوب نازل می‏شود نه این معانی که از مکانی بالاتر به مکان پایین‏تر نازل شود که فرض بگیریم بین آن دو فاصله‏ای کم یا زیاد وجود داشته باشد و بین کسی که کلام را القاء می‏کند و کسی که کلام را فرامی‏گیرد فاصله‏ای کم یا زیاد وجود داشته باشد. فکر کنید که خدا از نظر مکانی در جهتی بالاتر و پیامبرش در مکانی دیگر باشد زیرا می‏دانید خداوند متعال هیچ محدودیت وجودی ندارد که در جهتی باشد و در جهت دیگری نباشد یا در مکان دیگری نباشد بلکه او کسی است که بین انسان و قلبش وجود دارد و حائل است و از رگ گردن به انسان نزدیکتر است، پس می‏توانیم بگوییم که فاصله بین وحی‏کننده و دریافت‏کننده وحی فاصله وجودی است نه زمانی و مکانی. این فاصله وجودی را می‏توانیم مثل فاصله بین وجود روح و بدن یا هوا یا نور هوا بدانیم. مثلا از جهت روحی به جهت بدن،‌ مرتب آثاری مبادله می‏شود اما آیا می‏توانیم بین روح و بدن خود فاصله‏ای پیدا کنیم؟ روح تو در جای بدنت هست، مکانی که روح آنجا است کجا است؟ بالا یا پایین است؟ چپ است یا راست؟ درون است یا بیرون؟

این تصور غلط است بلکه روح همان جایی است که جسد است و جسد همان جایی است که روح‏ می‏باشد. روح ، باطن و ظاهر جسم را پر کرده است. یک چنین فاصله‏ای را فاصله وجودی می‏نامند. همین فاصله وجودی را بین خدا و اولیاء خدا می‏توانیم درک کنیم. خداوند در ذات و وجود خود، محدودیت و تناهی ندارد. احاطه مطلق به هستی دارد، داخل در همه چیز است نه مثل داخل شدن چیزی در چیز دیگر. خارج از همه چیز است اما نه مثل خارج شدن چیزی از چیز دیگر. او ظاهر است و باطن و به همه چیز داناست، همچنین محیط به قلب پیامبر و اولیاء خود است. کلام به قلب پیامبر نازل می‏شود و قلب پیامبر که محاط به او است کلام و وحی را درک می‏کند، پس می‏فهمیم و می‏دانیم که بین خدای وحی‏کننده و شخص دریافت‏کننده وحی فاصله وجودی قرار دارد. خداوندمتعال وجودش متعالی و عظمتش محیط است و ولّی خدا وجودش نازل در برابر او است و محاط به عظمت خداوند متعال، و علم از آن مقام به این مقام هبوط می‏کند پس آنها مهبط وحی هستند.

در جمله بعد ائمه ع را اینطور وصف می‏کنیم که شما معدن رحمت و خزینه علم و آخرین درجه بردباری هستید. کلمه معدن،‌ اسم مکان از مصدر عَدن است. عَدن کلمه‏ای است که خداوندمتعال در کتابش آن را ذکر کرده است. می‏فرماید: جنات عدن که همه چیز از آن جاری می‏شود. این جنات عدن مکانی است که همه برکت‏ها و نعمت‏ها از جانب خداوند متعال در آنجا بوجود می‏آید و از آنجا ظاهر می‏شود. هرچه خلایق بر معاش و معاد خود لازم دارند از آن جنات صادر می‏شود. مثلا دریاها معدن آب است که آب در آن بوجود می‏آید و در آن جمع می‏شود و از آن دریاها باران و برف و رطوبت و بخار و نهرها سرچشمه می‏گیرد که خداوند متعال به وسیله آن آب، سرزمین‏های محروم از آب و مُرده را زنده می‏کند همچنین معادن دیگری مثل معدن طلا و نقره وجود دارد که در هرکدام از این معادن، نعمت‏های خداوند به نسبت ظرفیت آن معدن شکل می‏گیرد و ظاهر می‏شود، همینطور که خداوند برای هر نعمتی از نعمات خود معدنی ایجاد کرده که احتیاجات خلایق را از آنجا تأمین می‏کند مثل خاک که معدن گیاهان است و دریا که معدن آنها است و کوه‏ها که گنجینه‏های رحمت خداوند از انواع فلزات با ارزش و مواد سودبخش است که ما در دعای جوشن کبیر می‏خوانیم ای خدایی که گنجینه‏هایش در کوه‏ها است، به همین ترتیب خداوند متعال برای نعمات معنوی خود هم که به کلمه آلاء نامگذاری شده معادنی معرفی کرده است که این نعمت‏های معنوی که انسان‏ها به آن بسیار نیازمند هستند در آن معادن ایجاد می‏شود و از آنجا سرچشمه می‏گیرد . از جمله بزرگترین نعمت‏های خداوند متعال که بر بندگان خود نازل می‏کند علم و حکمت است. علم و حکمت از بزرگترین نعم خداوند است که از جانب خداوند متعال بر بندگانش نازل می‏شود و رحمت و برکات الهی بوسیله علم برای بندگانش نازل می‏شود و هر مقداری که عقل و عرفان انسان‏ها بالا برود رحمت و برکات الهی هم بر آنها اضافه‏تر می‏گردد. هرچه خداوند عقل و علم بندگان خود را بالاتر ببرد نعمت‏ها و رحمت‏ها بیشتر بر او نازل می‏شود و با کمبود علم و حکمت، برکت و رحمت خداوند متعال هم کمتر نازل می‏شود. دلیلش این است که علم و حکمت، ظرفیت انسان را بیشتر می‏کند و هرچه ظرفیت بیشتر شود قابلیت انسان بالاتر می‏رود. ظرف وجود انسان برای دریافت عطاها و برکات خداوند هر چه وسیع‏تر و خالی‏تر باشد نزول برکات هم در این ظرف بیشتر خواهد شد. جمله معروف است که می‏گویند عطیات بقدر القابلیات. یا می‏گویند هر مظروفی به اندازه جای‏گیری ظرف به آن ظرف داده می‏شود. ظرف تنگ و کوچک مظروف کمتری می‏طلبد و ظرف‏های وسیع و بزرگ مظروف بیشتری می‏طلبد. نمی‏شود به یک ظرف کوچک این قدر آب داد که سر برود بلکه ظرف بزرگ است که هرچه آب در آن بریزیم پر نمی‏شود. خداوند متعال می‏فرماید: از آسمان آب را نازل کرد و هر وادی به اندازه ظرف خودش آب را در خود جاری کرد. این آب و این آسمان تفسیر شده به آسمان علم و نازل شدن آب علم از این آسمان که جانب خداوند متعال یا از جانب ائمه و انبیاء بر مردم نازل می‏شود. این وادی‏ها به قلب‏ها تفسیر شده است و هر قلبی ظرف است و مظروف آن علم است که در آن قلب نازل می‏شود یا از آن قلب سرچشمه می‏گیرد. وسعت هر قلبی به مقدار گسترش علم و حکمت آن است تا می‏رسد به قلبی که معرفت خدایتعالی را به تمام و کمال دریافت می‏کند. در حدیث قدسی از قول خداوند متعال گفته شده که می‏فرماید: زمین و آسمان من با همه بزرگی ظرف وجود من نمی‏شود، ولیکن قلب بندة مؤمن من جایگاه من و ظرف وجود من است. همچنین گفته شده قلب مؤمن بین انگشتان خدای رحمان زیر و رو می‏شود که هرگونه خدا بخواهد آن را تحول می‏دهد. در این احادیث می‏بینیم که قلب مؤمن به عنوان ظرف و ظرفیت معرفی شده است و معرفت خداوند متعال به عنوان مَظروف معرفی شده که علم و معرفت از جانب خداوند متعال نازل می‏شود و در قلب مؤمن جمع می‏گردد، به همین دلیل می‏گوییم که قلب انسان‏ها توسط علم و حکمت تنگ یا گشاد می‏شود. کسی که قلبش تنگ باشد، علمش کم است و کسی که قلبش وسیع باشد علمش بسیار است. می‏توان به عکس این گفت که کسی که علمش زیاد شود قلبش. گشاده می‏گردد و کسی که علمش کم باشد قلبش تنگنا دارد.

نتیجه این که رحمت خداوند متعال به مقدار علم و حکمت انسان بر انسان نازل می‏شود نه کمتر و نه بیشتر زیرا اگر خدایتعالی رحمت خود را به قلبی که وسعت ندارد زیاد نازل کند آن قلب ظرفیت رحمت خدا را بیش از حدّ خود ندارد و اگر رحمت خود را بر قلبی که وسعت و ظرفیت بیشتری دارد کمتر نازل کند در واقع به او بخل ورزیده است. گفته‏اند هر معروفی به اندازه معرفت است. معروف در این جمله به معنای برکات و بخشش‏های خداوند متعال است و معرفت به معنای قلبی که این برکات و عطاها را می‏پذیرد. در اینجا خلاف کلام خداوند است که رحمت و برکات خود را کمتر از ظرفیت قلب انسان به او نازل می‏کند مخصوصا کرم خداوند که اکرم الکرمین و ارحم الراحمین است. همچنین اگر خداوند رحمت و برکات خود را بر قلبی که علم و حکمت دارد بیش از ظرفیتش نازل کند قلب آن انسان نابود می‏شود، درست مثل بارهای مادی که بر شخص ضعیفی تحمیل کنی که بیشتر از طاقت و توان او باشد. خداوند متعال نه بخیل است برای بنده‏ای که توانایی قبول بار رحمت و برکت خدا را داشته باشد و نه سنگین بار، می‏کند انسانی را که طاعت و استعداد آن بار و تکلیف را ندارد. بنابراین خداوند متعال قبل از این که برکات و مسؤولیت‏ها را به انسانی بسپارد، علم و حکمت آن شخص را زیاد می‏کند. وقتی قلب مؤمنین با دریافت علم و حکمت گشاده گردید و ما آمادگی برای قبول تکلیف پیدا کردیم خداوند متعال هم برکات خود را به همان اندازه بر او نازل می‏کند. بزرگترین نعمت خداوند متعال علم و حکمت است که بعد از پیدایش علم و حکمت، رحمت و برکات الهی هم دریافت می‏شود. همانطور که خداوند متعال برای هر یک از نعمات خود معدنی معرفی کرده است که مایحتاج خلایق در آن معدن جمع شده است برای علم و حکمت و رحمت و برکات خود هم معادنی معرفی می‏کند که هرچه بشریت از علم و حکمت و رحمت و برکت نیازمند باشند از آن معادن به آنها می‏رسد.

اما دلیل این که چرا این معادن بایستی بین خدا و خلق، واسطه باشد:

 السلام علیکم یا معادن برکه الله

 یکی این که هروقت عقلمان رسید از آن معدن‏ها استفاده کنیم .

یک دلیل وجود معدن برای انسان‏ها این است که زحمت بکشیم تا از آنها استفاده نماییم.

ائمه اطهار ع معدن علم و حکمت و رحمت الهی هستند. خداوند متعال علم خود را به آنها داده است و ائمه ع را معدن قرار داده است برای ما انسان‏ها که در دسترس ما هستند.

به این دلیل است که خلایق از خداوند متعال و شناخت ذات خداوند دوری وجودی دارند. بین علم و معرفت انسان و وجود انسان تا خداوند متعال فاصله‏های بسیاری است. خداوند به منزله شهر عظیمی است که برکات آن شهر، حدّ و اندازه ندارد و بندگان خداوند مانند مسافران محتاجی هستند که راه‏های بسیاری را باید طی کنند تا به آن شهر عظیم که برکات آن بی‏نهایت است برسند. بین این مسافران و آن شهر عظیم که مقصد مسافران به حساب می‏آید فاصله‏ها بسیار است و مدت‏ها طول خواهد کشید تا این دوری وجودی پر شود و مسافران به آن مقصد متعالی برسند. پس بایستی که خداوند متعال برای مسافرانی که در راه ، حرکت می‏کنند و در هر قدم نیازمند به توشه‏ای هستند هرچه مورد نیاز و معاش آنها است و هر نعمت و برکتی که احتیاج دارند در اختیار آنها بگذارد تا قدم‏هایشان محکم شود و قدرت پیدا کنند که این مسیر طولانی را طی کرده و به مقصد خود برسند. اگر بین بندگان سالک خداوند تا رسیدن به مقصد لقاء خدا و روز قیامت که به آنها وعده داده شده خالی باشد و توشه راهی و جاده صاف و رهبر و راهنمایی نباشد قبل از این که آنها به مقصد برسند هلاک می‏شوند. بنابراین خداوند بسیاری از نعمت‏های مادی و معنوی در زندگی بشر آفریده است و هرچه نیاز به آن داشته باشد مثل طلا و نقره و آهن و مس و آب و خاک و معادن دیگر در زمین برای آنها خلق کرده که تا روز قیامت در دسترس آنها قرار گیرد. در قرآن می‏فرماید: خداوند هرچه خواسته باشید در طول زندگی به شما داده است. اگر نعمت‏های خدا را بشمارید هرگز عدد آن را پیدا نمی‏کنید. باز فرموده است زمین را برای موجودات عاقل خود آفریدم که در این زمین میوه‏های گوناگون و درختان خرمای پرخوشه در اختیار شما است. پس کره زمین معدن تمام احتیاجات انسان است که انسان در طول زندگی و معاش خود از این معدن زیرپای خود استفاده می‏کند. همچنین خداوند متعال برای نعمت‏های معنوی خود هم معادنی از علم و حکمت قرار داده است که انسان‏های سالک در مسیر حرکت خود از این معدن‏های کرامت و عرفان هرچه بخواهند دریافت کنند و هر سؤال و نیازی داشته باشند به این معادن مراجعه کنند و فضاهای مادی و معنوی خود را از طریق آموزش آنها دریافت کنند تا جسم و جانشان بقاء پیدا کند. انسان همانطور که وقتی احتیاج به طلا و نقره و فلزات قیمتی پیدا می‏کند به معادن طلا و نقره مراجعه می‏کند وقتی هم به علم و حکمت و هدایت، احتیاج پیدا می‏کند لازم است به معادن علم و حکمت مراجعه کند و از این معادن اصلی بهره‏مند شود و این معدن فقط ائمه معصوم ع هستند که خداوند متعال در دنیا و آخرت آنها را معدن و اصل همه علوم که مورد نیاز انسان‏ها است قرار داده است. بنابراین از زمان آدم تا قیام قائم ع هیچ علمی برای بشر پیدا نشده است مگر این که از وجود آنها بدست آنها دریافت کرده است.

روایت از امام حسن عسکری است که فرمودند: بدانید که روح القدس در بهشت‏های پایین دست از با‏غ‏های دست نخورده ما می‏نوشد و همچنین امام سیدالشهداء ع می‏فرماید: خداوند متعال ما پنج تن را انواری در پشت آدم قرار داد (ما پنج تن اشباح نورانی بودیم که یاور آدم بوده‏ایم) پس آنها کسانی هستند که به آدم علم آموختند و همچنین به انبیاء بعدی کما این که از امام علی ع نقل شده که فرمودند: من با همه انبیاء سرّی حرکت کردم و با محمد ص آشکارا بوده‏ام. روایات بسیار دیگری که آنها را مَبادی علم معرفی می‎‏کند و آنها را سرچشمه علم و هدایت بشر معرفی می‏کند. پس شکی نیست که این چهارده معصوم معادن رحمت و گنجینه‏های علم هستند. همه انسان‏ها در رجعت تکاملی خود به مکتب آنها مراجعه می‏کنند و از هدایت آنها نورانی می‏شوند و از دانش آنها بهر‏ه‏مند می‏گردند.

در جملات دیگر این دعا آنها را با کلمه منتهای حلم و بردباری وصف می‏کنیم.

حلم صفتی است که به اراده خداوند متعال در انسان ایجاد می‏شود و خداوند متعال خودش را با صفت غفور و حلیم وصف می‏کند. چه بسیار در آیات قرآن خداوند متعال خود را با صفت حِلم ستایش کرده است. این صفت در وجود انسان باعث متانت و سنگینی می‏شود که مخالف صفت نادانی و عجول بودن است. انسان حلیم انسانی است که از هجوم حوادث و جهل جاهلان متأثر نمی‏شود و دست و پای خود را گم نمی‏کند. مثلا اگر حادثه فقر و گرسنگی و تشنگی و حمله دشمنان یا حادثه‏هایی مثل زلزله و حوادث دیگر بر او وارد شود نه غم و غصه پیدا می‏کند و نه دستپاچه و متأثر می‏گردد زیرا با سرمایه ایمان و متانت آمیخته شده است. انسان حلیم انسان مؤمنی است که به خداوند متعال ارتباط دارد پس از غیر خدا نمی‏ترسد. او در دایره محکم حفاظت الهی و حمایت خداوند متعال خود را از خطرات محفوظ می‏بیند و می‏داند که هیچ مصیبت و بلایی به او وارد نمی‏شود. او چنان اراده محکم دارد که مثل کوه ریشه دارد که بادها این کوه را نمی‏لرزانند . شما خود را در دو حالت فرض کن. یک حالت، حالتی است که در بیابانی تنهای تنها باشی و دشمنان بسیار اطراف تو را فراگرفته‏اند، از طرف دیگر طبیعت به تو حمله کرده است زیر پای تو زلزله‏ها رخ می‏دهد و همچنین حیوانات وحشی درکمین تو هستند و در وجود خود تشنگی و گرسنگی بسیار حسّ می‏کنی . بطور کلی خود را می‏بینی که در هجوم همه خطرات و دشمنان قرار گرفته‏ای و هیچ قدرتی بر دفاع از خود نداری و نمی‏توانی از دایره این بلاها خارج شوی. حالت دیگر ، خود را فرض کن که در حصار محکم و امنی قرار داری که اگر صدها خطر و میلیون‏ها دشمن تو را تهدید کنند نمی‏توانند کوچکترین ضرری به تو برسانند. خود را در حصار محکم و بلند بالا و در پناه پروردگاری غالب و قاهر می‏بینی که از تو هر شرّی را برطرف می‏کند و هر آفتی را از تو دور می‏سازد. همچنان که امام هشتم ع در حدیث مشهور سلسله الذهب از خداوند متعال نقل می‏کند و می‏فرماید: کلمه لا اله الا الله حصار محکم من است. کسی که داخل در این حصار شود از عذاب من در امان است. پس وقتی تو خود را در این دو حالت فرض کنی حالتی که همه بلاها تو را احاطه کرده است و تو مانند پرکاهی هستی که هیچ قدرتی بر دفاع نداری و مضطرب به این طرف و آن طرف کشیده می‏شوی و صفت حلم و بردباری در تو در برابر این حوادث وجود ندارد. حالات دیگری را فرض کن که خطرات بزرگ و حوادث بیشمار به تو هیچ ضربه‏ای وارد نمی‏کند زیرا در حمایت پررودگار خود هستی و آن خدای بزرگ بر هر کاری قادر است. در این حالت، صفت حلم و بردباری عجیبی در خود احساس می‏کنی. انسانی که به صفت حلم مجهز می‏شود در هیچ یک از این حالات و خطرات دست و پای خود را گم نمی‏کند و حوادث، کوچکترین تزلزلی در او بوجود نمی‏آورد. این چنین انسان‏هایی را که در همه حالات آرامش و بردباری دارند به کلمه منتهای حلم وصف می‏کنیم. ائمه ع به این دلیل منتهای حلم وصف شده‏اند که هیچ حادثه و خطری، آرامش و بردباری آنها را متزلزل نمی‏کند. پس ائمه ع مانند کوه‏های ریشه‏دار محکمی هستند که تندبادها آنها را تکان نمی‏دهد و زلزله روزگار آنها را از جایگاه خود خارج نمی‏کند. از مولا علی ع نقل شده که وقتی شجاعت را در خود وصف می‏کند می‏فرماید: اگر همه عرب بر کشتن من همکاری کنند محال است پشت به مبارزه کنم. ایشان خود را در حالتی وصف می‏کند که بین سگ‏های هار و گرگان گرسنه در محاصره قرار گرفته و آنها قصد کشتن و به ذلت کشیدن آنها را دارند اما حالات آن حضرت طوری است که گویا هیچ حادثه‏ای برای او اتفاق نیفتاده است. نه در سختی‏ها اضطراب پیدا می‏کند و نه در راحتی اطمینانش بیشتر می‏شود. آنها نفوذ مطمئنه هستند نه بر چیزی که از دستشان برود تأسف می‏خورند و نه از چیزی که به دستشان می‏رسد ذوق زده می‏شوند. همانطور که خداوند متعال می‏فرماید: ای بندگان من خداوند شما را به ابتلائات آزمایش می‏کند تا نه تأسف بخورید بر چیزی که از دستتان رفتها و نه ذوق زده شوید به آنچه بدست شما رسیده است. ایشان ع واقعا دارای صفت آخرین درجه حلم وبردباری هستند و حوادث هرچقدر عظیم باشد ذره‏ای شخصیت آنها را متزلزل نمی‏کند.

در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم که شما ریشه‏های کرم و پیشوایان امم هستید.

صفت کرم از ثمرات وجود انسان است که هیچ میوه‏ای از میوه‏های وجود انسان شیرین‏تر و گواراتر از کرم نیست مگر گاهی انسان سخاوتمند است و از مال و ثروت خود به برادر خود می‏بخشد، هدایایی تقدیمش می‏کند و بر کارها کمکش می‏کند اما این صفت سخاوت به پای کرامت نمی‏رسد همچنین صفت جود که به انسان، جواد می‏گویند. انسان در برابر بندگان مؤمن خدا و سود و فایده‏ای که به آنها می‏رساند سه حالت پیدا می‏کند. در حالت اول، سخاوتمند است و در حالت دوم، جواد می‏باشد. حالت سوم ، کرامت است. مثلا انسانی که تنها خودش از مال و ثروتش استفاده نمی‏کند بلکه زیادی درآمد خود را به دیگران هم می‏بخشد در این حالت او شخص سخاوتمندی است که از مال خود، بذل و بخشش کرده است. زمانی طوری از ثروت و دارایی خود به دیگران می‏بخشد که خود کم می‏خورد و به دیگران زیاد می‏بخشد، در این حال او جواد است. اما کریم کسی است که دیگران را بر خود ترجیح می‏دهد. دوستان و برادرانش پیش او عزیزتر از خودش هستند. خود نمی‏خورد و به دیگران می‏بخشد، خود گرسنه است و از سیری دیگران لذت می‏برد. خود لباس مناسب به تن ندارد و دیگران را پوشیده می‏داند. خود را فدای نجات دیگران می‏کند و برای نجات دیگران حاضر به هلاکت خود است. باز با همه این بذل و بخشش‏ها و ایثار و فداکاری چنان در نشاط و لذت کامل و دائمی قرار می‏گیرد که گویا حیات دیگران را حیات خود و راحتی خود می‏داند. سختی‏ها و مشقت‏های زندگی در مورد خودش اهمیت ندارد اما تمام لذت و نشاطش زمانی است که انسانی را به زندگی می‏رساند و انسانی را از هلاکت و سختی نجات می‏دهد. سیری دیگران لذت‏بخش‏تر از هر چیزی برای او است و در تمام این احوال نه تنها منتی بر برادران خود ندارد بلکه زیباترین لحظه زندگی خود را لحظه‏ای می‏داند که محتاجی به او روی آورده است و او توانسته است احتیاج او را برآورده کند. آن فرد محتاج و آن سائل نیازمند وقتی به چهره این کریم نگاه می‏کند اوج نشاط و لذت را در چهره این کریم می‏بیند که توانسته حاجت او را برآورد. پس می‏پرسیم کریم‏ترین کریمان کیست؟ او خداوند متعال است. خداوند متعال حریص بر بذل و بخشش است. دوست می‏دارد بندگانش به سراغ او بیایند و حاجات خود را نزد او مطرح کنند. عالی‏ترین و بزرگ‏ترین نعمت‏ها و بخشش‏های او را بطلبند. خداوند متعال مباهات و افتخار می‏کند به چنین بنده‏ای که حاجات خود را نزد او مطرح کرده و به او روی آورده است. چه بسیار در آیات کتاب خود بندگانش را تشویق و ترغیب فرموده است که برای رفع حوائج خود به او مراجعه کنند. به بندگان خود کیفیت دعا و خواهش را آموخته است و می‏فرماید: بهترین بندگان نزد من بنده‏ای است که خیر دنیا و آخرت را از من بطلبد. در آیه‏ای از قرآن کریم می‏فرماید: حاجیانی که در عرفات جمع می‏شوند و خواهش‏های خود را به پیشگاه من عرضه می‏دارند باید بگویند پروردگارا در دنیا و در آخرت همه نیکی‏ها را به ما عنایت کن و از عذاب آتش ما را حفظ کن. بندگانی را که حوائج کوچک و دنیایی را از او طلب می‏کنند ملامت می‏کند و می‏فرماید: کسانی هستند که می‏گویند پروردگارا حوائج دنیای ما را برآورده کن. آنها خود را از نعمات ماندگار آخرت محروم می‏کنند. چه بسیار در آیات قرآن و آثار ائمه معصوم ع آمده که نعمت‏ها و لذت‏های ساخته خداوند را به ما معرفی کرده‏اند و ما را تشویق و راهنمایی نموده‏اند که از خدا این نعمت‏ها را بطلبیم تا جایی که خدا در کتاب خود می‏فرماید: اگر خواهش‏های شما نباشد پروردگار شما اعتنا به شما نمی‏کند یعنی این که خداوند متعال وقتی همت به رفع حوائج ما می‏گمارد و به ما اعتنا می‏کند که ما دست به درگاه او بلند کنیم و خواهش‏های خود را به درگاه او مطرح کنیم. کسی که حوائج خود را در قلب خود به خدا مربوط می‏کند و از او خواهش می‏کند و تقاضاهای بزرگ و بزرگ‏تری از او دارد، شأن و مقامش بالاتر است از کسانی که چیزی از خدا نمی‏طلبند یا نیازمندی‏های کوچک و حقیری نزد او مطرح می‏کنند. بزرگترین بندگان نزد خدا کسانی هستند که حوائج عظیم‏تری از او بخواهند و حقیرترین آنان کسانی است که حوائج حقیر و صغیری دارند. همچنین ائمه ع در زمینه ارتباط با نیازمندان عمل می‏کنند. چه بسیار می‏بینیم که مردم حوائج عظیمی را در پیشگاه آنها مطرح کرده‏اند یا حوائج کوچک مادی یا معنوی از آنها داشته‏اند و بلااستثنا نیاز همه آنها را برآورده کرده‏اند. ائمه ع همت خود را بر تعلیم و تربیت و روش‏های فقاهت قرار داده‏اند. درهای بسته علم و حکمت را به روی مردم گشوده‏اند و در برابر این همه فداکاری و آموزش‏های خود نه تنها اجری درخواست نکرده‏اند بلکه با محبت هرچه تمام‏تر و کرامت با افرادی که بسوی آنها مهاجرت کرده‏اند برخورد نموده و در مصیبت‏ها و گرفتاری‏هایی که از مردم جاهل دیده‏اند صبر و شکیبا بوده و آنقدر با افراد جاهل مدارا کرده‏اند تا این که توانسته‏اند کلمه‏ای به آنها بیاموزند و به مرتبه‏ای از علم و حکمت برسانند گرچه در این راه، هلاکت و مصیبت بر سرشان آمده است. چقدر زیاد می‏بینیم مردم در گرفتاری‏ها و حوادث روزگار به پناه ایشان می‏رفته و آنها حوائج آنها را برآورده می‏نمودند. در تاریخ زندگی پر برکت آنها نمی‏بینیم احدی را بی‏نصیب گذاشته باشند. فَرَزدَق شاعر در این رابطه می‏گوید: هرگز نگفت نه ، مگر در تشهدش و اگر تشهد نبود، نه ، گفتنش هم آری بود. ائمه ع تمام نشاط و بهره‏مندی از زندگی را در اجابت نیازمندی‏های مردم و نجات آنها از هلاکت و سختی می‏دانند. هرگز منتی بر کسی ندارند. در مقابل آن همه خدمات و آن همه فداکاری‏هایی که بر رفع حوائج مردم کوچک و بزرگ انجام دادند هرگز کسی در این مقام کرامت و رفع حوائج مردم به پای آنها نمی‏رسد و مشابه آنها نخواهد شد. اگر بخواهیم برای صفت کرامت و سخاوت و جود، اصلی و منبعی پیدا کنیم فقط و فقط در آنها می‏توانیم پیدا کنیم. به دلیل همین اصالت ، ‌آنها رهبران امت‏ها قرار داده شده‏اند که امت اسلامی را از تمام آفت‏ها و بیماری‏ها و مراحل مختلف هلاکت و گرفتاری دور می‏کنند و به سر منزل نجات می‏رسانند. از عجایب کرامات آنها و از خودگذشتگی آنها برای نجات بشریت از شرّ گرفتاری‏ها همین است که آنها جان خود را فدای نجات مردم کرده‏اند و آنجایی که نجات بشریت فقط بستگی به کشته شدن و بذل جان آنها داشت آنها این فداکاری را انجام دادند. ائمه ع در جایی از تاریخ زندگی خود می‏دیدند که امت اسلام کمربه قتل امام خود بسته‏اند. مشاهده می‏کردند که مردم این طور گمان می‏کنند که نجاتشان از گرفتاری دنیا و آخرت یا از شرّ ظالمین بستگی به کشتن امامشان دارد. همانطور که مسلمانان در مورد پیشوای خود امام علی ع یا امام حسن ع و امام حسین ع اینطور فکر می‏کردند. منافقین و کافران با تبلیغات خود طوری افکار مسلمانان را منحرف کرده بودند که حق را بجای باطل و باطل را بجای حق انتخاب می‏کردند. علی ع و ائمه بعد از او را کافر می‏دانستند و او را مستحق کشته شدن و هلاکت می‏دانستند. لشکر عبیدالله ابن زیاد که اکثرا از اهل کوفه بودند همگی بر امام حسین ع هجوم آوردند در حالی که به قول امام جعفر بن محمد الصادق ع بیش از سی هزار نفر بودند که بر قتل حسین ع اقدام کردند و همگی با ریختن خون حسین ع می‏خواستند مقرب درگاه خدا شوند. آنها جمع خود را جمع کردند و همت به کشتن امام حسین ع گماشتند تا تقرب ه خدا پیدا کنند زیرا قُضّات زمان فتوا به ارتداد امام حسین ع داده بودند و به مردم گفته بودند که حسین ع از دین اسلام خارج شده و اجتماع مسلمانان را به تفرقه دچار کردند. اینطور حکم داده بودند که حسین واجب‏القتل است زیرا از دین جدّش خارج شده و دلیلش این است که او حجّ خانه خدا را نیمه کاره رها کرده است تا به مراسم حجّ بی‏اعتنایی کند و او روز عرفه به جای این که درخانه خدا بماند و حجّ خود را کامل کند از مکه خارج شده و به سوی عراق روانه شده است. آنها می‏گفتند فریضه حجّ بر همه فرائض مقدم است به خصوص کسی که در مکه باشد و ایام حجّ فرابرسد به هیچ دلیلی اجازه ندارد مکه را ترک کند. مردم هم باور می‏کردند زیرا می‏دیدند حسین ع در روز هشتم ذی‏الحجه قبل از روز عرفه از احرام خود خارج شد و خود و اصحابش مکه را بسوی عراق ترک کردند، پس باور کردند که حسین ع به فریضه حج بی‏اعتنایی کرده و آن را به طلب دنیا ترک کرده است. دلیل دومی که بر ارتداد امام حسین ع آوردند این بود که حسین ع با امیرالمؤمین زمانش یزید ابن معاویه مخالفت می‏کند، بر علیه او قیام کرده و با او بیعت نکرده و وحدت مسلمانان را شکسته است. مسلمانان باور کردند که به حکم اسلام قتل امام حسین ع واجب است و همچنین گروه‏هایی از امت اسلامی علی ع را تکذیب کردند و به ایشان تهمت زدند که آن حضرت کار مملکت مسلمانان را به سمت فساد کشانده و با احزاب مسلمان وارد جنگ شده است در حالی که برای هیچ مسلمانی جایز نیست که خون مسلمانی را بریزد. می‏گفتند که علی ع با طلح و زبیر وارد جنگ شده در حالی که آن دو نفر از یاران رسول خدا بوده‏اند و در جنگ جمل با عایشه امّ‏المؤمنین مبارزه کرده است که همسر پیامبر بوده. آن همه اعتراضات و تهمت‏ها که به علی ع بستند و حق را بر مردم و شیعیان علی ع پوشیده داشتند تا جایی که حق امیر مؤمنان را ضایع کردند و او را کافر دانستند و مستحق کشته شدن و از بین بردن دانستند. ائمه ع در تمام این موارد خود را بین دو تصمیم محیّز دانستند : یا اجازه دهند تا مردم آنها را تکذیب کنند و کافر بدانند و به قتل برسانند تا زمانی که عقل و شعور آنها بیدار شود و حق و باطل بشناسند و راستگو و دروغگو را به خوبی تشخیص دهند یا این که دست به شمشیر برده و با مخالفان خود بجنگند و به قدرت الهی آنها را سرجای خود بنشانند.

ائمه ع تشخیص را برای نجات امت این دانستند که لازم است جان پاک و مقدس خود را در معرض کشته شدن و هلاکت قرار دهند، رنج‏ها را تحمل کرده و صبر کنند تا این که بالاخره عقل و فکر مردم در غیبت امامشان و در فقدان امامت الهی به آنها بگردد و حق و باطل را بشناسند که این معرفت در نظر ائمه ع ارزش بسیاری دارد. حسین ع می‏بیند که در اطراف او ده‏ها هزار نفر از اهل کوفه اجتماع کرده و همه آن لشکر در اثر تبلیغات کافران و منافقان زمان و قضاوت قاضیان و فتوای فتوادهندگان زمان اینطور گمان می‏کنند که حسین ع از دین رسول خدا ص و اطاعت یزید و ماندار یزید خارج شده است و کافر و مُرتَد شناخته شده و آنان که به قتل او فتوا داده‏اند اهل دین خدا هستند. امر دایر شده که بین این که حسین ع کشته شود و فرصت و مهلت به قاتلان امام داده شود تا این که بالاخره حق از باطل تشخیص داده شود و مردم اهل حق و اهل باطل را بشناسند یا این که امام ع با قدرت الهی و ولایت تکوینی خود به آن دشمن منافق و کافر حمله کند و همه را از دم تیغ بگذراند و یا از مسند قدرت پایین بکشد و به قدرت الهی بر مردم حکومت کند اینجا است که امام ع می‏بیند قبول قتل و شهادت برای خودش بیشتر به نفع بشریت است از این که آن همه انسان را در حال جهل و بی‏خبری به هلاکت برساند یا در برابر قدرت خود تسلیم نماید، به این دلیل است که امام ع راه شهادت را می‏پذیرد. ما می‏بینیم که مسأله همانطور است که امام ع تشخیص داده است. همان مردمی که امام را کشتند و اولاد و اصحاب و خانوادة امام را آزار دادند بعد از مدتی به خود آمدند و به فکر فرو رفتند و از قتل امامشان و یاران امام خود نادِم و پشیمان شدند. به شدت گریستند و به درگاه خدا توبه کردند و فهمیدند که امام سزاوار حقانیت بوده است و دشمنان امام ع سزاوار کفر و طغیان و ارتداد بوده‏اند. همان مردم وقتی توبه کردند به دشمنان امام حمله کردند و بنی امیه را مورد تعرض قرار دادند و بسیاری از قاتلان روز عاشورا را کشتند. پس ائمه ع به همین دلائل که عرض شد شهادت را قبول کردند در حالی که قدرت دارند که این راه‏های مسالمت آمیز را انتخاب کنند با دشمنان خود بیعت کنند یا مصالحه نمایند و یا کمک همان افراد قدرتمند و متجاوز باشند یا با قدرت الهی بر دشمنان خود مسلط شوند، آنها را بیچاره کنند و خود را از گرفتاری‏ها نجات دهند. اما آنچه مورد نظر امامان ع است بیداری بشر و پیشرفت معرفت و تفکر انسان‏ها است تا با این بیداری بتوانند خود را از هلاکت و عذاب در مسیر کفر و ستم نجات دهند و این بیداری جز با قبول شهادت و کشته شدن امام ممکن نخواهد بود.

مردم پس از این حرکت شهادت طلبانة امام ع و مظلومیتی که در آنها دیدند بیدار شدند. از بزرگترین آثار این شهادت، شناخت حقّ و باطل بود. جامعه بسوی حق تمایل پیدا کرد و از گناهانی که مرتکب شده بودند توبه کردند و در اثر شهادت ائمه معصوم ع پی به شیطنت‏ها و ظلم و جنایت مخالفان ائمه ع بردند. در این حوادث وقتی فکر می‏کنیم، می‏بینیم ائمه ع تنها کسانی هستند که تمام همت خود را مصرف کردند و جان خویش را برای نجات بشر از کفر بخشیدند. پس جا دارد که آنها را کریم‏ترین کریمان و بخشنده‏ترین بخشندگان بدانیم. به همین دلیل است که خداوند متعال آنها را پیشوایان امت اسلام معرفی کرده است. آنها پیشوای اخلاق امت‏ها و پیشوای علم و افکار و شهادت طلبی امت‏ها هستند. آنها درهای علم را به روی مردم گشودند به طوری که انسان‏ها به هر درجه از علم و صنعت و تمدن رسیده‏اند در اثر تعالیم و روش‏های تربیتی و آموزشی آنها بوده است.

در جمله بعد آنها را توصیف می‏کنیم و می‏شناسیم که اولیاء نعمت‏های خدا هستند.

سلام بر شما ای اولیاء نِعَم. کلمة اولیاء جمع ولّی است و کلمه نِعَم جمع نعمت است. با گفتن این جمله می‏فهمیم که آنها اولیاء نِعَم الهی هستند. این ولایت در این جمله که به کلمه نعمت ارتباط پیدا کرده غیر از معنای ولایت به معنای مشهور آن است که می‏گوییم علی ع ولّی خدا است یا می‏گوییم ولایت علی ابن ابیطالب ع حِصن محکم خداوند است که هرکس داخل حصن خدا شود از عذاب خدا در امان است. عبارات معروف دیگری درباره ولایت آمده است. ولایت در معنای مشهور آن ،‌ حکومت بر مردم است و به معنای این است که آنها امیر ما و آقای ما و پیشوایان ما به سوی تمام سعادت‏ها هستند.

اما کلمه ولّی نعمت در این مورد اشاره به مبدأ نعمت‏ها می‏کند یعنی آنها مبدأ همه نعمت‏ها هستند که خداوند به ما ارزانی داشته است و آنها مبدأ هر تحفه و کرامتی هستند که خداوند در این عالَم خلق خود را با آن نعمت‏ها گرامی داشته است. به معنای این است که اگر آنها نبودند خدا خلقی را خلق نمی‏کرد یا رزقی را کریمانه در اختیار کسی قرار نمی‏داد همچنان که در بعضی روایات و اخبار وارد شده که فرموده‏اند: به وسیله ما خدا عبادت می‏شود و به وسیله ما خدا شناخته می‏شود یا فرموده‏اند: به خاطر ما مردم روزی می‏خورند و به خاطر ما باران می‏بارد و به خاطر ما خداوند آسمان را محافظت می‏کند که بر زمین فرود نیاید یا فرموده‏اند : اگر حجّت خدا نباشد زمین اهل خود را فرو می‏برد. پس با این دلائل می‏دانیم که به خاطر آنها و به وسیله آنها خداوند بر ما نعمت داده است و خلق را خلق کرده است و حیات را برای بشر ادامه می‏دهد، ارزاق برای آنها نازل می‏کند و نعمت را بر خلایق کامل می‏کند و آنها سبب اتصال زمین و آسمان هستند.

سابقا عرض شد که برای بودن هرچیز یا ایجاد هر چیزی چهار علت و دلیل لازم است که اگر یکی از این چهار علت نباشد آن شیئ هرگز ایجاد نخواهد شد و نخواهد بود، و هر یک از این چهار علت ، علت تامّه است. علت تامّه یعنی علتی که اگر نباشد معلول آن هم نخواهد بود. اولین علت برای پیدایش هرچیزی علت فاعلی و آفریننده است. هرچیزی که بخواهد ایجاد شود و قبلا نبوده است فاعل و عاملی لازم دارد که آن را خلق کند و ایجاد نماید که اگر فاعل نباشد مفعول هم نخواهد بود. دومین علت، علت مادی است. علت مادی یعنی چیزی که موجودیت آن چیز بستگی به آن دارد. مثلا اگر خاک نباشد اجناس خاکی بوجود نمی‏آیند، درختان و گیاهان از خاک بوجود می‏آیند و فلزات در کوه‏ها علت ایجاد صنایع فلزی هستند پس خاک یا فلزات علت مادی محصولات خاکی و فلزی هستند. به این علت می‏گویند علت مادی. سومین علت ،‌ علت هندسی و صوری است. یعنی این که هرچیزی برای پیدا شدن، هندسه و شکل خاصّ لازم دارد که خاصیت خودش را نشان دهد. گفته شده شیئیت هرچیز به خاطر تقدیر و اندازه‏گیری آن است. هرچیزی با کمّ و کیف خاصّ خودش به اسم خاصّی نامگذاری می‏شود. این هندسه باعث نام مخصوص آن می‏شود. علت چهارم، علت نهایی است یعنی نتیجه‏ای که از هر شیئ بدست می‏آید و استفاده‏ای که از هرچیزی بدست می‏آید. مثلا می‏گوییم چرا این بنا ساخته شده است یا چرا این ماشین ساخته شده و چرا درختان کاشته شدند و امثال آن. در جواب این چراها بایستی علت نهایی آن چیز را توضیح دهیم. جواب می‏دهند بنا را ساختم تا در آن ساکن شوم، طیاره یا سیّاره را ساختم تا سوار آن شوم، درختان را کاشتم تا از میوه و سایه آن بهره‏مند شوم ، همینطور هرچیزی یک علت نهایی دارد. ائمه اطهار ع در خلقت عالَم و عالَمیان نقش علت چهارم را دارند. عالَم، درخت است و آنها میوه آن درختند که اگر میوه نباشد درخت هم نخواهد بود و اگر استفاده و منفعتی در چیزی نباشد آن چیز ساخته نخواهد شد. همچنین اگر میوه‏ای خوشمزه و بابرکت از درخت عالَم ظهور پیدا نکند، نمی‏شود که خداوند متعال خلایق را خلق کند و اگر در آن صورت خلق کند، کار عبث و بیهوده‏ای خواهد بود و خداوند منزه است از این که کار بیهوده‏ای انجام دهد، اشیائی را خلق کند که هیچ سود و منفعتی برای بهره‏مندان نداشته باشد.

در اینجا سؤال می‏شود چه چیز باعث شده که خداوند این همه نعمت‏های گوناگون و بی‏شماری خلق کند که برای احدی ممکن نیست آنها را بشمارد و بشناسد، همانطور که خود خدا می‏فرماید: اگر بخواهید نعمت‏های خدای خود را بشمارید امکان ندارد همه آنها را با مشخصات بشمارید و بشناسید. پس سؤال می‏کنیم در این صورت این همه خلایق خداوند که در زمین و بر روی زمین آفریده شده است برای کیست؟

جواب این سؤال این است که خداوند متعال زمین را برای انسان آفریده است. همانطور که در بعضی آیات می‏فرماید: زمین را برای انسان خلق کردم و یا می‏فرماید: هرچه در زمین است جمیعا برای شما خلق کردم. پس اگر انسان بر زمین زندگی نکند خداوند هم نعمت و روزی‏ای ابدا خلق نخواهد کرد و اگر خلق کند کار بیهوده‏ای انجام داده است و پروردگار منزه است از این که بی‏هدف و بیهوده چیزی را خلق کند. در اینجا سؤال پیش می‏آید که انسان را برای چه خدایش خلق کرده است؟ همه چیز برای انسان، اما انسان برای چه کسی و چه چیزی؟

خداوند متعال چه منظوری از خلقت انسان دارد؟ اگر انسان درختی در وجود خود است که رشد می‏کند ، میوه‏های این درخت چه میوه‏هایی است ؟

جواب این است که از درخت وجود انسان و به وسیله درخت وجود انسان میوه‏های علم و حکمت حاصل می‏شود. خداوند متعال انسان را برای پیدایش معرفت آفریده است. همانطور که در حدیث قدسی می‏خوانیم که خداوند متعال می‏فرماید: من گنج مخفی بودم خواستم شناخته شوم ، خلق را آفریدم تا شناخته شوم. پس همانطور که خدا انسان را می‏شناسد و می‏خواهد خود را به انسان معرفی کند انسان هم همان کسی است که می‏تواند پروردگار خود را بشناسد. پس انسان عارف همان میوه درخت انسانیت است. اما عارفان و عالمان در علم و عرفان خود متفاوت و در درجات و مراتب مختلفی هستند. عارفی بالاتر از عارفی دیگر و باز عارفی بالاتر از آن عارف، تا این که این علم و عرفان در بعضی در عرفا چنان به حدّ کمال برسد که مطلوب خداوند متعال شود.

آن عرفای کاملی که مطلوب و محبوب خداوند متعال هستند و خدا را در حدّ حقانیت می‏شناسند و خداوند متعال علوم و معارف را توسط آنها به طور کامل نازل می‏کند چه کسانی هستند؟

آنها ائمه معصوم ع می‏باشند. ما در مورد انسان‏های عالِم و عارف وقتی تحقیق می‏کنیم می‏بینیم علم و عرفان آنها به حدّی نرسیده که محبوب و مطلوب خداوند متعال باشند بلکه خداوند عارف‏تر و کامل‏تر از آن مرحله را می‏طلبد. مگر این چهارده معصوم ع که خداوندمتعال دین کامل و علم کامل خود را توسط آنها نازل کرده و این قرآن عظیم را به وسیله آنها در دست انسان‏ها قرار داده است و تمامی درهای علم و دانش را به وسیله آنها بر روی بشر گشوده است. طبق گفتار خداوند متعال در کتاب خود و طبق فرمایشات رسول اکرم ص به ما ثابت کرده‏اند که این معصومین ع به حق و به راستی کامل‏ترین انسان‏ها هستند. خداوند متعال به وسیله آنها دینش را کامل نموده و نعمت را تمام کرده و همه علوم و معارف را به وسیله آنها در دسترس بشر قرار داده است. سایر خلایق برای آنها و به وسیله آنها خلق شده و روزی می‏خورند. هرچه خدا آفریده به خاطر وجود آنها است. آنها مطلوب خدا هستند و دیگران مطلوب آنها. همانطور که در نامة مولا علی به معاویه ابن ابی سفیان نوشته است می‏خوانیم که امام می‏فرماید: ما صنایع الهی هستیم و خلق ، صنایع ما هستند. یعنی این که ما برای خدا آماده و آفریده هستیم. خدا ما را تربیت و کامل کرده است سپس سایر خلایق را به خاطر این آفریده که به ما سپرده شوند و ما آنها را تربیت کنیم. پس به غیر از این چهارده معصوم ع ذاتا و وجودا کسی نیست که مطلوب خداوند متعال باشد بلکه به خاطر وابستگی به دیگری وجودشان لازم است. هر ناقصی مطلوب کامل‏تر از خود است تا به وسیلة آن کامل‏تر، کامل شود و همچنین هر کاملی،‌ مطلوب کامل‏تر از خود است تا به وسیله او به مرحلة بالاتر برسد، همینطور ادامه دارد تا جایی که انسان به درجه‏ای واصل شود که مطلوب خود خداوند گردد نه غیر او. آن انسان‏ها همین چهارده معصوم ع هستند. بنابراین تنها و تنها آنها مطلوب خدا هستند و سایر خلایق در نظر آنها بسوی آنها جهت‏گیری دارند و بایستی مطلوب آنها باشند. پس هر نعمتی که خدا در دنیا و آخرت آفریده است برای آنها و در اختیار آنها است تا به آن وسیله انسان‏ها را در دنیا و آخرت تربیت و اداره کنند. به این ترتیب جمله اولیاء النعم تحقق پیدا می‏کند که آنها عهده دار و فرماندة همه نعمت‏ها و صاحب اصلی این نعمت‏ها هستند.

اگر خداوند بخواهد فرزندی را روزی بدهد بایستی روزی آن فرزند را به پدر آن کودک عنایت فرماید. اگر بخواهد نعمتی را به آن کودک ببخشد مسلما باید به والدین آن کودک این نعمت را ببخشد. پس به فرزندان امر می‏کند که از پدر و مادر خود اطاعت کنند و از آنچه پدر و مادر در دسترس آنها می‏گذارند بهره‏مند شوند (زیرا فرزندی که از پدر و مادرش اطاعت می‏کند و نعمت را از آنها می‏گیرد ذلیل نمی‏شود و از غیر پدر و مادر، هرچه بگیرد یتیم و ذلیل حساب می‏شود).

پس ائمه ع پدر و مادر بشریت و اولیاء بشر هستند که در واقع اولیاء الله هستند. خداوند متعال هر خیری که برای کسی در نظر بگیرد لازم است به توسط آنها و به دست آنها به افراد بشر برساند. (مبادا وابسته به جای دیگر و افراد دیگر که لیاقت ولایت بشر را ندارند بشوند). بنابراین ایشان اولیاء نعمت هستند که اگر نبودند خداوند نعمتی و روزیی‏ای را در دنیا و آخرت خلق نمی‏کرد.

در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم که شما عنصر نیکی و ستون نیکوکاری هستید. کلمه عنصر و عناصر به معنای جوهرة چیزی است ، به معنای هسته مرکزی چیزی است که قوام و دوام آن چیز بستگی به آن دارد. هر چیزی در عالَم از عنصر اولی خود بوجود می‏آید و به نمایش در می‏آید. عناصر اشیاء همان علت مادی خلقت است. خداوند متعال معادن را از عنصر آن بوجود می‏آورد. همچنین درختان از عنصر خود پیدا می‏شوند. عناصر همان واحدهای اولیه‏ای هستند که برای ایجاد اشیاء در یک مرکز جمع می‏شوند و آن چیز را از خود به نمایش می‏گذارند. مثل واحدهای اولیة تشکیل آب و هوا. شاید این واحدهای اولیة آب به صورت بخار پراکنده باشد، همچنین واحدهای اولیه درختان به صورت دود پراکنده باشد. بنابراین همانطور که برای ایجاد هر چیزی عناصر مخصوصی لازم است که با یکدیگر ترکیب شده و با این ترکیب وجود اشیاء را به نمایش بگذارند صفات نیک و افراد نیکوکار هم وابسته به عناصر مخصوص خود هستند که از آن عناصر خارج شده و درخت نیکی و نیکوکاری و نیکوکاران را بوجود آورده‏اند. باید به درخت ایمان و تقوا فکر کنیم. فکر کن میوه‏های درخت ایمان و تقوا در تاریخ زندگی انسان چه بوده است؟ این ثمره‏ها که اعمال صالح و پیامبران و شهیدان و صالحان و راستگویان و هر خیر و نیکی و اهل خیر و نیکی همه و همه برای ایمان و تقوا هستند. بنابراین آنها علیهم السلام عناصر اولیة تشکیل دهندة درخت ایمان هستند و تمام شاخ و برگ‏ها و میوه‏های نیکی در طول تاریخ زندگی بشر از وجود آنها سرچشمه می‏گیرد. این جمله را در جامعه کبیره می‏توانیم از فرمایش امام حسین ع به خوبی بفهمیم که در شب عاشورا به اصحاب خود فرمودند: خداوند متعال وقتی آدم را خلق کرد و او را به حدّ اعتدال و تکلیف رساند و اسماء همه چیز را به او آموخت آنگاه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع را به صورت اشباحی نورانی پشتیبان آدم قرار داد. آنگاه که آنها را به آدم معرفی کرد و پشتیبان آدم قرار داد به آدم و همسرش فرمود: تا زمانی که متصل و مطیع به آنها باشید جایتان در بهشت است، آنگاه که آدم از این وابستگی سرپیچی کرد از بهشت اخراج گردید . اولین شاخة نیکی و عمل خیر با توبة آدم از معصیتی که کرده بود آغاز شد. جبرائیل به او امر کرد که از خداوند متعال کلماتی فراگیرد و با آن کلمات به درگاه خدا توبه کند و این کلمات، همان کلمات توسل به خمسة طیبه است. پس حضرت آدم ع در حال دعا و توسل به خمسة طیبه به درگاه خدا نالید که پروردگارا ای ستایش شده به خاطر حق محمد ص و ای برترین موجود هستی به حق علی ع و ای جان بخش آسمان‏ها به حق فاطمه س و ای نیکوکار به حق حسن ع و ای دارای احسان همیشگی و عزلی به خاطر حق حسین ع، آدم ع از این خمسة طیبه، حقیقت توبه را فراگرفت. از حالت توبه که در انسان پیدا می‏شود همه نیکی‏ها و خوبیها در عالم پیدا می‏شود. توبه بذر خوبی‏ها است. به همین ترتیب ائمه ع علم و حکمت را به همة انبیاء آموختند و با واسطه آن پیامبران به امت پیامبران آموزش دادند. به همین ترتیب زمان گذشت تا روز بعثت پیامبر خاتم ص از مسیر فرزندی پیامبر خاتم به جامعه معرفی شدند آن موقع بود که کتاب الهی را که قرآن است در دست انسان‏ها قرار دادند و آنچه را لازم بود از هر کار خیر و صفات نیک به بشریت آموختند. این جمله را می‏توانیم در نامه علی ع که به معاویه نوشته است بخوانیم که امام ع می‏فرماید: ما صنعت خدا هستیم و خلق بعد از ما صنایعی برای ما هستند. این جمله امام معنایش این است که خلایق را برای این چهارده معصوم ع آفریده است تا تحت تربیت و آموزش آنها قرار گیرند و آنها هر کار خیر و هر عملی را به آنها بیاموزند و با صفات نیک، آنها را تربیت کنند. بنابراین به خاطر همین تعلیمات و نقش مربیگری آنها است که می‏گوییم شما عنصر نیکی هستید و شما ستون خیر و برکت هستید. کلمه دعائم از مصدر دَعم و دَعمه به معنای ستون و پایه‏ای است که اشیاء را برپای خود نگه می‏دارد. مولا علی ع یکجا به خداوند عرضه می‏دارد پروردگارا ای کسی که فلک را به گردش درآورده‏ای و فضاها را بر ستون خود بپا داشته‏ای. پس کلمة دعائم جمع کلمه دائم است و اعم همان چیزی است که سرمایة ایستایی و قیام هرچیزی است که آن شیئ توسط داعم خود رشد می‏کند. برتری و ارتفاع پیدا می‏کند تا به جایی برسد که لازم است برسد. داعم انسان، روح انسان است که ایستایی انسان و نموّ انسان توسط همان روح صورت می‏‏گیرد. داعم درخت، همان روح نباتی درخت است که با آن روح نباتی نموّ می‏کند و به بالا سر می‏کشد تا به صورت درختی تنومند می‏شود و همچنین داعم آسمان‏ها همان ستونی است که همه چیز را در فضا قوام و دوام داده است که به روح استمساک نامگذاری شده است همچنان که خداوند متعال می‏فرماید: خدا آسمان‏ها را نگه می‏دارد که از هم پاشیده نشوند.

ای خدایی که حق ستایش خدا را زنده می‏کند پیامبر است.

امام حسین ع : احسان، خدا را زنده کرد. جامعه بشریت را امام حسن ع با مدارا و نیکوکاری از چنگال گرگان نجات داد. مادر کسی است که جان می‏بخشد و حضرت زهرا س جانبخش عالَم است. بنابراین آسمان که بر زمین تسلط دارد و بالای زمین ایستاده است همچنین ارتباط زمین با آسمان به توسط روح است که روح استمساک نامیده می‏شود و علماء روح استمساک را قوة جاذبه نامیده‏اند. این قوة جاذبه به همان روحی است که ذرات زمین را در مکان خود نگه داشته که با یکدیگر ارتباط پیدا می‏کنند و از هم پاشیده نشوند، همچنین ذرات هوا را در مکان خود نگه داشته که جابجا شوند ولی از هم پاشیده نشوند و کرات و عوالم آسمانی را در جای خود نگه داشته تا از مدار خود خارج نشوند و در فلک خود بگردند، پس همانطور که هر چیزی داعم دارد که بوسیله آن داعم سرپای خود ایستاده است و بگوییم همان قوه و روح است که بوسیله آن زنده هستند و رشد می‏کنند. همینطور برای هرچیزی و اهل خیر داعمی وجود دارد که به وسیله آن دعائم زنده می‏شود و رشد می‏کنند تا جایی می‏رسد که مانند یک درخت تنومند دارای ریشة ثابت و شاخه‏های سربه فلک کشیده می‏شود که هر زمان میوة گوارای خود را به اذن پروردگارش ظاهر می‏سازد. شما به درخت خیر و خیرخواهان نگاه کنید ببینید قوام و دوام این درخت به چه وسیله است. اگر پیامبر در امتش مبعوث نمی‏شد آن امت قوام و دوام نه در زندگی دنیا و نه در زندگی آخرت پیدا نمی‏کرد و نام و نشانی پیدا نمی‏کرد. قوام مسیحیون به خاطر پیامبرشان عیسی ابن مریم ع است که دور او جمع شدند، به او اعتقاد پیدا کردند و در نیازمندی‏ها و گرفتاری‏هایشان به پناه او آمدند و امتی را تشکیل دادند. همچنین قوام امت یهود و بنی‏اسرائیل به خاطر پیامبرشان موسی ابن عمران است. اگر موسی نبود این امت تشکیل نمی‏شد و دوام و قوام پیدا نمی‏کرد و اثری از آنها در زندگی انسانی نبود. بنابراین قوام و دوام هر امتی همان پیامبرشان است و باز قوام پیامبران، خاتم پیغمبران است. اگر در بین پیامبران الهی خاتم آنها نبود و از درخت نبوت، پیامبری مثل محمد ص ظاهر نمی‏شد و قرآن را تقدیم نمی‏کرد آن پیامبران هم نبوتشان قوام و دوام پیدا نمی‏کرد زیرا پیامبری و پیامبران با آثار خیر و آنچه در امت‏ها به جای گذاشته‏اند باقی می‏مانند. کتاب‏ها و احکام و حکمت‏ها است که در بین امت‏ها باقی مانده است، تا زمانی که این کتاب و احکام در امت باشد امت آن پیغمبر هم باقی و دائم است و اگر آثار پیامبر محو شود و کتاب پیامبر در امتش ضایع شود پیامبر هم ضایع و محو شده است. شما می‏بینید که آن همه آثار گرانبهای انبیاء و کتاب‏هایی که از جانب خدا بر آنها نازل شده بود در مسیر زمان بدست کافران و منافقان منحرف شده و حقایقش بدست فراموشی سپرده شده است و تمام آن آثار حیاتبخش با ظهور خاتم پیامبران زنده شده و قرآن همه آنها را ظاهر کرد. پس محمد ص داعم انبیاء است و باعث قوام آنها می‏باشد، همچنین ائمه معصومین ع بعد از پیامبر اکرم ص دعائم هر خیر و اهل خیر هستند، اگر آنها در امت نمی‏بودند و آثارشان در آثار انسان‏ها جای نداشت از اسلام اسم و رسمی باقی نمی‏ماند. وقتی توسط ائمه اطهار ع جامعه از آثار ائمه ع بی‏بهره بماند جامعه و اسلام مانند جسد بدون روح است و بدن مُرده. آنچه به اسلام و انسانیت حیات می‏بخشد آثار و هدایت‏های این چهارده معصوم ع است. پس آنها را دعائم الاخیار می‏نامیم.

در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم که شما سیاست‏گذاران بندگان یا سیاستمداران بندگان و پشتوانه‏های شهرها هستید. (وساسه العباد و ارکان البلاد) کلمه وساسه به همان معنای مشهور که در زبان مردم معروف است به معنی سیاست است که لغت عربی است. از امام حسین ابن علی ع نقل شده که ایشان در مورد خودش و برادرش امام حسن مجتبی ع فرموده : خداوند متعال ما دو برادر را سیاستمداران امت قرار داده است. اگر ما دو برادر هر دو یک راه و روش داشته باشیم راه و روش دین بر شما سخت می‏آید. من پیشوای روزه‏داران می‏شوم و برادرم حسن پیشوای افطارکنندگان. گفته شده که این فرمایش حضرت وقتی بود که شخص از اصحاب، داخل بر خانة امام حسن مجتبی ع شد و مشاهده کرد امام و همراهانش بر سر سفره هستند و غذا می‏خورند. از آنجا به خانة امام حسین ع رفت و آنجا مشاهده کرد امام و همراهانش روزه‏دار هستند. عرض کرد ای پسر رسول خدا ص اینطور که شما دو برادر هستید و اختلاف بین شما است باعث هلاکت دین مردم می‏شود. ما یکجا می‏بینیم که شما و همراهانتان روزه‏دار هستید و در همان حال می‏بینیم برادرتان امام مؤمنین مشغول صرف غذا هستند. اگر امروز روز روزه‏داری است و حکم این است پس افطارکنندگان دینشان از دست رفته است و اگر حکم بر افطار است پس روزه‏گیران دینشان را از دست داده‏اند. ما امت اسلام به کدامیک از شما اقتداء کنیم. اینجا بود که امام حسین ع یکچنین جواب لطیف و عمیقی را می‏دهند و می‏فرمایند: اگر ما دوبرادر هر دو یک مسلک را نشان دهیم بر مردم سخت می‏آمد. برادر من پیشوای افطار کنندگان می‎شود و من پیشوای روزه‏داران و شما به هریک از ما دو امام اقتداء‌ کنید اهل هدایت و نجات هستید.

در این دو جمله می‏بینیم امام ع می‏فرمایند: خداوند متعال ما را برای سیاست‏گذاری این امت انتخاب کرده است. کلمه سیاست (اجوف یایی) است که یا تبدیل به الف می‏شود و در فعل ماضی به خاطر این که قبل از ی فتحه وجود دارد و از باب سنرَ، یَنسِرُ ، ساسَ است. یَسوُسُ ، سائس مثل این که سادَ ، یَسوُدُ ، یُسَدِّدُ ، سَیِّد و یا کلمه ساده را می‏شود درست کرد که کلمه ساده جمع سید و ساده است،‌ همچنین کلمه ساسه جمع کلمه سائس است. ما در این جمله آنها را وصف می‏کنیم که شیئ ساسه العباد هستید. کلمه سیاست به معنی تدبیر امور مردم است به طوری که پیرو آن سیاستمدار از گرفتاری‏های دنیا و آخرت به طور کلی نجات پیدا کنند و توسط آن سیاستمداران به نعمت‏های خداوند متعال در دنیا و آخرت نائل گردند. پس همانطور که آنها اولیاء بشر هستند و ولّی مردم بعد از رسول خدا ص بر تمام بشریت هستند و ما در شهادت خود می‏گوییم شهادت می‏دهم که علی ولّی الله است و فرزندان معصوم از علی، مولای همه مردم هستند همانطور که رسول خدا ص روز غدیر فرمودند: هرکس من مولای اویم علی ع مولای او است. پس یکچنین اولیاء و سرپرستانی لازم است در سیاست‏های ولایتی خود تا جایی که در دنیا امکان داشته باشد آنها را از مهلکه‏ها و گرفتاری‏ها نجات دهند و اگر در دنیا این قدرت را قدر ندانستند در آخرت بتوانند مردم را از مهلکه آخرت نجات دهند زیرا عذاب جهنم همانطور که خداوند می‏فرماید: بسیار سخت و سنگین است و بسیار جایگاه و مقام بدی است. بنابراین ائمه ع را می‏توانیم بجای پدر بشریت و بشریت را بجای فرزندان آنها به حساب آوریم. وظیفه پدران در ولایت بر فرزندانشان این است که از همه گرفتاری‏ها و خسارت‏ها در دنیا و آخرت، فرزندانشان را محافظت کنند و ائمه ع هم این وظیفه را به نحو احسن مثل یک پدر مهربان انجام داده و می‏دهند و همچنین وظیفه هر ولّی نسبت به افراد تحت ولایت خود این است که آنها را به راه‏های خیر و سعادت و علم و حکمت در دنیا و آخرت رهبری کند به طوری که در مسیر حرکت خود بتوانند به تمام نعمت‏های الهی که خداوند برای آنها آفریده است برسند. پس بر ائمه اطهار ع واجب است که بشریت را به آنچه لازم است دسترسی پیدا کنند برسانند. به هر جا که خود رسیده‏اند آنها را هم برسانند و راه‏های خیر و سعادت در دنیا و آخرت را به آنها نشان دهند تا به عاقبت نیکوی خود نائل شوند. در این وظیفة ولایتی بایستی صددرصد به هنر مدیریت و مدبّریت امور مردم مجهز باشند چنان تدبیر عمیق و عجیب و عظیمی که گام به گام با مردم پیش بروند و لحظه به لحظه زندگی آنها را تدبیر کنند تا به جایگاه خیر و سعادت که خدا برای مردم مقدر کرده است آنها را برسانند یکی از بزرگترین علوم و دانش‏ها همین علوم سیاسی است که ائمه ع در این علم حکیمانه‏ترین تدبیرات و تقدیرات را نشان دادند. خداوند متعال در سوره نازعات در وصف آنها می‏فرماید: قسم به مدبّرات امر (المدبّرات امرا) البته خداوند متعال نیز امر ولایت بشریت را به آنها سپرده و آنها را خلیفة خود در زمین بر بندگانش قرار داده است آن بزرگواران با تدبیرات و سیاست خود در برابر مکر و سیاست‏های کافران در کید و خیانت خیانتکاران بخوبی ایستادگی کرده، با آنها مبارزه کرده‏اند تا جایی که کید و مکر آنها را به خودشان برگردانده و مؤمنین را از مصیبت مکر مکاران حفظ نمودند. شیاطین در شعاع سیاست و ولایت آنها هرگز نتوانستند انسانیت انسانی را از او بربایند و او را به گمراهی و نابودی بکشانند. آنها با مکر شیاطین مقابله کرده‏اند، حیله‏ها و نیرنگ‎‏هایشان را به خودشان برگردانده و مسلمانان و مؤمنین را به صراطی راهبری کرده‏اند که در آن راه نعمت‏های جاودان خداوند را که در زندگی آخرت به آنها وعده داده است در اختیار آنها بگذارند. از عجیب‏ترین روش‏های سیاسی آن بزرگواران این است که خودشان به بلاها و مصیبت‏های بسیاری مبتلا شدند و بدست انسان‏های جاهل و کافر و بدکار عذاب‏ها دیدند با همه این‏ها در برابر آن همه تکذیب‏ها و اذیت‏ها صبر کردند تا جایی که یکی پس از دیگری در راه خدا کشته شدند و آخرین آنها برای این که کشته نشود که زندگی انسان‏ها از حجت خدا خالی شود از جامعه غیبت اختیار کردند زیرا اگر حجت خدا نباشد همه مردم مستحق نابودی هستند. خداوند متعال در آیه‏ پنجم سوره زخرف می‏فرماید: آیا من می‏توانم مَظهر خود را از صفحه زندگی شما خارج کنم؟ به خاطر این که شما فردی ظالم هستید؟ در روش‏های مدیریتی و تدبیرات آنها می‏بینیم که آنها هرگز کسی را به بیشتر از حدّ تحملش مکلف و مجبور نمی‏کنند. سیاست عجیب آنها چنان است که همان قدر که عقل مردم می‏رسد و طاقت آن را دارند تکالیف علمی و دینی در اختیارشان می‏گذارند. آنها گرچه اطاعت خود را بر مردم واجب می‏دانند و جدّا اطاعت از ائمه از اهمّ واجبات است و کلّ انسان‎‏ها بایستی از آنها اطاعت کنند ولیکن هرگز اطاعت از خود را بر کسی به زور تحمیل نمی‏کنند زیرا می‏دانند که اکثر مردم قادر نیستند به مودت و اطاعت از ایشان تظاهر کنند و محبت قلبی خود را به ائمه آشکار کنند. آن بزرگواران در حالی که می‏دیدند مردم در اطاعت طاغوت‏ها و ظالمان قرار گرفتند و می‏دانستند که به خاطر جهل و نادانی خود مستضعف هستند، عقلشان نمی‏رسد که طاغوت‏ها را با رفتار ظالمانه و طغیان‏گرانه آنها بشناسند و فکر می‏کنند آنها از جانب خداوند و از جانب رسول خدا امیر و حاکم آنها هستند، آنها می‏بینند که مردم از این طاغوت‏ها اطاعت می‏کنند درحالی که فکر می‏کنند که آنها مسلمانند و مطیع امر خداوند متعال هستند. وقتی ائمه اطهار ع اینچنین آگاه و مردم‏شناس هستند که می‏دانند علم و معرفت مردم کم است و امام واجب الاطاعه خود را نمی‏شناسند و به دلیل همین بی‏معرفتی در اطاعت طاغوت‏ها و سرکشان قرار می‏گیرند، پس مردم را آزاد می‏گذارند که مردم به راه همان طاغوت‏ها و اطاعت آنها باشند و مجبور نمی‏کنند کسی را با آن سرکشان مبارزه کنند و از اطاعت آنها سرپیچی نمایند و از امام واجب الاطاعه خود اطاعت و حمایت کنند زیرا در این صورت آن مردم ضعیف استعداد مبارزه با طاغوت و قبول اطاعت از ائمه ع را ندارند پس آنها را آزاد می‏گذارند تا در اطاعت همان طاغوت‏ها باشند تا به حدّ عقل و استعداد بالاتری برسند. اینجا آن بزرگواران دو را در پیش دارند و دونوع رفتار و سیاست درباره مردم می‏توانند داشته باشند: یک راه این که مردم به ظالم بودن طاغوت‏ها پی ببرند و در عین حال که اطاعت از آن طاغوت‏ها را حرام می‏دانند از آنها اطاعت کنند، در این صورت دین خود را از دست داده‏اند و از حالت قصور و نادانی به حالت تقصیر مبتلا می‏شوند که عاقبت گناه با تقصیر خیلی سخت‏تر است . راه دوم این که مردم را به همان نادانی خود رها کنند تا اگر چه از طاغوت‏ها اطاعت می‏کنند، ندانند که اطاعت از آنها حرام است بلکه فکر کنند که اطاعت از آنها اطاعت از خدا است و اطاعت از آنها همان اسلام است. در این حال آن مردم نادان، قاصر شناخته می‏شوند و مقصّر نیستند. گناه افراد قاصر منجر به هلاکت دنیای آنها می‏شود ولی هلاکت آخرتی ندارد، یعنی افراد قاصر از عذاب آخرت نجات پیدا می‏کنند اما افراد مقصّر هلاک می‏شوند.

قصور به معنای ناآگاهی از موارد معصیت خدا است یعنی انسان قاصر ناآگاهانه معصیت پروردگارش را می‏کند. نمی‏داند که این کار او معصیت است، پس او یا به خاطر کم عقلی یا به خاطر کم توانی خدای خود را نافرمانی می‏کند. اما مقصّر کسی است که می‏داند این کار او معصیت خدا است و در حالی که می‏داند و می‏تواند معصیت نکند باز هم به معصیت خود ادامه می‏دهد. مسلما خداوند متعال روز قیامت افرادی را که قاصر بوده‏اند و ناخواسته یا نادانسته معصیت خدا را کرده‏اند مجازات نمی‏کند. زیرا او گمان می‏کرده که از اخدا و امر خدا اطاعت می‏کند پس خداوند متعال گرچه از عمل این انسان ناراضی است اما ثواب اطاعت را به او می‏دهد. به این ترتیب ائمه ع اکثریت مردم را درحالت قصورشان و این که آنها نمی‏دانند چه کاری اطاعت است و چه کاری معصیت، آزاد می‏گذارد زیرا علم آن بزرگواران چنان محیط است که به توان عقلی و عملی همه انسان‏ها و جامعه‏ها آگاهند و دقیقا می‏دانند که اگر افرادی را به امر و نهی الهی تکلیف کنند در حالی که آنها قادر به انجام آن تکلیف نیستند در قیامت مصیبت قیامتی خواهند داشت، پس چاره‏ای نیست جز این که آنها را به حال خود و به فکر خودشان واگذار کنند که حداقل فکر کنند که اطاعت از خداوند متعال می‏کنند و با همین فکر اطاعت،‌ امیدوار به رحمت خداوند باشند گرچه عملا خلاف امر خدا رفتار می‏کنند و در دنیای خود بر اثر اعمال ناآگانه خود گرفتاری‏ها خواهند داشت. تحمل ائمه ع در سختی‏ها و مصیبت‏ها به همین دلیل است که امت را از عذاب جهنم نجات دهند و آنها را وادار به اطاعت از امامشان نکنند. در اثر این صبر و تحمل و سیاست عجیب ائمه ع اکثر مردم اعمال خود را در راه اطاعت خدا می‏پندارند و امیدوار به رحمت خدا هستند و نمی‏دانند که خدا آنها را دوست دارد و اما اعمال آنها را دوست ندارد. در این مورد مثالی زده‏اند و فرموده‏اند: عموم مردمی که اطاعت از ائمه ع را رها کرده و داخل در ولایت طاغوت‏ها شده‏اند به منزلة کسانی هستند که داخل در محیط حرم شده‏اند اما دسترسی به کعبه پیدا نکرده‏اند و آن افراد خاصّی را که مطیع فرمان ائمه ع بوده‏اند به منزلة کسانی معرفی کرده‏اند که از حرم گذشته و داخل کعبه شده‏اند ، همان طور که افراد داخل کعبه به ورود افراد بیرون از کعبه نگاه می‏کنند و آنها را حول و حوش حرم می‏بینند و کاری به کار آنها ندارند زیرا می‏دانند که آنها قاصرند نه مقصر. همچنین ائمه ع نظارت کامل بر احوال عامّة مردم چه مسلمان و چه غیرمسلمان دارند. می‏دانند که آنها عارف به مقام اهل بیت نیستند و داخل ولایت آنها نشده‏اند و این ترک ولایت و مودت اهل بیت نه به خاطر مقصر بودن بلکه به خاطر قاصر بودن است. پس با آنها مدارا می‏کنند تا زمانی که امام خود را بشناسند و با عرفان خود از هلاکت دنیا و آخرت نجات پیدا کنند. آن بزرگواران آنقدر مصیبت‏ها را تحمل کرده‏اند تا به ظلم امت کشته شده‏اند ولی حاضر نشده‏اند که همان قاتلان خود را کافر بدانند و حاضر نشدند آنها را از ساحت ولایت خدا اولیاء خدا خارج کنند. این از عجیب‏ترین تدبیرها و سیاست‏های آنان است که اینگونه همة انسان‏ها را در قبضة تدبیر و محبت خود جمع کرده‏اند و آنها را به سمت ولایت خدا کشانده‏اند و در این دایره نگه داشته‏اند تا روز قیامت که اکثر مردم با همین سیاست تدبیر اهل نجات خواهند بود . اگر می‏خواهی نمونه‏ای از این سیاست را که برای نجات امت انجام داده‏اند بشناسی به این گفته مولا ع فکر کن که به اصحاب خود می‏فرماید: اصحاب من بعد از من معاویه شما را وادار خواهد کرد که مرا دشنام دهید و از من برائت و بیزاری بجوئید، من به شما اجازه می‏دهم که در صورتی که تحت فشار قرار گرفتید مرا دشنام دهید زیرا آن دشنام‏های اجباری برای من موجب زکات است و برای شما موجب نجات. اما اجازه نمی‏دهم که در قلب خود از من بیزاری بجوئید زیرا من مولود فطرت الهی هستم و من در اسلام از همه گوی سبقت ربوده‏ام. در اینجا می‏بینیم آن حضرت ع به اصحاب خود اجازه می‏دهد که در صورت تحت فشار قرار گرفتن از طرف حکومت بنی‏امیه به زبان خود، مولا را دشنام دهند گرچه به قلب خود مولا را دوست دارند تا با این دشنام ظاهری از گرفتاری بدست طاغوت‏ها نجات پیدا کنند و این مصیبت را برای خود تزکیه می‏داند زیرا مردم اگر با امر معاویه مخالفت کنند کشته می‏شوند و اگر بدون اجازه مولای خود، مولا را دشنام دهند از دین خدا مرتدّ شده‏اند و داخل آتش جهنم خواهند شد. به این دلیل مولا ع پیشاپیش این اجازه را به آنها می‏دهد تا مبادا در آن وضعیت سخت و تحت فشار، محبت خود را به امامشان از دست بدهند و به راه دشمنی با مولای خود کشیده شوند. نمونه این مسأله در زمان رسول خدا ص اتفاق افتاد. عمار یاسر تحت فشار کافران قریش ناچار شد به رسول خدا دشنام دهد و بسیار متأثر بود از این کاری که کرده بود. خداوند آیه 109 سوره نحل را نازل کرد که : خدا به کسی که با اکراه و اجبار ایمان خود را کتمان می‏کند و قلبش مطمئن به ایمان است نظر رحمت دارد. این سیاست عجیب باعث شد که آنها گرچه با زبان خود اظهار دشمنی با علی ع می‏کردند ولی محبت علی ع را در قلب خود حفظ کردند و این سیاست متین و عجیب بشریت را در دنیا و آخرت نجات داده است.

در جمله بعد از این زیارت شریف، ائمه ع را وصف می‏کنیم که ارکان شهرها هستند. کلمه ارکان جمع رکن است و رکن به معنای ستون و اصل همه چیز است که آن چیز تکیه‏اش بر رکن خود است و براساس این تکیه و اعتماد رشد می‏کند تا به آنجا که باید برسد می‏رسد. مثلا ستون خانه ، چهارستون است که سقف خانه بر آن چهارستون قرار می‏گیرد، همچنین ستون درخت ، ریشه و روح درخت است که درخت بر اساس تکیه بر آن ریشه رشد می‏کند و بالا می‏رود، همچنین ستون انسان، سرمایه‏هایی است که به آن تکیه دارد و زندگی خود را با اعتماد به آن سرمایه‏ها اداره می‏کند. مثل سلامتی و ثروت‏ها و اموالی که خدا به او داده است. بنابراین هر چیزی رکن دارد که بر آن رکن تکیه می‏زند و رشد می‏کند. اینجا ما ائمه ع را به عنوان ارکان شهرها وصف می‏کنیم. کلمه بلاد جمع بلد به معنای شهر است. نهرهای کوچک و بزرگ که اگر کوچک باشد قریه و اگر بزرگ باشد بلد نامیده می‏شود. مسلما شهرهای بزرگ بستگی به اهل شهر دارد و اهل شهرهای بزرگ باعث عظمت و وسعت آن شهر شده‏اند. جمله معروف است که گفته‏اند حیات زمین به توسط انسان است. پس هیچ شهر و قریه‏ای بدون وجود انسان شهر و قریه نامیده نمی‏شود. ارزش هر شهری به خاطر انسان‏هایی است که در آن زندگی می‏کنند. بنابراین انسان رکن شهرها است و کلمه شهر و آبادی به واسطه افرادی است که در آن زندگی می‏کنند. درصورتی که انسانی نباشد شهر و بیابان یک معنا دارد . همانطورکه شهرنشینی به خاطر انسان دایر شده است، انسان هم با علم و دین انسان شناخته می‏شود. کسی که علم و دین داشته باشد و زندگی خود را بر مدار دین و علم بگرداند، به خدای عظیم ایمان داشته باشد، تقوای پروردگارش را رعایت کند، معصیت خدا نکند‏ و بندگان خدا را دوست داشته باشد، به آنها خدمت کند و در زندگی یاور آنها باشد او حقیقتا انسان است و در غیر اینصورت که فقط بخورد و بیاشامد و زندگی مادی و حیوانی داشته باشد بدون این که دین و علمی کسب کند او از جمله کسانی است که خداوند در کتاب خود می‏فرماید: آن گروه چهارپایانند بلکه گمراه‏تر و پست‏تر از حیوان. پس چنین انسانی در حقیقت حیوان است گرچه صورت انسانی داشته باشد. اکنون که دانستیم انسانیت با علم و دین تحقق پیدا می‏کند می‏فهمیم که ائمه ع ارکان دین هستند و اگر دین خدا توسط مرام و تربیت آنها به مردم رسیده و حیات دینی برای مردم بوجود آورده است، پس آنها ارکان آبادی زندگی بشر هستند. اگر بخواهیم انسان را به یک خانه تشبیه کنیم آن بزرگواران ع پایه‏های خانه هستند. یا اگر بخواهیم انسانیت را به درخت تشبیه کنیم نقش ائمه ع در این درخت انسانیت، روح و ریشه درخت است. اگر فرهنگ آنها و آثار آنها در مردم نبود هرگز کسی به رشد علمی و عقلی نمی‏رسید و در حدّ حیوانات و چهارپایان باقی می‏ماند. پس وقتی علم و دین، حیات انسان را تشکیل می‏دهد آنها اساس دین و حیات انسانی هستند. آنها چشمه‏های علم و حکمت و دریاهای علم و حکمت هستند که بشریت حیات دنیا و آخرت خود را مدیون آنها است. پس می‏توانیم بلاد را در انسان‏های متمدن بدانیم که آنها ع ارکان و اساس این بلاد هستند یا بگوییم انسان، زمین است و آنها کوه که این کوه‏ها لنگر زمین هستند.

در جمله بعد امام ع به ما می‏آموزد که آنها را با کلمه درهای ایمان و امین خدای رحمان وصف کنیم. در این جمله امام ع ایمان را به یک خانه تشبیه کرده که ائمه ع درهای این خانه هستند. می‏دانیم که اگر بخواهیم از خانه‏ای استفاده کنیم و وارد خانه‏ای شویم فقط از درب آن خانه می‏توان وارد شد و بهره‏مند شد. در اینجا ایمان را به قلعة محکم ولایت و حصار کلمة توحید وصل کرده‏اند همچنان که از امام و مولایمان علی ابن موسی الرضا روایت شده که ایشان از پدرانش و پدرانش از پدرانش از خداوند متعال نقل کرده‏اند که می‏فرماید: لااله الا الله، حصار من است. کسی که داخل این حصن و حصار من شد از عذاب من در امان است. روایت دیگری در این زمینه از ایشان روایت شده که فرمودند: ولایت علی ابن ابیطالب ع حصن و حصار من است هرکس داخل این حصار من شود از عذاب من در امان است. بنابراین ایمان ، حصار الهی و حرم امن خداوند است. کسی که داخل در این حرم شد از شرّ وسوسه‏ها و فریب‏کاری‏ها و دزدان و درندگان در امان است، دین و دنیای او تأمین می‏شود و در آخرت نیز با ایمان خود در امان از جهنم است. او را از طریق ایمانش به بهشت وارد می‏کنند و بدون حساب مشمول روزی‏های خداوند متعال می‏گردد.

لااله الا الله یک زمانی یک شعار اجتماعی و ظاهری است و یکبار حقیقت باطنی دارد که اخلاص داشته باش و تمام قلب و وجودت خالصانه برای خدا باشد. بنابراین ایمان، حصار ولایت است و حرم امن و امان خداوند می‏باشد. این حرم درهایی دارد که ائمه ع که همان درها هستند مثل جمله مشهور رسول خدا ص که می‏فرماید: من شهر علمم و علی ع درب آن شهر. هر کس بخواهد از شهر علم استفاده کند بایستی از درب آن شهر وارد شود. امام علی ابن موسی الرضا در حدیث مشهور یاد شده فرموده‏اند: که کلمه الااله الا الله شرط و شروطی دارد و من که امام شما هستم از شرایط محقق این کلمه هستم. بنابراین کسی که ائمه ع را نشناسد و ایمان به آنها نیاورد و از هدایت آنها استفاده نکند ممکن نیست مؤمن باشد و هرگز نمی‏تواند وارد حرم خدا شود پس چگونه امنیت و امانی برای او حاصل خواهد شد کسی که در گمراهی و گمراه شده بسر می‏برد. متاع عقل و دینش از دست او گرفته می‏شود فرموده‏اند: کسی که بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد به حالت جاهلیت مُرده است. در کتاب کافی از قول امام باقر ع روایتی نقل شده که راوی می‏گوید: من در کنار امام ع در مسجدالحرام ایستاده بودم و به حجاج نگاه می‏کردیم که چگونه در اطراف حجر الاسود ازدحام کرده بودند و استلام می‏کردند. امام ع فرمودند این‏ها که همان حجّ جاهلیت است پس حجّی که رسول خدا ص برای آنها آورد چه چیزی را اضافه کرده است؟ ازحضرت سؤال شد حجّ این‏ها چه اشکالی دارد و حجّ واقعی چگونه بایستی باشد؟ امام ع پاسخ دادند: مردم فقط مأمور به گردش و چرخش به دور خانه خدا نیستند بلکه مأمور هستند که نزد ما اهل بیت بیایند، ولایت خود را بر ما عرضه کنند و از ما حلال و حرام دین خود را بپرسند و دانش و معارف دین را از ما فراگیرند. در این روایت می‏بینیم امام ع برای حرم خداوند بابی در نظر دارد و آن را معرفی می‏کند تا مردم از آن باب به حرم الهی وارد شوند و این باب حرم همان اهل بیت ع هستند. حرم، خانه است و هیچ خانه‏ای جز با اهل خانه، خانه حساب نمی‏شود که این اهل خانه فقط و فقط چهارده معصوم ع هستند. شما می‏بینید تنها افرادی که مورد اعتماد هستند که اعتقاد به ولایت ایشان دارند و به آنها اقتداء می‏کنند و راه و روش زندگی خود را از آنها و هدایت آنها گرفته‏اند. چنین افرادی شرّ و نادانی و حماقت از وجودشان برطرف شده. احدی نیست که ایمان به آنها بیاورد الاّ این که انسانی رشد یافته و دارای علم و هدایت و عقل می‏شود و بر اساس هدایت آنها از جمله اولیاء خدا می‏شود، همچنین احدی از افرادی که اعتقاد به امامت آنها ندارند و ولایت آنها نپذیرفتند، پیدا نمی‏کنی که عاقل و بالغ باشد مگر این که حیوانی گمراه و گمراه‏تر است. افرادی که خود را مسلمان معرفی می‏کنند ولی ائمه ع را نمی‏شناسند با کافران فرقی ندارند، گرچه در ظاهر دین اسلام دارند ولی عملا خیانت و جنایت و نادانی و حماقت خود را درهر موقعیتی به نمایش می‏گذارند.

در جمله بعد می‏گوییم شما ائمه امین خدای رحمان هستید. کلمه اُمَناء جمع امین به این معنا است که خداوند متعال آنها را مورد اعتماد خود و امین خود بر دین و وحی خود قرار داده است که همه علوم و حکمت‏ها را در دین و وحی خود را به آنها سپرده است. کلمه امانت فقط در صورتی معنا پیدا می‏کند که ودیعه‏ای باشد و این ودیعه را به کسی بسپارند. پس شما در صورتی به دنبال یک شخص امین و مورد اعتماد می‏گردید که ودیعه‏ای داشته باشید و بخواهی آن را به کسی بسپاری. این را می‏دانیم که خیانت در امانت از مشخص‏ترین مفاسد است. چه بسیار دستوراتی از جانب پروردگار متعال به بار رسیده که ما را به حفظ امانت سفارش کرده است از جمله این که می‏فرماید: اِنَّ اللّهَ یَأمُرکُم اَن تُعدُّوالاَماناتِ إلی اَهلِها یا می‏فرماید: فإذا حَکَمتُم حَکمتُم بینَ النّاس ان تحکموا بالعدل. یعنی خداوند شما را امر می‏کند که امانت‏ها را به اهل آن ادا کنید و می‏فرماید: وقتی حکم می‏کنید بین مردم با عدالت حکم کنید.

امانت از کلمه اَمن گرفته شده که ضدّ کلمه خیانت است. کسی که در امانتی خیانت کند با این خیانت خود را نابود کرده است. پس باید در این جمله فکر کنیم و ببینیم خداوند متعال چه چیزی را به ائمه ع سپرده است و ودیعه الهی چیست که خداوند آنها را امین و مورد اعتماد دیعه‏های خود دانسته است. باید بدانیم اولین و مهمترین ودیعه خداوند متعال به ائمه ع همین امر حکومت وسرپرستی بندگان خدا است. خداوند متعال همه مردم را ودیعه‏های خود می‏داند که آنها را به ائمه ع سپرده است تا آنها را تربیت و آموزش بدهند و در راه‏های علم و حکمت آنها را رهبری کند تا لحظه‏ای که درهای بهشت را به روی آنها بگشاید و آنها را طوری رهبری کند که از گرفتاری‏های دنیا و آخرت محافظت نماید. بنابراین هرچه مربوط به انسان می‏شود خداوند متعال همه را نزد این چهارده معصوم به امانت سپرده است. نفوس انسان‏ها و ناموس آنها، آبروی آدم‏ها و مال و اموال آنها و تمام روزی‏هایی که خدا در دنیا و آخرت برای مردم مقدر کرده است به امانت نزد آنها سپرده شده. انسان‏ها عیال خدا هستند و خداوند متعال برای اهل و عیال خود ، مدیران و سرپرستانی معین کرده است که این سرپرستان و مدیران، ائمه اطهار ع هستند. به خوبی مشاهده می‏شود که آن بزرگواران در مقام امامت و پیشوایی خود ذره‏ای خیانت به کسی نکرده‏اند و آنچه را که خداوند متعال بدست آنها سپرده است از مال و ثروت و دین و دنیا و تعلیم و تربیت و هرچه که قوام زندگی انسان‏ها به آن بستگی دارد همه را به تمام و کمال بدست گرفته و مدیریت کرده‏اند. احدی از افراد بشر نبوده که به آنها اقتداء کند و دست به دامن آنها بزند و آنها او را به سوی بهشت و رحمت و مغفرت هدایت نکرده باشند، و از آن طرف از افراد بشر نبوده که به آنها پشت کند و از راه صحیح گمراه نشده باشد.

از جمله چیزهایی که خداوند متعال به آنها سپرده است علم و حکمت‏هایی است که خداوند متعال به تمام پیامبران و صالحان و پرهیزکاران از آدم تا خاتم و تا قیام قائم نازل کرده است و همه آنها را به این چهارده معصوم ع سپرده است. این ودیعه‏های گرانبها که خداوند به تمام پیامبران خود یک به یک وحی کرده است همه در نزد ائمه اطهار ع است زیرا علم و حکمت با ارزش‏ترین سرمایه‏ای است که زندگی بشر را ارزش می‏بخشد و به آن دوام و قوام می‏دهد. در علم و دانش‏ها اگر خیانت بشود ضربه بزرگی به بشریت وارد می‏شود و این علم و دانش به صورت‏های مختلفی ممکن است موجب گرفتاری بشر شود. خیانت در علم از راه‏های مختلفی صورت می‏گیرد:

اول این که علم را از کسی بیاموزیم که لیاقت و اهلیت معلمی ندارد. این شخص خائن، علم را از اولیاء خدا فرامی‏گیرد و همان علم را وسیله می‏کند تا مردم را گمراه کند، این روش شیاطین است. خداوند متعال این افراد خائن را به علم دزدی و گوش کشی متهم می‏کند و می‏فرماید: إلاّ من خِطفِه الخطفه فَأتبَعَهُ شهاب ثاقب. یعنی افرادی که گوش به علم ائمه ع و پیامبران می‏دهند و می‏خواهند علم دزدی کنند ما شهابی سوزاننده و رسوا کننده بسوی او می‏فرستیم.

این را بدانید که اگر ائمه ع همه آنچه را که از خدا فراگرفته‏اند به شیاطین بیاموزند آن شیاطین و سروران آنها با آن علوم، بندگان خدا را گمراه می‏کنند، همانطور که خود به هلاکت افتاده‏اند مردم را هم هلاک می‏کنند. ائمه ع بسیاری از ودیعه‏های علم و حکمت را پنهان داشته‏اند و اَسرار علم را به طاغوت‏ها و شیطان‏ها فاش نکرده‏اند به این ترتیب و به این دلائل خداوند متعال آنها را امین علم و حکمت خود دانسته است. هرکس در تاریخ بشر ادعای امامت و ولایت از جانب خداوند متعال داشته و با جهل و نادانی خود مدعی دانشمند بودن کرده است ائمه ع مانند ستارگان درخشان و شهاب ثاقب بسوی آنها رفته و مانند تیری به قلب آنها نشسته و آنها را رسوا کرده‏اند و ادعای نابجای آنها را باطل نموده و نادانی و بی‏مایگی آنها را ظاهر کرده و از امت اسلام و مسلمانان اخراج کرده‏اند. پس آنها و علم و دانش آنها همان شهاب ثاقب است که شیاطین را از حوزة تعلیم و تربیت طرد نموده و برای آنها بهره‏ای جز عذاب دائمی باقی نمانده است. پس آنها اُمَنای خدای رحمان هستند. آنها علم الهی را به کسانی که لیاقت نداشته باشند نیاموخته‏اند. از بهترین و دیعه‏هایی که خداوند متعال به آنها سپرده است عزّت و آبروی مردم است که این عزّت و آبرو موجب ارزشمندی دین و دنیای انسان‏ها است. اگر عزّت و آبروی مردم حفظ نشود ، ذلّت و پستی در نظر دیگران خواهند داشت و این عزّت و آبرو با ارزش‏های دینی به دست می‏آید. ائمه ع با اصرار و جدّیت تمام مقام انبیاء الهی و آبروی اجتماعی و عزت و اعتبار آنها را نزد مردم حفظ کرده‏اند. در طول تاریخ می‏بینیم که کافران بدکار به پیامبران الهی انواع تهمت‏ها را وارد کرده‏اند. آنها را به گناهان بزرگی مثل زناء و سرقت و پرستش بت‏ها و گناهان دیگری که خودشان مرتکب شده بودند متهم کردند تا با این اتّهامات شخصیت و اعتبار پیامبران را از بین ببرند، سپس آنها را به قتل رسانده‏اند. بنی اسرائیل عیسی ابن مریم را متهم کردند که زنازاده است و مریم پاکدامن را با تهمتی بزرگ متهم کردند. خداوند متعال از این اتهامات پرده برمی‏دارد و در کتاب خود می‏فرماید: خدا آنها را به سبب کفرشان و اتهام بزرگی که به مریم س زدند نابود می‏کند.

اما می‏بینیم که ائمه ع ، انبیاء و مرسلین را با بهترین صفات و توصیفات وصف نموده‏اند و همه اتهاماتی که کافران بدکار به آنها نسبت داده‏اند از چهرة پاک آنها نفی کرده و هرگونه گناه و معصیت را از وجود آن نیکوکاران برطرف کرده‏اند. پس ایشان در وظیفه حفاظتی خود که از کیان انبیاء و مقام و فضائل انبیاء داشته‏اند بهترین اُمَناء هستند همچنین از باارزش‏ترین ودیعه‏های الهی که به آنها سپرده شده معارف الهی و ربوبی است. خداوند متعال خودش را به آنها معرفی کرده است و ایشان هم خدا را همانطور که حقیقت ذات خداوند است شناخته‏اند و با این معرفت هر صفتی را که لایق شأن خداوند متعال نباشد از ذات خداوند متعال دور کرده‏اند، و خدا را در ربوبیّت و الوهیّتش چنان تعریف و وصف کرده‏اند که حقیقتا خدا آنچنان است، و ذات پاک او را از هر گونه شباهت ذاتی و جنسی با خلایق منزه دانسته‏اند. پس حقیقتا ایشان اُمَنای خدای رحمان هستند.

در جمله بعد ائمه را وصف می‏کنند به این کلمه که آنها سُلالة پیامبران و عترت برگزیده خدای ربّ العالمین هستند. سلاله و سلول به معنای چیزی است که همة اشیاء از آن سلول رشد می‏کنند، و هرچیز از سلول مخصوص به خود لحظه به لحظه جان می‏گیرد و رشد می‏کند که به آن تولید مثل می‏گویند. هر سلولی مثل و مانند خود را تولید می‏کند و آن تولیدات خود را رشد می‏دهد. این سلول‏سازی ادامه دارد تا به کمال خود برسد. تمامی این سلول‏ها که بوجود آمده و تکثیر شده‏اند از یک جنس و یک حقیقت هستند. دانشمندان طبّ در تشریح موجودات، بدن موجودات را توضیح داده‏اند به این ترتیب که گوشت بدن موجودات زنده را در تجزیه به سلول‏ها رسانده‏اند، که این سلول‏ها واحدهای ابتدایی ایجاد هر موجودی هستند که از همان سلول‏های ابتدایی این موجودات رشد کرده و تولید مثل نموده‏اند. می‏گویند تمام سلول‏های یک موجود از واحدهای اولیه بوجود آمده است که ترکیب شده و اجتماع سلولی تشکیل داده‏اند تا به صورت گوشت و عروق و اعصاب درآمده‏اند. می‏گویند هر جزئی از این واحدهای ابتدایی مثل و مانند خود را در طول حرکت تکاملی خود تولید می‏کند و آن سلول‏هایی تولید شده مثل و مانند خود را در عرض بدن تولید می‏کنند و به این ترتیب رشد و نموّ سلولی در طول و عرض بدن جاندار انجام می‏گیرد تا یک موجود از نظر گوشت و استخوان و عروق و اعصاب، کامل شود. به این ترتیب بدن انسان و حیوان و سایر جانداران رشد می‏کند. بنابراین کلمة سلول یا سلاله اشاره به واحدهای اولیه‏ای می‏کند که همگی از یک جنس هستند و هریک از این واحدهای اولیه مثل و مانند خود را تولید می‏کند و وقتی اجتماع سلولی واقع شد، درختان و بدن‏ها به صورت‏های کامل نمایش پیدا می‏کنند. نوع انسان هم به همین ترتیب با تولید مثل و تکثیر سلولی رشد می‏کند و اضافه می‏شود. هر انسانی مثل خود، دختران و پسرانی را تولید می‏کند تا این که درخت وجود انسانی، شاخه‏هایش مرتفع شود و کامل گردد. به این ترتیب خداوند در کتاب خود درخت انسانیت را وصف می‏کند و می‏فرماید: درختی است که اصل آن ثابت و شاخه‏هایش به آسمان کشیده است. همچنین درخت نبوت و وجود انبیاء بزرگوار الهی که با تولید مثل رشد کرده و تکثیر می‏شود. هر پیامبری مانند خود تولید می‏کند و هر ولیّی‏ای از اولیاء خدا ولیّ دیگری مانند خود تا این که درخت نبوت و خاندان نبوت انبیاء رشد کرده و کامل می‏شود که خداوند متعال می‏فرماید: این درختی که اصل آن ثابت و شاخه‏هایش به آسمان بالا می‏رود میوه‏های گوارای خود را هر زمان به اذن پروردگارش تحویل جامعه می‏دهد. اولین پیامبر آدم ابوالبشر ع فرزندی مانند هِبه الله که به او شیث می‏گفتند بوجود آورد و باز شیث هِبه الله پیامبری مثل خودش بنام ادریس متولد کرد همچنین ادامه داشته و دارد. از نسل انبیاء الهی نوح و بعد از پیامبران بعد از او تا ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و باز بعد از آنها موسی و عیسی تا وقتی این درخت نبوت به خاتم انبیاء محمد مصطفی ص کامل شد و باز این درخت نبوت رشد کرد و روئید و تولید مثل کرد و جانشینان رسول خدا ص علی مرتضی ع و حسن و حسین ع تا خاتم اوصیاء امام دوازدهم و باز این درخت نبوت علماء و حکماء و مؤمنین و مؤمنات را بوجود آورد، این رشد و نموّ ادامه دارد تا وقتی قائم آل محمد ص قیام کند و ثمرات این درخت را که عدالت و علم و حکمت و بهشت و تمام وعده‏هایی که خدا به بندگانش داده است نعمت‏های ظاهری و باطنی همة این ثمرات را به بشریت تقدیم کند و این نعمت‏هایی گوارا با قیام آن حضرت که فاتح زندگی آخرت است آغاز شده و درهای بهشت بوسیله ایشان باز می‏شود و همه خواهش‏های انسان‏ها مستجاب خواهد شد که ما در دعاهای ائمه ع می‏خوانیم و می‏خواهیم که خدایا به وسیله آن حضرت درهای استجابت دعا را باز کن. پس آنها سُلالة پیامبران هستند یا بگوییم که آن بزرگواران شاخه‏های درخت نبوت و انبیاء هستند.

(دفتر دوم ) در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم که عترت پیغمبر برگزیدة خداوند متعال هستند. کلمه خیره که به معنای برگزیده است در این جمله اشاره به رسول خدا ص و سایر پیامبران می‏کند.

اما کلمة عترت به معنای چیزی است که انسان به وسیله آن چیز به صورت هدیه و تقدیم، تحفه خود را به معبود خود نزدیک می‏کند. با کلمه قربان و قربانی هم معرفی می‏شوند. پس کلمه قربان و عترت و عُترید هم معنا هستند. این کلمات به معنی هدیه است که انسان را به پروردگارش هدایت و نزدیک می‏کند. انبیاء الهی همگی قربانی‏هایی به درگاه خداوند متعال تقدیم کردند که با این قربانی مقرب درگاه الهی شوند. این قربانی گرچه گوسفندی و گاوی بود که باعث تقرب انسان به پروردگارش شده است. بنابراین هرچه به عنوان هدیه به پروردگار خود تقدیم کنی و بخواهی به خدای خود به این ترتیب به پروردگارت تقرب جویی و هرچه مردم برای تقرب به درگاه خدا تقدیم کنند همة این‏ها عترت نامیده می‏شود. عترت و عُتیره رسول خدا ص و ائمه اطهار ع هستند. آنها کسانی هستند که رسول خدا ص به وسیله آنها به درگاه خدا تقرّب جسته است و مردم نیز بوسیله آنها به خدا تقرّب می‏جویند. پس معرفت ائمه ع بهترین قربانی است که انسان عارف به آن وسیله به خدای خود تقرّب پیدا می‏کند. هرکس که آنها را بشناسد و دین آنها را اقامه کند و یاد آنها را زنده کند و علم و دانش آنها را انتشار دهد با این اقامة حق، به پروردگار خود تقرّب پیدا کرده و هیچ کس به سوی خدای متعال تقرّبی ندارد مگر به وسیله آنها، زیرا آنها سبیل و راه به سوی خدا هستند. مسافر بسوی مقصد خود نزدیک نخواهد شد مگر در راه درستی که در آن راه حرکت کند. همچنین انسان مسافری که به سوی پروردگارش تعالی هجرت می‏کند قدم به قدم احتیاج به راهی دارد که او را به منتها و مقصد نزدیک کند همچنان که خدای تعالی می‏فرماید: اِنَّ إلی رَبِّکَ المنتهی. بنابراین ائمه ع سبیل هستند یعنی راه‏هایی که انسان‏های وابسته به خود را به سوی خدای تعالی پیش می‏برند که در این زیارت جامعه هم در وصف آنها می‏خوانیم که شما راه‏های اعظم و صراط اَقوم هستید. همانطور که مثل زدیم مسافری که می‏خواهد سالم و راحت به مقصد برسد، راه درستی را باید انتخاب کند. مؤمن و مؤمنه‏ای هم که مقصدش رسیدن به خداوند متعال است راهی بهتر از عترت رسول خدا ص پیدا نخواهد کرد،‌ پس آن بزرگواران، عترتِ رسول ص هستند. خداوند آنها را پیشوای مردم قرار داده و رسول خدا ص آنها را به مردم معرفی کرده است و آنها وسیله تقرب بین ما و پروردگار ما هستند.

در جملات بعد آن بزرگواران را وصف می‏کنیم به این کلمات که شما ائمة هدایت و چراغ‏های روشن در تاریکی هستید، شما پرچم‏های تقوا و صاحبان عقل و دانش و بینش و کهفِ بندگان خدا هستید، شما وارثان انبیاء و مَثَلِ اعلی و دعوت حسنای خداوند و حجّت‏های خدا بر اهل دنیا و آخرت هستید. در این جملات ائمه ع خود را معرفی می‏کنند که شأن آنها در هدایت مردم چیست. می‏فرمایند: آنها ائمة هدی هستند.

ائمه جمع کلمه اِمام است و اِمام و اَمام و اُم و اُمّت کلماتی از یک خانواده و از نظر معنا به هم نزدیک هستند. همة این کلمات از مصدر اُمّ گرفته شده است که به معنای مقصد است. مقصدی که برای ایجاد حرکت‏های تکاملی ،‌ اصل و اساس است.

کلمة اَمام به معنی میدان حرکت است یعنی فضایی که در مقابل مسافر قرار دارد و مسافر در آن میدان و فضا حرکت می‏کند تا به مقصد برسد.

کلمة اِمام به معنای این است که شخصی در پیش روی انسان حرکت کند و در این میدان و فضای وسیع، جلو جلو پیش برود و مردم به او اقتدا کنند و از قدم‏های او تبعیت کنند تا به مقصد برسند.

کلمة اُمّت به جمعی از مردم اشاره می‏کند که تصمیم دارند به اتفاق هم راه و روشی را برای رسیدن به پروردگارشان انتخاب کنند و به هدف‏هایی نائل شوند که خداوند متعال به آنها دستور داده که به آن برسند.

کلمة اُمّ در این مورد همان مقصد است. مقصدی که انگیزة حرکتِ مردم به سوی خودش هست و مردم را بسوی خود جذب می‏کند.

وقتی ما این حرکات را حرکات تکاملی بدانیم و مهاجرت انسان را از جهل به سوی علم و حکمت بدانیم، می‏دانیم که بوسیله علم و حکمت به نعمت‎‏های خدا در دنیا و آخرت نائل می‏شویم. مسلما احتیاج خود را به معلّمی که از او بیاموزیم و هدایتگری که ما را هدایت کند، درک می‏کنیم. اینجا است که خداوند متعال این انسان‏های کامل را اِمام و هدایتگر هدایت خواهان قرار داده است. پس ایشان واقعا ائمه هدی هستند و چراغ‏های روشن در تاریکی‏ها.

کلمة دُجی به معنای ظلمت است. در راه هجرت و سلوک به سوی خداوند متعال مسلما راه، ‌تاریک است و این نقاط تاریک ، جهل انسان به موارد صلاح و فسادش است که نمی‏داند چگونه این راه را به سوی رضوان خداوند متعال طی کند. ائمه اطهار ع چراغ‏های نورانی در این مسیر ظلمانی جهل هستند. خداوند متعال هم در کتاب خود آنها را با کلمة مصباح معرفی کرده است که در آیة نور می‏فرماید: مَثَلِ نور خدا چراغی است که در آن چراغ، مِصباح است. منظور از نورِ خدا در این آیه، هدایت خداوند است. اینطور نیست که خداوند نوری مثل نور خورشید و ستارگان باشد بلکه خداوند متعال هدایتگری افرادی است که می‏خواهند هدایت شوند و عالِم و معلّم است برای کسانی که می‏خواهند از او دانش بیاموزند. ائمه اطهار ع مصداق کامل روشنِ آشکاری برای هدایت خداوند هستند. پس آنها مصابیح هستند که به وسیله آنها تاریکی جهل برطرف می‏شود.

در جملة بعد در وصف آنها می‏گوییم که آنها پرچم‏های تقوا هستند.

اَعلام جمع عَلَم است و عَلَم چیزی است که در راه نصب می‏شود تا مقصد را مشخص کند. این عَلَم‏ها برای مهاجرینی که در مسافرت بسوی مقصد حرکت می‏کنند علامت‏های خوبی است که آنها را بیشتر ببینند و راه را گم نکنند. تقوا و حرکت هم یک راه است که در این راه، مسافران احتیاج به این عَلَم ها و نشانه‏ها و پرچم‏ها دارند که در راه مسافرت نصب شده باشد. ائمه اطهار ع بلندترین و واضح‏ترین پرچم‏ها هستند.

کسانی که بخواهند چگونگی تقوا را بیاموزند و تقوایشان کامل شود لازم است به آنها نظر کنند و راه و روش تقوا را از آنها بیاموزند و به آنها اقتدا کنند.

در جمله بعد آنها را با این کلمه وصف می‏کنیم که شما صاحبان عقل هستید.

ذوی النُّهی کلمه نُهی جمع کلمة نُهی است که از مصدر نهی گرفته شده است به معنای عقل یا لوازم عقل. کسی که دارای لبّ و عقل است نفس خود را از وسوسه‏ها و لغزش‏ها نهی می‏کند و نفس خود را تسلیم اوامر و نواهی خداوند می‏کند. ائمه ع یکچنین شخصیت‏هایی هستند که نفس خود را در گِرو اطاعت خدا نهاده‏اند و خود را از هرچیز موجب هلاکت و لغزش می‏شود و پستی نفس بوجود می‏آورد نهی کرده‏اند و بازداشته‏اند تا این که گویا عقل کامل و لبّ شامل هستند.

از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند: من شیطان نفسم را به دست خود تسلیم نمودم. شیطان نفس آن حضرت همان نفس امّاره بالسّوء است. حضرت رسول ص نفس خود را تسلیم و مطیع و پیرو اوامر خدا قرار داده است، بنابراین ائمه ع اولی النُّهی هستند به معنای عقل و درایت. نفس انسان در حرکات تکاملی خود و در راه سلوک به خداوند متعال دو شأن متفاوت دارد. در یکی از این دو شأن با کلمة نُهی وصف می‏شود که از مصدر نهی گرفته شده و در شأن دیگر به لبّ و هِجی وصل می‏شود. وقتی انسان را با کلمة ذوی النُّهی وصف می‏کنیم یعنی او نفس خود را از هرچه مایة هلاکت و پستی می‏شود باز داشته است و با این بازداشتن عقل و حکمت را کسب کرده است و موانع عقل و حکمت را برطرف کرده است. مثلا نفس خود را از شرابخواری و دروغ و سرقت بازداشته و در مقابل، عقل و حکمت بدست آورده است. زیرا فساد شرابخواری و دروغ را فهمیده و این علم باعث نجات او از مهلکه‏ها شده است. آنگاه خود را به طاعت خدا واداشته و نماز خوانده و زکات داده، امر به معروف کرده و به همة واجبات و مستحبّات خدا عمل کرده است و با هر عملی چه واجب و چه مستحبّ عقل و دانشی کسب کرده و با این عقل و دانش، خیر و برکت عمل به واجبات و شرّ و فساد عمل به حرام‏ها را دانسته است. به این ترتیب دارای عقل کامل و سلیم شده است که هیچ گرفتاری و هلاکتی به او نمی‏رسد. از آنجا که او واجباتی را انجام داده و مصلحت این واجب و مستحبّ را فهمیده به کلمة ذوی الهجی وصف می‏شود و از آنجا که عقل و علم نسبت به مفاسد محرّمات و مکروهات پیدا کرده به کلمة اولی النُّهی وصف می‏شود و از آنجا که عقل و درایت او ذاتی وجودش شده به او صاحب لبّ و لباب گفته می‏شود. ائمه اطهار ع این چنین هستند. ائمه اطهار ع هر مَفسده‏ای را که در محرّمات و مکروهات هست را می‏شناسند و خود را از اِرتکاب این اعمال باز می‏دارند، همچنین مصلحت و فایدة اعمال مستحبّ را می‎شناسند و خود را بر تمام اعمال وادار می‏کنند ،‌ به همین دلیل است که خداوند متعال آنها را کهفِ انسان‏ها قرار داده است ، برای کلّ اهل عالَم آنها پناهگاه کاملی هستند. مردم مثل مسافرانی هستند که در بیابان زندگی حالت حیرت و گم گشتگی دارند. در این حالت حیرت در معرض گرفتاری‏های مُهلک هستند و از آن طرف حملة درندگان و ظالمان ستمگر آنها را تهدید می‏کند. در این حال انسان حالتی مثل اصحاب کهف دارد که از جبّاران و ستمگران زمان خود ناچار است بگریزد و جز لطف خدا پناهگاهی ندارد. از خداوند درخواست می‏کنند او را از شرّ ظالمان حفظ کند و نجات دهد. در این حال خداوند غار کهفی را در کوه به آنها نشان می‏دهد و به آنها می‏گوید به این پناه کهف بروید تا پروردگارتان رحمت خود را بر شما بگستراند و امور زندگی شما را به رِفق و مُدارا اداره کند. این مردمی که دست به دعا برداشته‏اند به آن کهف پناه می‏برند و در حمایت و حفاظت خداوند قرار می‏گیرند. شما همة مردم را در میدان زندگی مثل اصحاب کهف ببینید که شیاطین آنها را محاصره کرده‏اند. بدترین شیطان، نفس امّاره انسان است. انسان‏ها در این زندگی پر از بلا و مصیبت قرار گرفته‏اند. از یک طرف نفس امّاره ، آنها را به کارهای ناشایست وادار می‏کند و از طرفی دیگر کافران بدکار و ظالم بر آنها حکمرانی می‏کنند و آنها را به بردگی و استخدام خود درمی‏آورند. تحت تأثیر این دو شیطان، مصیبت‏ها و سختی‏های بیشمار در زندگی انسان‏ها پیش می‏آید. در این حال خداوند متعال به آنها کهفی را نشان می‏دهد و به آنها راهنمایی می‏کند که از دایرة این بیابان پُر مصیبت و بلا به آن کهف فرار کنند و پناهنده به آن شوند. با این توصیف، بهترین کهف ولایت علی ع و ائمه معصوم هستند. کسی که هدایت از آنها بجوید و به آنها اقتداء کند از این هلاکت‏ها نجات پیدا می‏کند و کسی که بی‏اعتنایی کند مسلما در این مصیبت‏ها غرق می‏شود.

در جمله بعد آنها را به این وصف خطاب می‏کنیم که شما وارثان پیامبران و نمونة اعلای خداوند هستید. ائمه ع تمام آنچه را که خداوند متعال به پیامبرانش آموخته که شامل علوم و حکمت‏ها و هدایت و نبوت است همه را به ارث برده‏اند. خداوند متعال جمیع آنچه را که به پیامبرانش از آدم تا ظهور خاتم پیامبران آموخته است در وجود محمد مصطفی ص جمع آوری کرده است، بلکه آنچه را که به هیچ یک از انبیاء و مُرسلین نداده به محمد مصطفی ص داده است. علم و دین را در وجود ایشان کامل کرده است و همه آنچه که هست و آنچه که بوده و خواهد بود و تا روز قیامت و تا ابدیت خلق خواهد کرد به ایشان آموخته است و محمد ص هر آنچه را که خدا به او داده است به علی ع تحویل داده است و علی ع وارث تمام علم و حکمت محمد ص است. همچنین ائمه اطهار ع یکی پس از دیگری تا امام دوازدهم تمام این علم و حکمت را به ارث برده‏اند. به این ترتیب آنها وارثان تمام انبیاء هستند همچنین نمونة اعلای خداوند متعال هستند.

کلمة مثل به چیزی اشاره می‏کند که چیز دیگری را به نمایش می‏گذارد و آن را می‏شناساند. مسلما حقایق و موجوداتی که غیب هستند از طریق مثَل معرفی می‏شوند. لازم است برای شناختن آنها به مثل‏هایی توجه کنیم. خداوند متعال برای معرفی علم و حکمت و قدرت و عظمت خود، مثل‏هایی معرفی کرده است. می‏فرماید: مثل نور خدا مثل یک چراغ است که در این چراغ فتیله است . ( آیه35 سوره نور). هرچیزی یا هر شخصی که در عالَم بوجود آمده مثلی است که قدرت و عظمت و علم و حکمت خدا را برای انسان به نمایش می‏گذارد.

اما این چهارده معصوم ع مثل اعلای خداوند متعال هستند. خداوند متعال وقتی بخواهد با همة جلال و عظمت و علم و حکمتش معرفی شود آنها را به نمایش می‏گذارد و هیچ کس از انسان‏ها از اولین فرد بشر تا آخرین آنها با این چهارده‏ معصوم ع موازنه و مماثله ندارند و مساوی آنها قرار نمی‏گیرند. این جمله را که آنها مثل اعلای خدا هستند از کتاب خدا در سوره نور آیه نور می‏توان دریافت کرد که خداوند خود می‏فرماید: مثل نور خدا مثل چراغی است که در آن مصباح است و آن مصباح در لوله شیشه‏ای قرار دارد و تا آخر آیه ...

در این آیات، خداوند متعال خود را به عنوان نور آسمان‏ها معرفی و وصف می‏کند. نور آسمان‏ها یعنی هدایتگر آموزندة الهام کننده برای اهل آسمان‏ها و زمین، و این چهارده معصوم به عنوان مشکات و مصباح و زجاجه و شجره مبارکه نامیده شده‏اند که مَثَل‏های نور خداوند متعال هستند. هرکسی بخواهد پروردگار خود را به نورانیت و علم و حکمت بشناسد لازم است به این چراغ‏ها و ستارگان و خورشیدها مراجعه کند. همه جا کلمات مِشکات و مِصباح، تفسیر به ائمه اطهار ع شده است بنابراین آنها مَثََل اعلای خداوند متعال هستند. این دعوت حسنا چقدر کلمه زیبایی است یعنی آنها ما را به سمتی دعوت می‏کنند که وقتی آنجا برسیم از هلاکت و گرفتاری نجات پیدا می‏کنیم و به تمام درجات علم و حکمت و مقام و عزّت نائل خواهیم شد. ائمه اطهار ع در دعوت‏های خود ما را به مسیری دعوت کرده‏اند و این مسیر را طوری برای ما واضح و روشن بیان کرده‏اند که همه جا با سلام و سلامتی روبرو باشیم، در این مسیر از هرگونه ظلمت و جهل و تاریکی هجرت کرده و به سوی نور و سعادت و روشنایی وارد می‏شویم. به هرجایگاهی برسیم و در هرمرحله‏ای از این سفر به نور و هدایتی و موقعیتی بهتر و برتر از مرحله قبل نائل می‏شویم زیرا انسان برای حرکت بسوی پروردگارش احتیاج به علم و معرفت دارد که بتواند سالک به سوی خدا باشد. بنابراین دعوت آنها بهترین دعوت و دعوت حُسنای خدا است.

در جمله بعد می‏گوییم شما حجّت‏های خداوند متعال بر اهل دنیا و آخرت هستید. کلمه حجج جمع حجّت است یعنی علم و حکمتی که دانش آموزان را بسوی اهداف عالیه علم و حکمت و درجات بهشت راهبری و راهنمایی می‏کند. خداوند متعال آنها را حجت خود بر همه خلایق در دنیا و آخرت قرار داده است. در دوره زندگی دنیا آنها را با علم و حکمت و هدایت و عصمت به سوی مردم فرستاده و به این ترتیب بهترین حجت خدا از علم و حکمت هستند. در هر موردی که ما بخواهیم از کسی تبعیت کنیم آنها بهترین مطبع ما هستند و حق ما را در این تابعیت به ما می‏رسانند. بهترین کسانی که برای اهل دنیا در زندگی دنیا الگو معلم هستند و در آخرت پادشاهان و سردمداران زندگی آخرت هستند و در حکومت آنها خداوند متعال هرگونه مصیبت و بلا و بیماری و سختی را از زندگی مردم برطرف می‏کند پس آنها پادشاهانی هستند که خدا آنها را برگزیده و صاحب مُلک عظیم آخرت خواهند بود. همگی خلایق که از دنیا رفته‏اند و آرزوی یکچنان سلطنتی داشته‏اند خداوند آنها را به زندگی برمی‏گرداند و زیر سایة دولت و سلطنت آنها به آرزوهای خود می‏رسند. امام حسین ع روز عاشورا به اصحاب خود مژده می‏دهد که اصحاب من به خدا قسم این‏ها ما را می‏کُشند و ما موفق به دیدار جدّمان رسول خدا ص خواهیم شد و نزد ایشان خواهیم ماند تا هروقت خدا بخواهد، و آنگاه که قیامت فرارسد من اولین کسی هستم که از زمین خارج می‏شوم و همزمان با خروج من، امیرالمؤمنین ع خارج می‏شود و همزمان با خروج ما قیام قائم ما اهل بیت ع واقع خواهد شد. آنگاه نوبت شیعیان ما می‏رسد که برای هریک از شیعیان ما فرشته‏ای مأمور است که او را از قبر خارج کند، گرد و غبار پیری را از سر و رویش پاک کند و مقام و همسران بهشتی را به او نشان دهد. سپس تمام زمین، زنده خواهد شد و هیچ کس بر کرة زمین نخواهد ماند که زمین‏گیر باشد و مبتلا به مصیبتی باشد مگر این که خداوند متعال به برکت ما اهل بیت ع مصیبت و بلا را از او برمی‏دارد.

در این جملات امام حسین ع از غیب و آینده‏ها خبر می‏دهد و می‏فرماید: آنها سلاطین و پادشاهان اهل عالَم خواهند بود در آخرت، همانطور که امامان و پیشوایان ما در زندگی دنیا بوده‏اند. بنابراین طبق این دلائل آنها حجّت‏های خداوند متعال بر اهل دنیا و آخرت هستند.

در جملات بعد به آنها سلام می‏گوییم. به این ترتیب که می‏گوییم سلام بر جایگاه معرفت خداوند متعال و مسکن‏های برکت خدا و معدن‏های حکمت خدا و محافظان سرّ خدا تا آخرین فراز.

کلمه مُحال جمع محل است که به معنای مکان حلول می‏باشد. به این معنی که معرفت خدا در شما حلول می‏کند. معرفت خدا غیر از علم به خداوند متعال است. علم به خداوند این است که از راه آثار و آیات دلیل و استدلال بدانی که خداوند متعال هست، همانطور که همة‌ موجودات هستند و شکّی نداشته باشی که خداوند متعال هست و وجودش دائمی و ثابت است.

اما معرفت وقتی حاصل می‏شود که چیزی را از خودِ خدا بطلبی و خداوند جواب خواهش تو را بدهد، بدین صورت که یا از او چیزی بخواهی و در برابر سؤال تو جوابی به تو بدهد یا اثر و نشانه‏ای در خواب یا بیداری از او ببینی و بدانی که این اثر از خداوند است، به طوری که گویا خدا را می‏بینی و او را یافته‏ای. معرفت حالتی است که بین تو و خداوند متعال حاصل می‏شود . از مسیر آیات و نشانه‏های خاص مثل رؤیای صادقه یا نجات از یک خطر و ضرری حتمی، و شفای یک بیماری به طوری که بدانی که فقط خدا بوده که به اراده خود تو را شفا داده است و یا خواهشی از خواهش‏های تو را اجابت کرده است. همچنین معرفت به نیروی عقل و قدرت عقلانی انسان حاصل می‏شود. انسانی که با سه دلیل صنایع خداوند را می‏شناسد و علت‏های چهارگانه حکمت را کشف می‏کند، انسانی که می‏فهمد هر چیزی چرا خلق شده و با چه مصالحی خلق شده ، چگونه خلق شده است و از طریق کشف این سه علت به صنایع خداوند عارف و بصیر می‏شود که آنگاه به صانع این صنعت‏ها عارف و بصیر می‏شود و معرفتی بین او و پروردگارش بوجود می‏آید که این معرفت توسط نور ایمان حاصل می‏شود و این نور ایمان را خدا بر او افاضه می‏کند. وقتی این نور ایمان به قلب کسی تعلق گرفت نور عقل را هم تقویت می‏کند و آنگاه می‏فهمد که دلیل خلقت او چه بوده است ، می‏فهمد که برای اطاعت از خدای خود خلق شده است و از خدای خود یاری می‏طلبد تا دست او را بگیرد و او را به شاگردی خود بپذیرد و به او بیاموزد و او را فقیه و آشنا به حقایق نماید.

کسی که عارف به خدا شود در همه امور زندگی و حالات و حوادث، خود را با خدا روبرو می‏بیند و احساس ملاقات با خدا در وجود او پیدا می‏شود. هنگامی که بیمار شود می‏داند که فقط خداوند است که اجازه داده او مریض شود و می‏فهمد که چرا این اجازه را داده است ، چگونگی بیمار شدن خود را می‏فهمد و می‏داند که چگونه به اراده خداوند حتما بیماری او شفا پیدا می‏کند. پس در این بیماری صددرصد به پناه خدا می‏رود درحالی که مطمئن است که خداوند طبیب بیماری او است و بالاتر از هر طبیبی است. خداوند بالاتر از هر معالجی است و مداوای خداوند بالاتر از مداوای هر دوا و دارویی است. پس کسی که عارف به خداوند متعال است برای دفع ضررها و جلب منفعت‏ها به خود و امثال خود توجه نمی‏کند، توجه او فقط و فقط به خداوند متعال است، از یک طرف به پناه خدا می‏رود که از هر شرّ و آفت و بیماری او را محافظت کند، برای کسب هر خیر و منفعتی از خدا تقاضا و تمنّا می‏کند. تنها محافظ و تنها خیرخواه خود را خدا می‏داند.

ائمه اطهار ع خداوند را در همة اموری که به نفع آنها یا به ضرر آنها است مورد نظر قرار داده‏اند و در همة تقدیرات الهی خود را به خدا سپرده‏اند. در سختی‏ها همانطور خدا را شکر می‏کنند که در خوشی و نعمت خدا را شکر می‏کنند، زیرا یقین دارند که خداوند متعال هرگز شرّی برای کسی مقدر نمی‏کند و تمام این سختی‏ها و خوشی‏ها که برای آنها مقدر می‏شود در واقع خیر است.

مولا امام حسین ع در مناجات خود با خدا که به دعای عرفه معروف است عرضه می‏دارد الهی در این اختلاف حالات و جورواجور شدن صفات فهمیدم که مُراد و منظور تو این است که مرا عارف به خود قرار دهی و در همه چیز خود را به من بشناسانی به طوری که هیچ مجهولی درباره تو نداشته باشم. حضرت در مناجات خود این را می‏گوید که حالات مختلف انسان مثل غم ، نشاط ، ترس ، امنیت، گشایش و تنگی همه و همه از جانب خداوند متعال مقدر می‏شود و ارادة خداوند در کار است تا با این تقدیرات و ایجاد حالات مختلف، خود را به بنده‏اش معرفی کند و یک بندة عارف و عالِم تربیت کند که آن بندة عارف و عالِم می‏داند همة این حالات و تقدیرات در دنیا و آخرت به نفع او است. بنابراین کلمة محال، به معرفت خدا به این نکته اشاره می‏کند که آنها در تمام حالات و حادثه‏ها پروردگار خود را می‏شناسند و معرفت به پروردگارشان را کسب می‏کنند.

 در جمله بعد از آنها را وصف می‏کنیم که مساکن برکت خدا و معادن حکمت خدا هستند.

کلمة مساکن جمع مسکن از مصدر سکون گرفته شده است از جمله کلمه سکنی که به معنی محلی است که انسان در آنجا آرامش پیدا می‏کند. سختی‏ها و کار و زحمت خود را تمام کرده و به استراحت می‏پردازد و صبح و شام روزی خود را در مسکن خود بدست می‏آورد. کلمة سکون مخالف کلمة حرکت است. مسلما به دنبال حرکتی، سکون پیدا می‏شود و همچنین بعد از سکون، حرکت پیدا می‏شود. وقتی خداوند اراده می‏کند برکت خود را نازل کند لازم است محلّ مناسبی برای این برکات در نظر بگیرد که آن مرکز ، مرکز آرامش‏بخش باشد. این برکات که از جانب خداوند متعال مقدر می‏شود مثل مسافرانی هستند که از راه دور، حرکت کرده و به دنبال مسکن مناسبی می‏گردند که در آنجا ساکن شوند و از رنج سفر بیاساند. پس می‏توانیم این برکاتی که از جانب خداوند متعال مقدر شده و نازل گشته است به صورت مسافرانی فرض کنیم که به دنبال مسکن و محلّ امنی هستند که در آنجا نازل شوند. این مسکن که برکات الهی را در خود جای می‏دهد انسان است. انسانی که خداوند را می‏شناسد و می‏داند که همة این روزی‏ها و برکات به ارادة او نازل می‏شود و به علم او در جایگاه واقعی خود قرار می‏گیرد. مثلا شما وقتی تصمیم دارید مال و ثروتی را انفاق کنید به دنبال مستحقّی می‏گردید که لیاقت و اهلیّت داشته باشد که ثروت خود را به او انفاق کنید. وقتی او را یافتید احساس آرامش می‏کنید و از انفاق خود راضی هستید. اما اگر مال و ثروت خود را که تصمیم داری انفاق کنی در بیابانی بریزی یا به شخصی بسپاری که استحقاق و اهلیت آن را ندارد آرامش نداری و از انفاق خود احساس رضایت نداری تا وقتی که جایگاه و محلّ مناسبی برای آن پیدا کنی، و در آن صورت احساس می‏کنی که به مُراد خود رسیده‏ای و آرامش پیدا می‏کنی. خداوند متعال هم در هر شبانه روز بیشمار نعمت‏های فراوان به مخلوقات خود انفاق می‏کند. همة این برکات و روزی‏های خود را به جایی می‏رساند و در جایی قرار می‏دهد که استحقاق این برکات و انفاقات را داشته باشد.حال می‏پرسیم که کیست که اینگونه اهلیت و استحقاق دریافت برکات الهی را دارد. کسی که عارف به خدا باشد و بداند که خداوند است که این همه برکات را نازل می‏کند و در جای مناسب خود قرار می‏دهد و این همه بخشش‏های خود را در جایگاه‏ها به افراد اهلی عنایت می‏کند که لایق این بخشش‏ها هستند. می‏بینیم کسانی که اینگونه معرفت به خدا دارند و واقعا استحقاق عطایای الهی را دارند این چهارده معصوم ع هستند که خداوند به حق، همه چیز را برای آنها خلق می‏کند و هر روزی را به توسط آنها نازل می‏گرداند. آسمان‏ها و زمین، ستارگان و خورشیدها و نزول برف و باران و رویش نباتات و درختان و هرچه خداوند خلق کرده است برای آنها و به خاطر آنها است. پس حق این است که بگوییم آنها مساکن برکات خدا هستند گویا خداوند متعال وقتی برکات و نعمت‏های خود را در آن جایگاه‏های مناسب که لیاقت این برکات را دارند و شکر واقعی خدا را بجای می‏آورند قرار می‏دهد به سکون و اطمینان رسیده است. اگر آنها نبودند هیچ یک از سایر خلایق خدا نمی‏توانست جای آنها را بگیرد و آنطور که آنها خدا را می‏شناسند معرفت به پروردگار خود داشته باشند و این برکات بیشماری را که نازل می‏شود به خدا مربوط کنند، به همین دلیل است که به توصیف بعدی می‏پردازد و می‏فرماید: آنها معدن حکمت خدا هستند همانطور که مسکن با برکت خدا هستند.

ائمه اطهار ع همان معادن حکمت خدا هستند که هر حکمی از جانب خداوند متعال صادر شده است، آنها حکمت و مصلحت آن را می‏دانند، همچنین تمام تقدیرات الهی را مو به مو می‏دانند و علم آنها ذره‏ای از علم خدایشان کم نمی‏آید. هرگز از علم پروردگار خود پایین‏تر و بالاتر نمی‏گویند. هرچیز و هر شخص و هر حادثه و هر تقدیری را همانطور می‏دانند که خداوند متعال می‏داند، به حکمت هرچیزی و هر صنعتی از صنایع خدا آشنایند، می‏دانند چرا خدا آن را خلق کرده و چرا این حادثه را خلق کرده و با چه اسبابی آن را آفریده و مقدر کرده است. بنابراین آنها معدن حکمت خدا هستند و به همین دلیل که پر از علم و حکمت هستند حَمَله کتاب الهی و خزینه هستند. خزینه جمع کلمة خازن و کلمه حَمَله جمع حامل است. کسی که معادن حکمت خدا را در خود دارد حامل کتاب خدا هم هست. به خاطر داشتن چنین علمی از اوصیاء پیغمبر اکرم ص رسول خدا ص است. مسلما پیامبران و اولیاء خدا و علماء از جنس یکدیگر هستند. بعضی از بعضی دیگر و آخرین آنها از اولین آنها علم را ارث می‏برند که به خاطر همین وراثت علمی، اوصیاء وصّی یکدیگر شناخته می‏شوند. این وصیت‏ها وصیت تکوینی و مقدر و به حکم خدا جعل شده است. وراثتی است که خداوند متعال از طریق علم و حکمت در فطرت آنها قرار داده است. همانطور که می‏فرماید: خداوند به آدم اسماء همه چیز را آموخت. این وصیت وصیّ نیست که با قانون‏گذاری و با فرمان حکومتی یا بوسیله گزارش‏های پیامبر قبلی قرار داده شده باشد بلکه این وصیت گرچه به معرفی خداوند متعال یا پیامبران معرفی شده است و یا این مقام را نشان داده‏اند ولی در اصل این نوع وصایت و حکم و نصب جانشین، بر اساس خلقت و فطرت آنها مقدر شده است. وقتی آنها علم را در جان و وجود خود از پیامبران به ارث برده‏اند وصیّ پیامبر شناخته می‏شوند. حال آن پیامبر جانشین آنها را اعلام کند یا نکند به خاطر همین علم وجودی است که ذریه رسول خدا ص شناخته می‏شوند.

کلمه ذریه در این زیارت اشاره به ولادت جسمانی فقط نمی‏کند بلکه اشاره به ولادت روحانی آنها می‏کند. این وراثت آنها ، وراثت علمی آنها است. با این وراثت علمی و با این هم جنسی روح از ذریه رسول خدا ص شناخته می‏شوند و به خاطر این هم جنسی و وراثت، حسن و حسین ع فرزندان رسول خدا معرفی شده‏اند گرچه از صُلب علی ع هستند. همانطور که رسول خدا فرمود: ذریه هر پیامبری از صُلب همان پیامبر است اما ذریّة من از صُلب علی ع است.

در جملات بعد از آن، بزرگواران را مخاطب قرار می‏دهیم و عرض می‏کنیم سلام بر دعوت‏کنندگان به سوی خدا.... از قول خداوند سبقت نمی‏گیرند و به امر الهی عمل می‏کنند. در این جملات با بهترین صفات آنها را وصف می‏کنیم. صفاتی که فقط در مورد افرادی به زبان می‏آید که به حدّ کمال علم رسیده و در مسیر تعلیم و تربیت خدا رسیده باشند. انسان، درختی است که در مسیر تربیت خدا و تعلیم پروردگار رشد می‏کند، روز به روز جهل و نادانی از او برطرف شده و سرمایه او علم و حکمت، به او داده می‏شود تا جایی برسد که همان را ببیند که خدا می‏بیند و همان را بداند که خدا می‏داند و همان چیز را تقدیر کند که خدا تقدیر کرده است. صاحب اراده و مشیتی شود مثل اراده خدا که وقتی بخواهد چیزی باشد، می‏شود. وقتی انسان در مسیر تربیت و تعلیم خدا به این درجه از علم و حکمت رسید که به کمال مطلق رسیده است، در این حال گرچه از نظر جسم، انسان است مثل سایر انسان‏ها و مبتلا به مسائل جسمانی است مثل سایر افراد از نوع بشر اما از نظر روحانیت یک انسان الهی است. او خلیفة خدا در زمین و حجت پروردگار بر بندگان خدا است.

ائمه اطهار ع در جسمانیت و انسانیت خود ، روح کلی الهی را دارا هستند، به این دلائل در این جملات در وصف آنها می‏گوییم که آنها دعوت‏کنندگان به سوی خدا هستند، آنها مردم را با علم و عمل خود به سوی خدا می‏کشانند. در همان حدّی که سزاوار دعوت انسان‏ها به سوی خدا است و به دلیل همین علم و عمل دلیل و راهنمای مردم بر موارد رضای خدا هستند. هرکس بخواهد کیفیت رضای خدا را از خود بفهمد و خود نیز بخواهد از پروردگار خود راضی باشد لازم است به آنها اقتداء کند و از هدایت آنها استفاده کند، همان را بگوید که آنها می‏گویند و همانگونه عمل کند که آنها عمل می‏کنند. با این نوع اقتداء و این روش هدایت‏پذیری مطمئنا به رضایت خدا خواهد رسید. خدا از او راضی و او از خدا راضی خواهد بود که خدا می‏فرماید: رضی الله عنه و روض عنه. و این شخص از جمله کسانی است که در بهشت از اهل رضوان است. همانطور که خدا می‏فرماید: و رضوان الله اکبر. در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم که آنها در امر الهی مستقر هستند. کلمه مستقر از مصدر قرار از باب استفعال آورده شده به این معنی که آنها در اوامر و نواهی پروردگارشان استقرار کامل پیدا کرده‏اند، به امر خدا آشنایند قبل از این که خدا به آنها امر کند و به نهی خدا همچنین قبل از این که خدا آنها را نهی کند. کسی که به مرحله‏ای از علم و حکمت برسد که خدا اراده کرده و کسی که از جمله اصحاب حکمت باشد که خدا به او حکمت داده باشد با این حکمت امر و نهی خدا را می‏شناسد قبل از این که به او امر و نهی کند و این شخص از مستقرّین فی امرالله است. اشخاصی که اینگونه در علم و حکمت،‌ استقرار یافته‏اند در محبت خدا هم تمام و کمال هستند که عرض می‏کنیم شما تامّین فی محبه الله هستید. خداوند محبتش را در وجود آنها تمام کرده و محبت آنها را هم تمام و کمال در خود پذیرفته است. آنها آنچنان خداوند متعال را دوست دارند که خدا خودش را دوست دارد و خدا هم آنها را چنان دوست دارد که آنها هم خودشان خود را دوست دارند. محبت واقعی بر مدار علم و معرفت است (یک احساس بدون علم و معرفت نیست) هرچقدر علم و معرفت زیاد شود محبت هم زیاد می‏شود و هرچه علم و معرفت کم ، محبت هم کمتر. آنها ع در معرفت خدا و توحید ذات پاک خدا کامل هستند. خداوند متعال خود را به آنها معرفی کرده است و آنها خدا را چنان می‏شناسند که خدا خودش را می‏شناسد. با این معرفت، محبت خدا را تمام و کمال دارا می‎‏باشند.

در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم که مخلصان در توحید خدا هستند. اخلاص با معنای واقعی و مصداق کامل آن در لسان ائمه اطهار ع توضیح داده شده است. مولا امیرالمؤمنین ع در خطبه‏ای که توحید را وصف می‏کند می‏فرماید: کمال دین ع، معرفت خدا است.

تا اینجا که می‏فرماید: کمال توحید ، اخلاص است . سپس می‏فرماید: کمال اخلاص ، نفی صفات از خداوند است. مخلص کسی است که با اعمال و افعال و اخلاق و نیت‏ها و همه موجودیتش و هرچه به ضررش یا به نفعش هست فقط و فقط در جستجوی رضای خداوند است. هیچ یک از صفات خدا را در هدف خود منظور ندارد و حتی به رأفت و رحمت خدا هم فکر نمی‏کند. خدا را فقط برای خدا می‏طلبد و خدا را برای غیر خدا نمی‏خواهد. حتی اگر این غیر خدا صفتی از صفات باریتعالی باشد. کسی که خدا را به خاطر روزی‏هایش بطلبد، روزی طلب کرده و خدا را طلب نکرده یا کسی که رأفت و رحمت خدا را طلب می‏کند، همان رأفت و رحمت را طلب کرده و خدا را نطلبیده ، و همچنین کسی که از ترس عذاب، خدا را عبادت کرده و از عذاب دنیا و آخرت می‏ترسد این‏ها همه عبادت غیرمخلصانه است که چیزی را به غیر خدا در نظر بیاوری . مولا ع در بیانات مشهور و معروف خود می‏فرماید: الهی تو را به طمع بهشت تو عبادت نمی‏کنم و نه به خاطر ترس از آتش تو بلکه تو را آنچنان شایسته یافتم برای عبادت که فقط تو را عبادت کردم. علی ع است که خدا را فقط برای خدا عبادت می‏کند و چیزی از خدا نمی‏طلبد چه بخواهد سودی ببرد یا از خطری نجات یابد. اینگونه اخلاص همراه با توحید است و مُخلص موحّد فقط یکی را می‏خواهد و فقط همان یکی را عبادت می‏کند. اما غیر مخلص، خدا را عبادت می‏کند و غیر خدا را، گرچه غیر خدا صفتی از صفات خدا باشد. خدا را عبادت می‏کند، بهشت را می‏خواهد یا نجات از آتش را یا چیز دیگری. پس به این دلیل است که آنها را با صفت مُخلَصون در توحید خدا وصف می‏کنیم. آنها حقیقتا اینگونه هستند که رضای خدا را می‏طلبند با هرچه خدا برایشان تقدیر کند.

در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم که شما ظاهرکنندگان امر و نهی خدا و بندگان مورد احترام خدا هستید. می‏بینیم دین خدا بر زمین توسط آنها ظاهر شد و آنها اساس دین و سرچشمه‏های علم و حکمت هستند. خداوند به وسیله آنها علوم را به روی پیامبران گشوده و به وسیله پیامبران بر سایر مردم. درباره این معنی، روایات بسیاری در دست است که به ما می‏فهماند آنها کسانی هستند که اسماء را به آدم آموختند و دین خدا را به او یاد دادند، همچنین آنها پیامبران را یکی پس از دیگری تعلیم دادند تا وقتی نوبت به خاتم پیامبران شد. بنابراین آنها هستند افراد بی بدیل و اوتاد. آنها کسانی هستند که به صورت فرشتگان بر پیامبران ظاهر شدند و آنچه را که خدا می‏خواست به آنها بیاموزد، آموزش دادند. گفته مشهور امام علی ع است که فرمود: من با همه انبیاء سرّی ارتباط داشتم و با محمد ص آشکارا ارتباط پیدا کردم. دلیل دیگر بر این معنا این فرمایش است که حجت قبل از خلق و همراه خلق و بعد از خلق وجود دارد. یا می‏فرماید: همة خلایق بعد از ما برای ما ساخته شده‏اند، بنابراین آنها فاتح علوم و خاتم علوم هستند. خداوند دین و امر و نهی خود را توسط آنها در جامعه انسانی ظاهر کرده تا برسد به زمان ظهور محمد ص که توسط ایشان دین خدا کامل شد و نبوت خاتمه و کامل شده و واضح شد و تمام مشکلات علمی و پیچیده‏ترین مسائل به وسیله آنها برای مردم گشوده شد. پس آنها بندگان مُکرَم خدا هستند که خداوند متعال با آیات کریمة قرآن، کرامات آنها را نشان داده است.

از امام علی ع روایت شده است که فرمودند: آیات کریمه قرآن در مورد ما نازل شده است. هرجا در قرآن صفت کریمانه‏ای گفته شده در مورد ما است و خدا ما را منظور داشته است. آنجا که خداوند می‏فرماید: الله نور آسمان‏ها و زمین است مَثَل نور خدا یک چراغ است. منظور خدا از این جملات در این آیه شریفه، آن بزرگواران است. آنها مِشکات هستند و مِصباح و زُجاجه و کوکب درّی و امثال این صفات و اوصافی که در قرآن کریم به خلایق عظیم و کریم نزد خدا اشاره می‏کند.

در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم که آنها بندگان مُکرم خدا هستند که در قول و عمل هرگز بر خدا سبقت نمی‏گیرند. آنچه را می‏گویند، که خدا می‏گوید و آنچه را حکم می‏کنند که خدا حکم می‏کند، همان را که خدا به آنها نشان می‏دهد، می‏بینند، زبان آنها زبان خدا است و چشم آنها چشم خدا است و امثال این‏ها. پس تنها کسانی که عِباد مُکرم خدا هستند ائمه هستند که احدی از اولین و آخرین موازی و مساوی آنها نیست.

در جملات بعد از قول ائمه اطهار ع به آنها سلام می‏کنیم و عرض می‏کنیم سلام بر ائمه دعوت کننده و پیشوایان هدایت و نور خدا و برهان خدا.

در این جملات آنها را به این صفات وصف می‏کنیم که آنها ائمه دعاه هستند. کلمه دعاه جمع داعی است. همچنانکه کلمه ولاه جمع کلمه والی و طلّاب جمع کلمه طالب است. اسم فاعل را به این گونه جمع می‏بندیم و می‏گوییم فاعلین و فُعَّل و فُعّال.

در این جمله آنها را به کلمة دعوت کنندگان وصف می‏کنیم همچنان که خداوند متعال در کتاب خود در وصف آنها می‏فرماید: و جَعَلناهُم أئمه یَدعون إلی الخَیرِ و یَأمُرونَ بِالمَعروف و یَنهَونَ عَنِ المُنکر. آنها دعوت کنندگان بسوی خدا و بسوی هرخیری در دنیا و‌ آخرت هستند. همچنین کلمة قادّه به معنی قاعد و کلمة هداه جمع کلمه هادی است. آنها کسانی هستند که مردم را بسوی مراحل نجات و حیات طیبه و زندگانی ابدی در دنیا و آخرت رهبری می‏کنند. به گونه‏ای مردم را هدایت می‏کنند که به مطلوب واقعی خود برسند همچنان که خداوند متعال می‏فرماید: وجعلناهم ائمه یهدون بامرنا. همچنین کلمه سادّه جمع کلمه سیّد است که به معنی رئیس و بزرگ قوم است. از رسول اکرم ص نقل شده که می‏فرماید: سیّد القوم خادِمُهُم. آنها کسانی هستند که مردم را با آموزش‏ها و خدمات و راهنمایی‏هایشان از ابتدای تولد تا روز وفات، آقایی و رهبری می‏کنند. مثل فرزندانی که تحت نظر پدر تربیت می‏شوند و آن پدر آنها را زنده کرده و به بالاترین مرحلة زندگی و حیات می‏رساند. این پدر هرچه می‏گوید و هرکار می‏کند به نفع فرزندش و برای رساندن فرزندان خود به حیات طیبه است. چنین پدری تمام همت خود را بکار می‏گیرد تا فرزندان خود را آموزش دهد، به ادب و تربیت درست مجهز کند و هرچه برای زندگی خود لازم دارند در اختیارشان بگذارد. ائمه اطهار ع مثل چنین پدری هستند. آنها پدران بشریت هستند که مردم را تربیت کرده‏اند، به علم و ادب آراسته کرده‏اند و بهترین زندگی را در دنیا و آخرت به آنها آموزش داده‏اند. در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم که ایشان محافظان بشریت هستند. کلمه ذاده جمع کلمه ذائد که از افعال زاد یزود و ذوادا گرفته شده که به معنی دفاع است. ذائد به معنای حامی و مدافع است. آن بزرگواران مصیبت‏ها و رنج‏ها را از شیعیان و دوستدارانشان دور می‏کنند و با سیاست و تدبیر عجیت خود در دنیا و‌ آخرت از آنها دفاع می‏کنند، شیعیان را تحت حمایت خود قرار داده و با تعلیمات کافی و شافی خود بدی و خوبی را به آنها می‏آموزند و آنها را از شرّ اشرار و ظلم طغیان‏گران کافر و فاجر محافظت می‎‏کنند. اگر سیاست عجیب آنها نبود مؤمنان که شیعیان آنها هستند یک روز هم نمی‏توانستند دین خود را که ضدّ ظلم و کفر و طغیان است حفظ کنند و بر مدار دین، زندگی کنند. آنها هستند که شیعیان خود را از مصیبت‏ها و بلاها محافظت می‏کنند و دین الهی را حفظ می‏کنند. بعضی از آن بزرگواران با شجاعت‏های خود و جنگیدن مانند علی ع دین خدا را اقامه کردند و از فرهنگ اسلام دفاع نمودند و بعضی با صلح و بیعت خود جان شیعیان را حفظ کردند مانند امام حسن ع ، طوری که اگر آن حضرت با معاویه پسر ابی سفیان مصالحه نمی‏کرد و به او اجازه نمی‏داد که امر مسلمانان را به عهده بگیرد او چنان سر به طغیان و کفر برمی‏داشت که حقّ تمام مسلمانان و مؤمنین را و مدافع از حق را از بین می‏برد و دین خدا را به نابودی می‏کشاند. آل ابوسفیان افرادی نبودند که تحمل دین اسلام را که توسط بنی‏هاشم تبلیغ شده بود را داشته باشند. آنها نمی‏توانستند از مأذنة مسجد بشنوند که مؤذن مسجد بگوید محمدا رسول الله. کما این که می‏بینیم یزید پسر معاویه در اشعار خود می‏گفت بنی‏هاشم با مُلک بازی کردند. خبری از جانب خدا نیامده و وحیی نازل نشده است. مرام ابوسفیان این بود که مردم را هرگونه که ممکن است به جاهلیت قبل از اسلام برگرداند به طوری که اثری از آثار رسول خدا ص برجای نمی‏ماند. امام حسن مجتبی ع فرزند رسول خدا ص سبط امر پیامبر بود که با این سیاست مصالحه و معاهداتی که با معاویه بسته از این جنایت‏ها پیشگیری کرد و به او طوری فرصت داد که مجبور شود اسلام را در بین مسلمین رعایت کند و به کتاب خدا و سنت پیامبر ص عمل کند، همچنین مولا ابی عبدالله الحسین ع از دین خدا دفاع کرد و شیعیان خود را در برابر ستمگران از نابودی نجات داد که با قیام خود در روز عاشورا و قبول شهادت این مسؤولیت را به نحو احسن انجام داد. بنابراین اگر این بزرگواران نبودند و با تعلیمات و سیاست‏های خود دفاع نمی‏کردند اهل کفر و طغیان بر شیعیان هجوم می‏کردند و تمامی آنها را از بین می‏بردند، آنگاه دین خدا را هم محو می‏کردند. پس شایسته است که بگوییم آنها ذاده الحماه هستند.

همچنین آنها را به عنوان اهل ذکر خطاب قرار می‏دهیم. اهل ذکر کسانی هستند که خداوند متعال بندگانش را به پرستش از آنها فرمان داده است و فرموده از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‏دانید. ذکر در این مورد به معنی علوم و معارف است نه یاد خدا با زبان و قلب، زیرا مردم لازم نیست از یاد خدا از کسی سؤال کنند بلکه از علم و معرفت به خدا لازم می‏دانند که سؤال کنند. بنابراین اهل ذکر در این جمله به معنای اهل علم است. همچنین ایشان اولی الامر هستند. کسانی که خداوند متعال آنها را با خود و رسولش در یک ردیف قرار داده است و فرموده : اطاعت کنید از خدا و رسول خدا و اولی الامر. اولی الامر یعنی صاحبان اوامر و نواهی خداوند. کسانی که امر و نهی خدا را کاملا می‏دانند، همچنین ایشان بقیه الله و خیره هستند. خداوند متعال می‏فرماید: بقیه الله برای شما بهتر است اگر بدانید. بقیه الله در این جمله به معنی آثار بجای مانده از پیامبران و اولیاء خدا است. آثاری که خداوند متعال به وسیله آن آثار شناخته می‏شود و آنها هستند کسانی که با علم و تقوای خود، خدا را به بشر معرفی می‏کنند. آنطور که از امام صادق ع روایت شده، فرمودند: به وسیله ما خدا شناخته شد و به وسیله ما خدا پرستش شد، همچنین آنها به این دلیل بقیه الله نامیده شدند که بعد از پیامبران و اولیاء خدا،‌ علوم و هدایت را برای بشریت باقی و پایدار نگه داشته‏اند. اگر بعد از وفات پیامبران و غیبت ائمه اطهار ع کسی از آنها در روی زمین باقی نبود آثار دین محو می‏شد و درخت ایمان و ثمرات این درخت قطع می‏شد و حجّتی برای خدا بر اهل زمین وجود نداشت. اگر حجت خدا نباشد زندگی در روی زمین اهل خود را نابود می‏کرد. بنابراین هریک از این بزرگواران بقیه‏ای از بقایای خدا هستند. همچنین کلمه خیره به معنی مختار است. خدا است که او را اختیار کرده و یا اینکه خدا به خاطر این که او بهتر از هر کس دیگر است او را اختیار کرده است. در این مورد خداوند متعال می‏فرماید: پروردگار تو خلق می‏کند هرچه را بخواهد، و هرکه را بخواهد اختیار می‏کند و این اختیار به عهده کس دیگر نیست. احدی جایز نیست که به تشخیص خودش امام یا پیغمبری انتخاب کند و به او اقتداء کند همچنین آنها حزب الله را عَیبه علم الدین هستند. خداوند متعال در این باره می‏فرماید: بدان که حزب خدا غالب و پیروز هستند. همچنین می‏فرماید: خداوند واجب کرده که من و رسولانم غالب خواهیم شد.

خداوند متعال با نزول این آیه به ما می‏فهماند که به وسیله آنها بر کافران فاجر غلبه خواهد کرد و پادشاهی بر همه بشریت را به عهده خواهد گرفت و مُلک عظیم الهی را توسط آنها ظاهر خواهد کرد. آنچنان که در کتاب خود می‏فرماید: ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و مُلک عظیم را به آنها می‏دهیم. همچنین در این جملات، آنها را عَیبه علم الله می‏نامیم. عَیبه به معنای صندوق است. به معنی ظرفی که بهترین لباس‏ها و گرانبهاترین جواهرات و درّ و گوهرها را در آن صندوق می‏گذاریم. امام ع خود را تشبیه به این صندوق می‏کند که خداوند متعال با ارزش‏ترین علوم و حکیمانه‏ترین و متین‏ترین حکمت‏های خود را در وجود او به ودیعه سپرده است. پس جواهر علم و حکمت در نزد آنها است. کما این که از امام چهارم ع نقل شده است که فرمودند: من جواهری از علم نزد خود پنهان دارم و آن را پنهان می‏کنم مبادا جاهلان آن جواهر را بدست آورده و مسلمانان را بفریبند. من جواهر علمی دارم که اگر آن را آشکار کنم به من خواهند گفت تو بت‏ می‏پرستی. از امام علی ع نیز روایت شده که می‏فرمایند: کریم‏ترین آیات قرآن در مورد ما اهل بیت نازل شده است. یعنی خداوند متعال آیه کریمه‏ای درکتاب خود نازل نکرده الاّ این که ما اهل بیت را منظور نظر داشته، این کرائم آیات امثال آیه نور و سورة کوثر و جملاتی مثل اهل الذّکر و خیرالبریّه و امثال این‏ها است. به این ترتیب آن بزرگواران صندوق علم خدا هستند که خداوند متعال جواهر علم و حکمتش را به آنها سپرده است.

همچنین می‏گوییم شما حجّت‏های خداوند متعال بر جمیع خلایق هستید. خداوند متعال به وسیلة آنها حجّت خود را بر جمیع خلایق در دنیا و آخرت کامل نموده است. همچنین ایشان نور خدا و برهان الهی هستند. خداوند در قرآن می‏فرماید: ای مردم برهان پروردگارتان بسوی شما آمد و ما نور مبین را بر شما نازل کردیم. اگر ایشان نبودند احدی نمی‏توانست برهان آشکاری بیاورد و نمی‏توانست پیچیدگی‏های قرآن و حکمت و اسرار قرآن را برای مردم بیان کند. خداوند متعال به وسیلة آنها حجّت بر مردم را کامل کرد و پیچیدگی‏های قرآن را برای مردم واضح و مبرهن نمود.

در جمله بعد می‏گوییم ائمه اطهار ع حجّت خدا و صراط خدا و نور و برهان الهی هستند.

توضیح این جمله این است که طریق به سوی خدا مثل طریق زمینی و راه‏های مکان به مکان یا زمان به زمان و یا از زمین به آسمان و یا از آسمان به زمین نیست. مثل راه‏هایی نیست که سیّارات و ماشین‏ها این راه‏ها را طی می‏کنند بلکه طُرق علم و حکمت هست. انسان نسبت به خداوند متعال قُرب و بُعد وجودی دارد و با علم و ایمان می‏تواند به خداوند نزدیک شود و رجوع إلی الله داشته باشد. هرچه علم مؤمن بیشتر شود ، تقرب و نزدیکی وجودی او به خدا بیشتر می‏شود تا زمانی که تحول نفسانی پیدا کرده ، به حالت لقاء‏اللهی برسد. این طُرُق علمی مسلما نیاز به عالِم و آموزگار دارد که به انسان آموزش دهد، او را تربیت و تزکیه کند، او را در مسیر عروج قرار دهد تا جایی که او را در بارگاه الهی قرار دهد. علماء و آموزگاران این راه‏های بسوی خدای عظیم هستند. هرجا که خداوند متعال آیه‏ای نازل کرده که کلمه صراط یا سبیل بکار برده است تفسیر به ائمه راشدین ع شده است. آنها صراط خدا هستند و آنها صراط مستقیم هستند. آنها با علم و حکمت خود نور خدا بر زمین هستند. خداوند متعال در آیات نور به آنها اشاره کرده است و آنها را به نورانیت معرفی کرده است که می‏فرماید: الله نورالسموات والارض. مثل نوره کمشکوه. مسلم است که خداوند متعال نورش از نوع نور خورشید نیست که انسان در مسیر حرکت خود در کوچه و بازار از آن نور خورشید استفاده می‏کند بلکه خداوند متعال عالِم است که به انسان می‏آموزد و نور خداوند متعال علم خداوند است. به همین دلیل آیة نور تفسیر به هدایتگر آسمان‏ها شده است. گفته شده الله نور السموات یعنی هدایتگر اهل آسمان‏ها. سپس خداوند برای جنس نور خود مثال‏هایی را ذکر نموده از جمله این که می‏فرماید: مَثل نور خدا مشکات است که در آن مشکات، مِصباحی است. کلمات مِصباح و مشکات و زجاجه در این آیه همگی به ائمه معصوم ع تفسیر شده است زیرا آنها مظاهر هدایت و معادن حکمت هستند. در فصل دیگر از این زیارت شریفه امام ع صفات و مَناقب دیگری را در وصف ائمه ع بکار می‏برد و می‏فرماید: شهادت می‏دهم که الهی جز الله نیست ، یکتا است و شریک ندارد همچنان که خدا خود بر خود شهادت می‏دهد و همچنان که ملائکه او و صاحبان علم از خلق او بر وحدانیّت او شهادت می‏دهند. خدایی جز او نیست، او عزیز و حکیم است. شهادت می‏دهم که محمد بنده برگزیدة او و فرستادة پسندیده او است. او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان غلبه دهد گرچه مشرکان کراهت داشته باشند. شهادت می‏دهم که شما ائمه راشد و هدایت کننده و معصوم و مورد کرامت و مقرب و پرهیزکار و صادق و برگزیده و صاف شده و مطیع خدا هستید، به امر خدا قیام کرده‏اید و به ارادة خدا بپا ایستاده‏اید و به کرامت خدا رستگار هستید. او شما را به علم خود انتخاب کرده و برای اسرار غیب خود پسندید و برای سرّ خود اختیار کرد و به قدرت خود شما را گزینش کرد و با هدایت خود شما را عزیز کرد و برهان خود را به شما اختصاص داد و برای نور خود شما را برگزید و به روح علم خود شما را جانشینان خود و زمین قرار داد.

امام ع در ابتدای این فصل و سایر فصول این زیارت، برگزیده‏ای از عظمت خداوند متعال و جلال و بزرگی او را متذکّر می‏شود، مبادا کسی اینطور گمان کند که ائمه ع در اوصاف و بزرگی و عظمت خود، مقام خدایی دارند. امام ع در جای جای این زیارت عظیم الشأن مطالبی مناسب با شأن خداوند متعال در تعظیم و تکریم خداوند متعال بیان می‏کند و خدا را به عظمت یاد می‏کند آنگاه خود را مادون عظمت و جلال الهی قرار می‏دهد تا مردم این بندگان مکرّم الهی را به سبب اِکرام خدا بزرگ بدارند و بدانند که هر شأنی از شئون امامت و هر فضلی از فضائل انسانیت را که به ائمه ع نسبت می‏دهند به خاطر افاضة خداوند متعال بر آنها باشد. هیچ کس غیر خدا ذاتا کمالی ندارد. انسان‏های کامل در مسیر عبودیت خدا به لطف الهی به کمال مطلق رسیده‏اند نه این که ذاتا تفاوتی با سایر افراد بشر داشته باشند. این که می‏بینیم امام ع در ابتدای این فصل کلمه شهادتین را تذکر می‏دهد از آیات کتاب خدا استفاده می‏کند که می‏فرماید: شهادت می‏دهم که الهی جز الله نیست. همانطور که خداوند خود بر خود شهادت می‏دهد و همانطور که ملائکه خدا بر خدایی خدا شهادت می‏دهند، همچنین صاحبان علم، حضرت ع به شهادت خدا و شهادت ملائکه و شهادت صاحبان علم به وحدانیت خدا استدلال می‏کند زیرا امکان ندارد خداوند متعال شهادتی بدهد که خلاف واقع شود. شهادت خدا به وحدانیت خود دقیقا همان واقعیت است و فی الواقع خداوند واحدی است احدی الذات. وحدانیت خدا به این معنا است که او نامتناهی است نه این که واحدی به معنای عدد باشد که در این صورت محدود می‏شود و خدای دیگری در خارج این محدودیت وجودی او امکان‏پذیر خواهد بود. خداوند خود را به علم غیرمتناهی خودش می‏داند و می‏شناسد که هیچ یک حدود و انتهایی ندارد. پس شهادت خداوند متعال بر وحدانیت خود شهادتی صددرصد مطابق واقع است همچنین شهادت ملائکه.

ملائکه انوار هستند در برابر خداوند متعال که خداوند متعال به وسیلة آنها هرچه را بخواهد در عالَم و عالمیان انجام می‏دهد. خداوند با این ملائکه، خورشید و ستارگان و ماه‏ها را نورانی می‏کند و با این ملائکه، مردگان را زنده یا زندگان را می‏میراند و به وسیلة آنها هر فعلی را بخواهد انجام می‏دهد. اگر با ملائکه خدای دیگری می‏بود که این ملائکه ابزار دست او بودند، در این صورت در این عالَم امکان اختلاف پیدا می‏شد، چرا که یکی از این خدایان زنده کردن را با یکی از ملائکه انجام می‏داد و آن خدای دیگر فعل میراندن را. یک چنین چیزی از وحدانیت خدای متعال محال است. خداوند از یکچنین شریکی منزه و بالاتر است. همچنین شهادت اهل علم ، شهادتی است به مقتضای علم. و اقتضای علم این است که حقیقت را در وحدانیت خدا درک می‏کند. علمِ عالِم هرگز دو خدایی را در عالَم نمی‏بیند و حکم به آن نمی‏کند. اگر کسی گمان کند که خدایان متعددی وجود دارد یک گمان جاهلانه دارد و بر خلاف منطق علم حکم داده است. اما کسی که برمبنای علم و حکمت قضاوت کند، همان علم و حکمت او را وادار می‏کند که بگوید یک خدا بیش نیست. خدایی که واحد است و شریکی در خلق خود ندارد. امام ع علماء را به شهادت می‏گیرد که خدایی جز الله نیست و او عزیز و حکیم است. سپس به رسالت رسول خدا ص شهادت می‏دهد. رسول خدا ص را با صفاتی وصف می‏کند که لایق و شایسته آن حضرت است. می‏فرماید: او بندة برگزیده و فرستاده پسندیدة خدا است. خدا او را با هدایت و دین حق فرستاد.

کلمات منتجب و منتخب و مرتضا هر سه اسم مفعول از باب افتعال و از ریشه نخو و نجو و رضا هستند. باب افتعال اشاره به گرفتن حالتی یا چیزی می‏کند. کسی که شغلی را برای خود انتخاب می‏کند می‏گویند : إشتَغَلَ و کسی که کمکی برای خود می‏گیرد می‏گویند : إنتَصَرَ.

امام ع با این دو جمله این را می‏گوید که خداوند متعال محمد را نجیب و پسندیده و برای خودش انتخاب کرد. پس محمد نزد خدا بزرگوار است و پسندیده باریتعالی است. مسلما خداوند متعال از کسی که نقصی در وجودش باشد راضی نمی‏شود و کسی را که به نجابت و بزرگی نرسیده باشد نزد خودش به نجابت انتخاب نمی‏کند زیرا همانطور که خداوند متعال خودش عالِم و کامل و حکیم است کسی را هم که اختیار می‏کند کامل‏ترین است. بنابراین دلیل این که خداوند محمد را انتخاب کرده و او را پسندیده است همین است که آن حضرت کامل‏ترین و بزرگوارترین فرد از افراد بشر است، همچنین به همان دلیل آن حضرت را خاتم پیامبران قرار داده است و دین و علم و خود را توسط ایشان خاتمه داده و کامل کرده است.

در جملات بعد ائمه اطهار ع را وصف می‏کند همانطور که لایق شأن آنها است. آنها را وصف می‏نماید اینگونه شهادت دادن دلیل واضحی است بر این که شهادت سه رکن دارد:

اول ، شهادت به وحدانیت خدا . دوم ، شهادت به رسالت پیامبر ص و سوم ، شهادت به ولایت ائمه اطهار ع . چقدر دور از علم و انصاف هستند کسانی که بین ائمه اطهار ع و رسول خدا ص در شهادت فرق قائل می‏شوند و شهادتین را فقط دوکلمه می‏دانند و شهادت سوم را بدعت می‏پندارند و می‏گویند: کسانی که در اذن به ولایت علی ع شهادت می‏دهند در دین خدا بدعت گذاشته‏اند. اگر فقهاء شیعه شهادت به ولایت را واجب ندانسته‏اند، از ترس این مسلمانان جاهل بوده است و تقیّه کرده‏اند. ما در کتاب خداوند متعال می‏بینیم که ولایت را با رسالت و رسالت را با توحید در یک ردیف قرار داده است. آنجا که می‏فرماید: (اطیعواالله و اطیعوا الرسول والذین آمنوا). رسول خدا ص این مؤمنین را تفسیر به علی و اهل بیت ع کرده است و در آیه دیگر می‏فرماید: (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و الاولی الامر منکم). رسول خدا ص اولی الامر را در احادیث بسیاری به ائمه اطهار ع تفسیر کرده است. بنابراین همچنان که خداوند متعال ولایت را با رسالت و رسالت را با خودش هم ردیف کرده است هرکس که به دین خدا درآید واجب است همان را بگوید و همان کار را انجام دهد که خدا گفته است. شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر و ولایت ائمه معصومین ع بدهد همچنان که امام هادی ع در این زیارت سه شهادت را ذکر می‏کند و به دنبال شهادت به رسالت رسول خدا ص شهادت به امامت ائمه ع می‏دهد و می‏گوید شهادت می‏دهم که شما ائمه ع راشد و مهدی و معصوم و مکرم هستید. آن حضرت ائمه ع را با صفت‏هایی وصف می‏کند که بجز آنها کس دیگری شایستگی آن صفات را ندارد. آن بزرگواران را به رشد مطلق و هدایت مطلق و عصمت مطلق وصف می‏کند. با این توصیفات به ما می‏فهماند که آنها نزد خدا همانطور هستند که خدا می‏خواهد. آنها حقیقتا نزد خداوند متعال در کمال عصمت و کمال هدایت هستند. علم آنها همانگونه است که خدا می‏خواهد. ذره‏ای غفلت و جهل و فراموشی بر آنها وارد نمی‏شود. علم آنها مثل علم سایر مردم نیست که مخلوط با غفلت باشد. شما در مورد علم خودت فکر کن . چقدر در معرض جهل و فراموشی قرار داری. اگر چیزهایی را که نمی‏دانی یا چیزهایی را که می‏دانید مقایسه کنید می‏بینید آنچه را نمی‏دانید بسیار بیشتر است از آنچه می‏دانید. آنچه می‏دانید قطره‏ای از دریای وجود است و آنچه نمی‏دانید دریایی است در مقایسه با آن قطره. در حالی که علم در وجود ائمه ع نامتناهی است، مثل علم خداوند متعال، آنچه ما می‏دانیم متناهی و محدود است. محدود در مقابل نامحدود و متناهی در مقابل نامتناهی چگونه است. علم اینطور حکم می‏کند که متناهی در مقابل نامتناهی صفر است گرچه زیاد باشد. علم هر پیامبری متناهی است و علم انسان‏های عالِم و فقیه همچنین. علما خود شهادت می‏دهند که آنچه می‏دانند در مقابل آنچه نمی‏دانند جدّا کم است در حالی که ائمه ع در رشد علم و هدایت خود کامل هستند و هرچیزی را همانگونه می‏دانند که خدا می‏داند، و بر هرکاری همانطور قدرت دارند که خدا قدرت دارد. اگر جنّ و انس جمع شوند تا دانش ائمه ع را بنویسند ائمه بگویند و آنها بنویسند علم آنها تمام نمی‏شود و خود آن بزرگواران هم با زبان و بیان نمی‏توانند علم خود را تمام کنند. ایشان حقیقتا کلمات الله هستند. خداوند متعال در وصف کلمات خود می‏گوید: قل لو کان البحر مداا الکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مدادا. (سوره کهف) اینگونه توصیف و تعریف و علم و دانش به خاطر این است که آنها متصل و مربوط به اراده و علم و حکمت خداوند متعال هستند. هرچیز که به نامتناهی وصل شود خودش نامتناهی می‏شود گرچه متناهی باشد، مثل نهری که از دریا سرچشمه می‏گیرد که این نهر را متصل به دریا می‏کند. برای شناخت آب نهر به سراغ شناختن دریا می‏رویم . چنین نهری که به دریا متصل است از ازل تا به ابد جریان دارد زیرا گرچه نهر متناهی و محدود است اما به دریایی متصل است که آن دریا نامتناهی و نامحدود است. ائمه ع در خلقت و وجود خود مثل نهرهایی هستند که به دریای نامتناهی مربوط شده‏اند، خداوند آنها را به جنات عدن که از زیر آن نهرها جاری است وصف می‏کند. آنها در حالی که هستند مطلق می‏باشند، مقیّد نیستند، قید و بند و محدودیت ندارند. عالِم مطلق ، قادر مطلق، مکرّم و مقرّب به طور مطلق هستند. در این صفات و کمالات هیچ قید و حدّی ندارند به همین دلیل در فکر و عمل و بیان خود معصوم هستند و هرچه از بیان و زبان آنها نازل شده همینطور معصوم و کامل است.

در این فراز از زیارت جملة دیگر در وصف آنها این است که قَوّامونَ بِأمره ، عامِلونَ بإرادته ، فائزونَ بکرامته . در این جملات آنها را وصف می‏کنیم که قدرت آنها بر هر چه می‏خواهند غلبه دارد زیرا به امر خدا قیام و سرپرستی دارند. پس همانطور که خداوند متعال قائم به هر کاری است و قادر به هرکار، ائمه ع نیز قائم به هرکار و قادر به هر کاری هستند. زیرا به قیام الهی قیام می‏کنند و به امر خدا عمل می‏کنند و امر خداوند متعال و قیام خداوند متعال بر هر کاری نامحدود و نامتناهی است.

در جمله بعد می‏گوییم شما عاملون لله بارادته هستید. یعنی آنها مجرای اراده خداوند متعال در تمام افعال و خواسته‏های خود هستند. لازم است مجرای اراده خدا مثل ارادة خداوند متعال نامتناهی و نامحدود باشد در حدّ ذات خودش. زیرا اگر مجرا محدود باشد جریان آب نهر نیز محدود می‏شود، گرچه اتصال به دریای عظیم دارد، و‌ آن دریای عظیم نامتناهی است، اما نهر محدود و متناهی است و آن دریای نامتناهی وقتی وارد نهر باریک و محدود شود آن هم متناهی می‏شود. پس دریا فقط باید در دریا جای بگیرد و جاری شود. و آنها همان بحر عظیم هستند همانطور که خداوند متعال از نظر اراده و علم و حکمت و قدرت دریای نامتناهی و عظیم است.

اگر مجرای آب دریا محدود باشد در عین حال که متصل به دریای نامحدود است اما به اندازه محدودیت خودش آب دریای نامحدود را محدود می‏کند. پس لازم و واجب است که مجرای علم و ارادة خدا هم نامتناهی و نامحدود باشد تا اراده و قدرت خدا طبق آنچه خودش می‏خواهد جریان پیدا کند.

درجمله بعد آن بزرگواران را با کلمه فائزون بکرامته وصف می‏کنیم. کلمه فوز و فلاح هر دو هم معنا هستند. فوز که مفاوز هم گفته می‏شود به معنای وسعت میدان حرکت است. میدان وسیعی است که انسان به راحتی در آن میدان، حرکت و سکنات دارد و محدودیتی برای او ایجاد نمی‏شود. می‏دانیم که هر موجود متحرکی فضا و میدانی لازم دارد که در آن میدان حرکت کند. اگر میدانی برای حرکت او نباشد، حرکت هم برای موجود متحرک ناممکن می‏شود. اما این میدان‏ها و فضاها بعضی محدود و بعضی نامحدود هستند و به نسبت محدودیت و غیرمحدود بودن خود حرکت حرکت کنندگان هم فرق می‏کند. اگر میدان، محدود باشد حرکت هم در آن میدان محدود، کمتر صورت می‏گیرد و اگر آن میدان، نامحدود باشد حرکت هم نامحدود خواهد بود. هر موجود زنده‏ای اعم از نباتات و حیوانات و انسان ، میدانی لازم دارد که برای رشد خود یا انتقال از جایی به جای دیگر به راحتی حرکت کنند. این فضای طبیعت در شعاع خورشید میدان حرکت گیاهان است و هوای وسیع و گشاده، میدان حرکت پرندگان است و این آسمان بلند و وسیع، میدان تفکر و دیدن و بینش انسان است به طوری که وقتی خداوند یکچنین آسمان و فضایی خلق کرده است انسان خود را محبوس و متوقف احساس نمی‏کند. همانطور که میدان دید انسان لازم است وسیع باشد میدان تفکر و تعقل هم بایستی وسیع باشد. تمام این عالم بزرگ میدان تفکر و تعقل انسان است. مبادی مخلوقات نیز مبدأ تعقل و تفکر انسان است. همچنین وجود خداوند متعال میدان وسیعی است که با توجه به این ، میدان عقل و افکار مردم نورانی می‏شود. در جملات حضرت فاطمه س در خطبه ایشان می‏بینیم که آن حضرت کلمه شهادتین را وسیله‏ای برای نورانیت عقل در تفکر و تعقل می‏داند و می‏فرماید: انار فی التفکر معقولها. یعنی تعقل در وجود خدا فکر انسان را نورانی می‏کند. بنابراین حرکات فکر انسان هم در میدان معقولات مثل حرکات چشم و دید انسان است که نامحدود می‏شود. به خاطر محدودیت میدان تفکر، عقل‏های ضعیف در میدان‏های محدودی فکر می‏کنند مثل همین فضای زمین و طبیعت و همین فضای محیط بر زمین است. اما عقل‏های قوی در کواکب و خورشیدها و ماه‏ها فکر می‏کنند و آن چه که به عقل آنها می‏رسد درک می‏کنند و از آن بالاتر عقول اولیاء خدا در مبادی حکمت که چهار علت داشت که ذکر کردیم، فکر می‏کنند. همانطور که گفتیم فاعل و فعل و چگونگی فعل و نتیجه اَفعال این چهارکلمه حکمت را خوب درمی‏یابند و حقیقت در فکر آنها جلوه می‏کند. کلمه فائز در این تعریفات و توصیفاتی که گفتیم به معنای انسانی است که حرکت فکری و عقلی او در فضایی نامتناهی می‏گردد و می‏چرخد. هرگز محدود به حدودی نمی‏شود و به ما نَمی برخورد نمی‏کند. در فضاهای آسمانی به راحتی حرکت می‏کند و از هرچه در آسمان است بهره می‏برد، همانطور که در میادین زمین به راحتی حرکت می‏کند و از آنچه خدا خلق کرده بهره‏مند می‏شود. مولا ع در همین رابطه می‏فرماید: من به راه‏های آسمان آشناترم از راه‏های زمین. بنابراین آن حضرت را مثال ایشان که ائمه اطهار ع هستند با حرکات عقلی و تکاملی خود در آسمان و زمین و هر چه در آن و بین آن‏ها است، اشیاء و اشخاصی که همه این فضاها را پرکرده‏اند تحقیق و بررسی می‏کنند و هیچ چیزی حرکت آنها را محدود نمی‏کند و هیچ چیزی مانع حرکات و جَلَوات آنها نمی‏شود. کلّ عالَم بزرگ میدانی است برای آنها که هرجا بخواهند جولان بدهند و هرچه بخواهند انجام دهند. گویا ایشان صاحب این خلق عظیم هستند و خداوند آنها را مفتخر به چنین کرامتی کرده است و آنها را آزاد و مختار آفریده و اجازه داده هرجا بخواهند بروند ، تا هرکجا بخواهند عروج کنند و بالاتر بروند. به این دلیل است که امام ع در این جمله می‏فرماید: آنها به کرامت الهی فائز هستند. دارای فوز عظیم و فائز کسی است که هرجا اراده کند کاری انجام دهد و چیزی بگوید، انجام می‏دهد و از هرچه بخواهد بهره ببرد، گویا مالک عالَم و عالَمیان و صاحب خالق آنها است. در جمله بعد آنها را اینگونه وصف می‏کند که خداوند متعال به علم خود آنها را صاف نموده و برای غیب خود آنها را پسندیده است و برای اَسرار خود آنها را اختیار کرده است. کلمة اصطفاع از کلمات صفا ، یَصفو ، صفی ، صافی به معنای برطرف کردن هرچیزی است که هم جنس با آن چیز نباشد و آن را کدر و تیره کند. مثل از بردن چیزی که از جنس خاک نیست و در خاک داخل شده و خاک را کدر کرده است یا از بین بردن چیزی که در آب است و از جنس آب نیست و باعث کدر شدن آب شده است. پس این کلمه به این معنا است که هرچیزی را صاف و پاکیزه کنیم از اجناسی که هم جنس آن نیست و باعث ناصافی آن شده است. به همین صورت لازم است انسان از هرچیز که اعمال و اخلاق و علم و دانش او را ناپاک و کدر کرده است تصفیه و صاف شود. انسانیت صاف این است که خالص و مخلص و در اختیار پروردگارش باشد و از هر چیزی که مخالف انسانیت و عبودیت و خلوص او در مقابل پروردگار باشد پاک و صاف شود. وقتی انسان در حالتی قرار گیرد که هرچه مخالف انسانیت و عبودیت او در مقابل خداوند است پاک شود چنین انسانی پاک و مصفی و مصطفی می‏شود. کلمه اصطفاع از باب افتعال آمده که به معنی برگرفتن صفای خیری است. باب افتعال به چنین معنایی اشاره می‏کند مثلا اکتساب به معنی گرفتن کسب برای خودش هست و اشتغال همچنین معنی گرفتن شغل برای خودش. کلمه اختیار به معنی گرفتن خیر، به همین ترتیب که هر فعلی از باب افتعال آورده شود اشاره به این می‏کند که فاعل آن کار، مادة آن فعل را برای خودش گرفته است. پس اصطفاع به معنای گرفتن صافی‏ها و پاکی‏ها برای خودش هست. به این معنا که خداوند متعال چیزی را پاک کند تا جایی که آن چیز آنقدر پاک شود که مخلوط با هیچ ناخالصی نباشد. سپس آن چیز صاف شده، پاک شده از ناخالصی را برای خودش برگیرد. این جمله اولا از صفای ائمه ع در وجود و شعور و عقول و اعمال آنها خبر می‏دهد، نشان می‏دهد که خداوند متعال آنها را از هر ناخالصی که ممکن بوده در ذات آنها وارد شود، پاک نموده است سپس آنها را برای خود اختیار کرده است. خداوند متعال آنها را در مسیر تربیت الهی صاف و خالص نموده، سپس این موجود صاف شده را برای خود برگزیده است. در کتاب خود نیز از این اصطفاع خبر می‏دهد. آنجا که می‏فرماید: إنَّ الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین. یعنی خداوند متعال آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را از همة اهل عالم صاف‏تر و خالص‏تر کرد. ائمه اطهار ع آل ابراهیم هستند که به قدرت خدایتعالی چنان صاف و پاک شده‏اند.

همچنین کلمه ارتضاء مثل کلمة استطفاع از رضی و رضوان گرفته شده است. خدایتعالی همانطور که آنها را راضیه و مرضیه قرار داده ، آنها را برای خود پسندیده است. خداوند متعال هرگز کسی را نمی‏پسندد مگر این که آن شخص در اعمال و اخلاق خود طاهر و مطهر باشد، به طوری که در طهارت و نزاحت شبیه پروردگار خود باشد. اینجا است که خدا از او راضی شده و این موجود پسندیده را برای خود برمی‏گزیند و می‏فرماید: إرتضاه یعنی او را پسندید. در این کلمه هم چنین معنی برگرفتن و برای خود انتخاب کردن نهفته است. إرتضاه یعنی برای خود چیزی را برگیرد که از آن راضی است کما این که خداوند متعال در سوره بینه می‏فرماید: رضی الله عنهم و رضوا عنه. خدا از آنها راضی و آنها هم از خدا راضی هستند. در این جمله امام ع، معصومین را چنین وصف می‏کند که خداوند متعال آنها را برای غیب خود پسندیده است به این معنی که آنها را راضی و مرضیّ قرار داده است و از سایر مردم آنها را برگزیده تا غیب خود را بر آنها خبر دهد که در کتاب خود می‏فرماید: عالِم الغیب لا یُظهر علی غیبه احدا . یعنی خداوند خود عالِم به غیب است ، و احدی را بر غیب خود آگاه نمی‏کند مگر کسی را که بپسندد. بنابراین خداوند متعال آنها را برای غیب خود پسندیده و برای اسرار خود اختیار نموده است. یعنی آنها را بهترین بندگان خود قرار داده تا اسرار خود را در وجود آنها به امانت بسپارد و آنگاه این خیر را برای خود انتخاب نموده است. آنها به اختیار خدا برگزیده و مختار شده‏اند.

در جمله بعد آنها را وصف می‏کنیم با جمله إجتباه بقدرته و أعزه بهداه و رضی هم خلفاء فی أرضه و حُجَجا علی برّیته. این جملات همگی دلیل بر این است که آنها همگی صنایع خداوند متعال هستند. پروردگار متعال آنها را برای خود ساخته است یعنی همان طور آنها را ساخته و پرورده که اراده داشته چنان باشند، همانطور که مولا ع می‏فرماید: ما ساخته‏های خدا هستیم و خلایق بعد از ما برای ما ساخته شده‏اند. کلمه اصطفاع از صنعت گرفته شده است که به معنی تربیت است. به این معنی که تحت تربیت الهی، انسان به عالی‏ترین حدّ کمال برسد و تمام کمال شود.

خداوند متعال این چهارده معصوم را آنطور که برای خودش می‏خواسته ساخته است. در آیه قرآن می‏بینیم که خداوند موسی را مخاطب قرار می‏دهد و می‏فرماید: واصنَعتُکَ لنفسی. تو را برای خود ساخته‏ام. تو را ساختم ، تربیت کردم و به تو آموزش دادم و در راه زندگی به مرحله اعتدال و قوام کشانیدم تا این که بندة من باشی و فرستادة من به سوی خلایق بشوی. سپس کلمه إجتباکم بقدرته از کلمه جَبابه گرفته شده. جَبابه ، یجبی ، جبی، به معنای مال و ثروتی است که کارگزاران سلطان از رعیت دریافت می‏کنند. گویا خداوند متعال درخت بشریت را با این میوه‏ها به کمال و تمام رسانده و آنگاه با قدرت خود این میوه‏های رسیده را برای خراج خود انتخاب کرده است. یعنی آنها را جَبابَه خود قرار داده است. آنها را طلب کرده و به وسیله آنها هرچه از علم و معرفت که لازم بوده به بندگان خود برساند ،‌ رسانده است. همانطور که خود فرمودند: به وسیله ما خدا شناخته می‏شود و به وسیلة ما خدا پرستش می‏شود. اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‏شد و خدا پرستش نمی‏شد. خداوند متعال بر اهل زمین توسط هدایت و تعلیمات ائمه شناخته می‏شود و معرفی می‏شود. اگر این معصومین ع نبودند احدی غیر از آنها خدا را به حق معرفت نمی‏شناخت وحق عبودیت خدا را به جای نمی‏آورد زیرا مردم بین دو حالت قاصر و مقصر هستند. افراد قاصر از ادای حق خدای متعال و معرفت به خداوند کوتاهی و قصور عقلی دارند و افراد مقصّر به عمد و به کفر خود خدا را معصیت می‏کنند و از اطاعت او سرپیچی می‏کنند. خداوند متعال با این دو دسته قاصر و مقصّر شناخته نمی‏شود بلکه آن ذات پاک و منزه با کسی شناخته و معرفی می‏شود که هرگونه قصور و تقصیر از وجودش برطرف شده باشد و به کمال معرفت و عبادت رسیده باشد. آنها چهارده معصوم ع هستند.

در جمله بعد می‏گوید خدا آنها را به هدایت خود عزّت داد. در این جمله عزّت دادن را به هدایت مربوط کرده و مرتبط دانسته است. کلمة إعزاز از عزّت از باب افعال به معنی قرار دادن چیزی یا شخصی در حال عزّت است، به طوری که هیچ مؤثری در او اثر نکند و هیچ عاملی و علتی در او نقص به وجود نیاورد. درباره کلمة عزّت و عزیز قبلا توضیح دادیم که انسان خواه ناخواه وقتی جاهل و ناقص است تحت تأثیر مسائلی قرار می‏گیرد و گمان می‏کند آن مؤثر برای اصلاح یا ترک فساد به درد او می‏خورد. جاهل تحت تأثیر آموزش دیگران قرار می‏گیرد و موجود ناقص نیز تحت تأثیر کامل کننده خود قرار می‏گیرد و موجود گمراه هم تحت تأثیر هدایت دیگران است.

بنابراین موجود ناقص و جاهل دائم در معرض تغییرات قرار می‏گیرد و کسی که اینطور تحت تأثیر باشد عزیز نخواهد بود لکن خداوند متعال این چهارده معصوم ع را چنان به حدّ علم و کمال و معرفت رسانده که هرگونه قصور و تقصیر از ذات پاک آنها برطرف شده و به حدّ کمال و تمام هدایت شده‏اند، به طوری که آنها را کلمه تامّه قرار داده است که همه کلمات در وجود آنها تمام است کما این که آیه و تمَّت کلمه ربک صدقا و عدلا تفسیر به وجود مبارک آنها شده است. آن بزرگواران در چنین حدّی از کمال و اکمال قرار دارند که احتیاج به تعلیم و یک معلم و تکمیل مکمل ندارند. چنان که از رسول خدا ص در روز عید غدیر روایت شده در وصف ائمه اطهار ع که به مردم گفتند شما مردم چیزی به آنها نیاموزید زیرا آنها داناتر از شما هستند و از آنها پیشی نگیرید زیرا آنها پیش‏تر از شما هستند. بنابراین آن بزرگواران ع با این هدایت و کمال، عزتمند هستند. کسی که با هدایت خداوند متعال هدایت نشده باشد و در مسائلی که واجب است بیاموزد، جاهل و نادان باشد، تحت تأثیر مؤثرات و تحت تعلیم تعلیمات قرار می‏گیرد، پس عزیز نیست و آن کس که به هدایت الهی هدایت شده باشد با این هدایت از هرچه غیر خدا است بی‏نیاز گشته و عزیز است.

در جمله بعد آنها را وصف می‏کند و می‏فرماید: خَصَّکُم بِبُرهانه. براهین در این جمله‏ها به معنی مطالبی است که در کتاب خدایتعالی یافت می‏شود. آنجا که می‏فرماید: یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا. خداوند قرآن را به این ترتیب معرفی می‏کند که برهان خداوند متعال است. خداوند با قرآن تمامی علوم و حقایق را که بوده و هست و تا قیام قیامت خواهد بود توسط قرآن مُبرهن کرده است. برهان به دلائلی می‏گویند که فکر و عقل، انسان را به واقعیت‏ها مربوط می‏کند. واقعیت‏هایی که دقیقا در هرچیزی وجود دارد و خدایتعالی آن را همانگونه ساخته و پرداخته است. دلائل هر چیز که به واقعیت‏ها اشاره می‏کند سه قسم هستند:

قسم اول را جدال می‏نامند ، قسم دوم را حجت و احتجاج می‏نامند و قسم سوم را برهان که جمع آن براهین است.

جدال دلائل لفظی است چه با واقعیت مطابقت داشته باشد یا نداشته باشد. عبارات و الفاظی که راجع به مفاهیم در ذهن انسان بوجود می‏آید و شاید آنچه در ذهن انسان پیدا شده مطابق با واقع نباشد و حتی مخالف واقعیت باشد در این مرحله مؤمن و کافر مساوی هستند. هر دو شخص مؤمن و کافر با الفاظ با یکدیگر مجادله می‏کنند.

 دوم حجت و احتجاج است که به معنی دلائلی مطابق با واقعیت‏ها است. در ذهن انسان مفاهیمی ایجاد می‏شود که این مفاهیم، مطابقت کامل با واقعیت‏هایی است که در علم خدایتعالی بوده است حال این مطابقت را انسان بفهمد یا نفهمد. چه بسیار دلائلی که انسان آن دلائل را برای اثبات واقعیت بکار می‏برد و خودش این مطابقت را خوب درک نکرده است. مثل دلائلی که مؤمن برای زندگی آخرت و ثواب و عقاب اعمال خوب و بد به کار می‏برد و در مورد علم و قدرت و صفات خدا استدلال می‏کند و حجّت می‏آورد، می‏گوید من و شما مخلوق و مَربوب خدا هستیم و هر مخلوقی، خالقی دارد و خالق ما قبل از خلقت ما موجود بوده است و خالق ما منزه از مشابهت با خلایق خود است. این‏ها همه استدلالاتی است که با واقعیت مطابقت دارد و حجّت نامیده می‏شود گرچه شنونده آن را نفهمد.

اما براهین به معنای مسائل کاملا واضح و مشهود است به طوری که انسان برهان هرچیز را آنطور که واقعیت دارد می‏بیند. بدون کم و زیاد در فکر و فهم انسان نقش می‏بندد. برهان یعنی انسان چیزی را می‏بیند به طوری که خود می‏بیند که آن چیز برهان خودش هست و دلائلی که برای اثبات آن می‏آورد کاملا واضح است طوری که علم و قدرت و جمال و جلال خدا به طور کامل برای انسان مبرهن می‏شود یا انسان به درستی، آخرت را و ثواب و عِقاب آخرت را مشاهده می‏کند و برایش ثابت می‏شود. قرآن را از این جهت برهان نامیده‏اند که معنای خالص و حقایق روشن را به نمایش می‏گذارد. الفاظ و عبارات قرآن به معانی ذهنی اشاره نمی‏کند کما این که خداوند در سوره اخلاص،‌ خود را اینچنین معرفی می‏کند که بگو او خدای یکتا است و او صمد است و با این کلمات خود را به احدیّت و صمدیّت معرفی می‏کند. برهان به معنی مَدلولی است که احتیاج به دلیل ندارد. آتش برهانِ حرارت است ، و یخ برهانِ سردی. هرچیزی که دیدنی است برهان همان چیزی است که دیده می‏شود. قرآن هم خودش برهان خودش هست و احتیاجی به دلیل، برای اثبات حقانیت خود ندارد. گویا خداوند متعال خود در کتابش بر ما تجلی کرده است، همانطور که مولا ع می‏فرماید: خداوند متعال در کتابش بر شما تجلّی می‎‏کند. قرآن طوری است که انسان با تعقل و تفکر در عبارات آن خدا را آنچنان که هست در وحدانیّت و صمدانیّت و سایر صفات می‎‏شناساند. کسی که چیزی را با برهان شناخت ابدا نسبت به آن چیز، جاهل نخواهد بود و امکان ندارد که شک و تردیدی در آنچه هست و آنچه خواهد بود داشته باشد. بنابراین مؤمن احتجاج می‏کند و کافر مجادله می‏کند و اولیاء خدا برهان می‏آورند تا آنچه لازم است را ثابت کنند. همانطور که خداوند علم قرآن را به این چهارده معصوم ع اختصاص داده و قرآن هم تماما برهان است با همین مُقارنه ائمه ع را هم به برهان اختصاص داده است.

در این جمله امام ع در وصف خودشان می‏گوید: خَصَّکُم بِبُرهانِه . شکّ و تردیدی هرگز در وجود ائمه اطهار ع در مورد خلقت خداوند و قضا و قدر الهی و در مورد تمام آنچه در آینده پیش خواهد آمد راه ندارد و به همین دلیل در وصف ایشان و وصف علم آنها گفته‏اند :

عالِم بما کان و ما کان یکون و ما هو کائن إلی یوم القیامه. آنها عالِم هستند به هر آنچه که هست و هر آنچه که می‏باشد و هرآنچه که تا روز قیامت ایجاد خواهد شد.

در جمله بعد ائمه اطهار ع را چنین وصف می‏کند که خداوند شما را برای نور خود گزینش کرد

(إنتَجَبَکُم لِنوره). نور در این مورد، علم خداوند متعال است که عقل‏ها و افکار را روشن می‏کند، همچنان که خداوند متعال خود را نور آسمان‏ها معرفی می‏کند. همانطور که خداوند هدایت کننده اهل آسمان‏ها است و هدایت، نوری از جانب خداوند است که انسان‏های متفکر را در عقل و خواسته‏هایشان هدایت می‏کند به طوری که کیفیت زندگی انسانی را در دنیا و آخرت با این نور می‏شناسند، همانطور که خداوند متعال تمامی حقایق را چه در ظاهر و چه در باطن و روابط این حقایق با یکدیگر و همچنین رابطه اعمال با نتایج آن را و اخلاق نیکو و محصول این اخلاق‏های خوب را جمع کرده است به همین ترتیب این علم را در سینة ائمه ع قرار داده است و ائمه را کتاب گویای خود معرفی نموده، قرآن کتاب صامت خداوند است و خداوند با الفاظ و عبارات قرآن اشاره به علوم و حکمت‏هایی می‏کند که در سینه ائمه ع قرار داده است و می‏فرماید: بل هو آیات بیّنات فی صدور الذین اوتوا العلم. بنابراین هر آیه‏ای در قرآن تذکر و بیانی است برای آنچه در سینه ائمه ع قرار داده شده است. و آنچه در سینة ائمه ع قرار دارد صراط مستقیم بسوی خداوند است که رهروان این راه را به سمت خدا هدایت می‏کند. هر فضیلتی که خداوند در کتاب خود وصف نموده ، لفظ و کلمه‏ای است که اشاره می‏کند به آنچه در سینه ائمه ع سپرده شده است.

مثلا خداوند متعال می‏فرماید: الرحمن علی العرش استوی. خدای رحمان بر عرش تسلط دارد. این آیه کلمات و الفاظی است که در تلفظ، رحمان و عرش و استوای خدا را نشان نمی‏دهد بلکه کلماتی است که از حروف ترکیب شده . اما معنای این آیه را خداوند متعال در صدور ائمه ع قرار داده است. رحمت رحمانیت خود را که با آن رحمت، تمامی خلایق را فراگرفته در سینة ائمه ع نشان می‏دهد کما این که مولا علی ع در دعای خود به کمیل می‏فرماید: اللهم انی اسئلک برحمتک التی وسعت کل شیئ. علی ع خود رحمت واسعه خداوند است که تمامی خلایق را فراگرفته است. همچنین علی ع خود عرش رحمان است که خداوند به وسیله او بر تمامی خلایق حکمرانی می‏کند و او را حجّت خود بر خلایق قرار داده است. هیچ یک از خلایق خدا بر ائمه اطهار ع برتری ندارند و هیچ یک با آنها مساوی و موازی نیست بلکه تمامی خلایق ، علماء و حکماء و انبیاء و صالحان پایین‏تر از ائمه معصومین ع هستند نه با آنها مساوی هستند و نه این که کسی از آنها برتر است. فقط خداوند متعال بر آن قلب‏ها برتری دارد و بر آنها مسلط است. وقتی می‏فرماید: الرحمن علی العرش استوی، قلب‏های آنها نور خداوند است و خداوند آنها را برای حمل این بار برگزیده است. کما اینکه در طبیعت، خورشید را برای نور خود و روشن کردن جهان انتخاب کرده است و می‏فرماید: خدا کسی است که خورشید را نور قرار داد و ماه را منوّر کرد . آن بزرگواران حقیقت قرآن و معانی قرآن هستند، آن بزرگواران خودشان برهان خودشان هستند که با علم و حکمت خود خدا را معرفی می‏کنند و برهان خداوند هستند .

در جمله بعد می‏فرماید: شما را جانشینان خود در زمین و حجت‏های خود بر موجودات قرار داده است. ائمه اطهار ع با علوم و انوار و حکمت‏های خود جانشینان خداوند هستند که خداوندمتعال امور تمامی خلایق را به آنها سپرده است. خلیفه در این مورد و سایر موارد کسی است که خداوند متعال او را به خاطر علم و حکمتش جانشین خود ساخته است. علم و حکمت او به حدّی است که هرچه را خدا از خلق خود می‏داند او هم می‏داند و هرگونه خداوند برای بندگان خود تقدیر و تدبیر می‏کند آنها هم همانگونه امور مردم را تدبیر و تقدیر می‏کنند و خلایق را همانطور تربیت می‏کنند که خدا آنها را تربیت می‏کند. بنابراین آنها عالِمان و حکیمانی هستند که حتی مانند رسولان و انبیاء نیستند که خدا به انبیاء خود امر می‏کرد و آنها امر خدا را اجرا می‏کردند، آنها را نهی می‏کرد و آنها نهی خدا را بجای می‏آوردند، و مأمور به امر خدا بودند، بلکه ائمه اطهار ع در چنان حدّی از علم و حکمت هستند که به آزادگی اوامر و نواهی خداوند را می‏دانند و عمل می‏کنند، احتیاجی به امر و نهی خداوند ندارند. در حدّی نیستند که چیزی را ندانند و خدا به آنها فرمان بدهد و برای آنها روشن کند. آنها اهل حکمت هستند و هرکه را خداوند به آنها حکمت بدهد تمامی احکام را به او داده است، و آنها هرگونه بخواهند، حکم می‏کنند. احکام بسیار است اما حکمت یکی بیشتر نیست. حکمت مثل ریشه درخت و احکام مثل برگ‏‏ها و گل‏ها و میوه‏های درخت است. کسی که درخت به او داده شود، برگ و گل و میوه‏های درخت هم به او داده شده است. اما اگر به کسی برگ و گل و میوه درخت را بدهند، تمام درخت را به او نداده‏اند. بنابراین ممکن است به پیامبران و رسولان خدا حکم داده شده باشد ولیکن حکمت به همه آنها داده نشده باشد و فقط به نبوت انتخاب شده باشند ولی ائمه ع حکمت را از خدا فراگرفته‏اند و به سبب آن حکمت تمامی احکام را بدست دارند و هرگونه بخواهند حکم می‏کنند و حکم آنها دقیقا موافق حکم خداوند است زیرا آنها صلاح و فساد هرچیز را می‏دانند و براساس علم خود بر فساد و صلاح حکم می‏دهند. این است که خداوند متعال امر دین و امر خلایق را در دنیا و آخرت به آنها سپرده است. وقتی برکسی غضب کند خدا هم غضب کرده و وقتی از کسی راضی شوند، خدا هم راضی شده است. چنانچه در شأن فاطمه س روایت شده که إنَّ الله یغضِبُ لغضبها و یرضی لرضاها. جز این نیست که خداوند از غضب فاطمه س غضبناک می‏شود زیرا غضب آن حضرت س موافق غضب خداوند است و خدا از رضای او راضی می‏شود زیرا رضای او عین رضای خدا است از جهت حکمت و مصلحت. پس با این معنا آنها خلفای خدا هستند و خلیفه برتر از رسول خدا ص و نبیّ خدا است. انبیاء مأمور به امر خدا هستند و خلفا مأمور به علم خود هستند و حکم آنها موافق علم و حکمت خداوند است. به همین دلیل حجّت‏های خدا بر تمامی خلایق هستند و به همین دلیل یاران دین خدا هستند که خداوند متعال به وسیله آنها دین خود را از ابتدا تا انتها زنده خواهد کرد. آنها همان کسانی هستند که پشتیبان آدم و یاور آدم و پیامبران از نسل آدم تا خاتم آنها هستند. کما این که مولا علی ع فرمودند: من با همه انبیاء پنهانی همراهی کردم و با محمد ص آشکارا همراه شدم. همچنین آنها محافظان سرِّ خدا و خازن علم خدا هستند. سرِّ الهی را مطابق آنچه که خدا اراده دارد می‏دانند و آنچه از ثواب و عقاب که خدا برای خلق خود اراده کرده است می‏دانند و آن اسرار را به خوبی حفظ می‏کنند و ذره‏ای ضایع نمی‏گذارند. به همین دلیل محافظ و خازن علم خدا هستند.

در جمله بعد می‏فرماید: شما ترجمان وحی خدا و رکن توحید و شاهد بر خلایق هستید.

در این جملات آنها را به این صفت وصف می‏کنیم که آنها معنا و مقصود وحی الهی هستند. آن وحی که خدا به انبیاء خود وحی نموده است. هرچه پیامبری از پیامبران خدا خواسته که انجام دهد و هر مطلبی که آن پیامبر لازم بوده با نبوت خودش به مردم برساند اشاره به ولایت ایشان بوده است . انبیاء مثل راه و مسیر هستند و ائمه اطهار ع به منزله مقصد و انتهای راه. راه‏ها برای رسیدن به مقصد است و خودِ جادّه فی نفسه مقصد نمی‏باشد. راه‏ها مقدم هستند برای مقصد. وحی خدا که به منزله امر و نهی خدا است و اعمال پیامبران که به منزلة راه است. ائمه اطهار ع ترجمه این وحی و این اعمال هستند. اگر از خدا بپرسیم که از خلقت آدم و حوا چه منظوری داشتی و از نبوت نوح و هود و ابراهیم و سایر انبیاء چه اراده‏ای کردی؟ جواب خواهد داد که از این وحی و نبوت ، ظهور مقام ائمه ع را خواسته‏ام و آن مُلک عظیمی را که باید توسط آنها اقامه شود. آنها مثل میوه درخت و انبیاء مثل درخت هستند. میوة درخت ترجمه درخت است. شجره را با ثمرة آن ترجمه می‏کنند همانطور که الفاظ را با معانی آن ترجمه می‏کنند. آن بزرگواران ع ترجمان وحی و کتب رسولان خدا هستند. از امام علی ع روایت شده که فرمودند : هر یک از آیات کریمه قرآن در مورد ما و برای ما اهل بیت نازل شده است و خدایتعالی در هر آیه‏ای که از علم و فضیلت و حکمت در کتاب خود نازل کرده ما را منظور داشته است. ائمه ع کسانی هستند که مخاطب کتاب الهی هستند . هرجا که خداوند آیه‏ای نازل کرده و بنده‏ای از بندگانش را مخاطب قرار داده است منظور خدا آنها هستند.

در جمله بعد می‏گوییم آنها ارکان توحید خدا هستند. رکن به معنی ستون و پایه است. اگر توحید و عدالت و هریک از صفات خداوند متعال را به خانه‏ای تشبیه کنیم همانطور که خدا خود چنین تشبیهی انجام داده آنها ارکان این خانه هستند و خانه با ارکان خود سرپا ایستاده است، همانطور که خیمه با ستون سرپا می‏ایستد. توحید در این جمله به معنی ملاک وحدت است. توحید فقط به معنای یکتایی خدا نیست که منظور یگانگی خدا باشد. خداوند متعال واحد و احد است اما توحید به معنای جمع یکی‏ها و یکی کردن مردم است که باب تفعیل به این نکته اشاره می‏کند. کلمه‏ای که از باب تفعیل وارد می‏شود اشاره به کاری می‏کند که فاعل، آن فعل را بر ماده فعل انجام داده است. مثل ورق ورق کردن و جمع کردن یک مجموعه و قطعه قطعه کردن یک چیز. (توریق ، تجمیع ، تقطیع) و امثال این کلمات. کسی که ورق‏ها را جدا جدا می‏کند و کتابی را ورق می‏زند عمل خود را روی ورق‏ها انجام داده است و کسی که افرادی را جمع کند، عمل خود را روی آن افراد انجام داده است همچنین سایر موارد که از باب تفعیل گفته می‏شود. به این ترتیب کلمه توحید به معنای جمع کردن یکی‏ها و موجودات تنها در یک مجموعه است که همه آنها باهم یکی شوند و فقط به معنی خبر دادن از یکتایی خدا نیست. موحّد کسی است که یکی یکی‏های متفرق را با هم متحد کرده و آنها را یکی کرده است و خودش را هم یکی از این افراد مجموعه قرار داده است که با آن مجموعه اتحاد دارد. بنابراین کسی موحد است که اعمال متفرق خود را و افراد متفرق جامعه را زیر یک اصل خداشناسی یکی کند. اصل توحید‌، اولین اصل اسلام است که تمام اصول و فروع دیگر اسلام بر مبنای آن تنظیم می‏شود و رعایت این اصل فقط به معنی اعتقاد به خدا و یکتایی خدا نیست بلکه به این معنا است که بنده خدا خودش را در دین خدا با سایر افراد مسلمان یکی بداند و زیر سایه وحدانیت خدا خودش را با امت مؤمن یکی کند. یک چنین ملاکی که توحید است رکن خداشناسی است زیرا همانطور که گفتیم هر خانه چهار رکن (ستون) دارد و خانه‏ای که رکن نداشته باشد خانه نیست. پس آن بزرگواران ارکان توحید هستند که بنای توحید بر وجود آنها استوار است. در زیارت حضرت زهرا س به این مطلب به خوبی اشاره شده است. آنجا که اهل مسجد را مخاطب قرار داده و حکمت احکام را برای آنها بیان می‏کند. یکی از جملات آن حضرت این است که می‏فرماید: خداوند امامت ما را موجب نظام ملت قرار داده است یعنی ملت نظام پیدا نمی‏کند و امت به وحدت نمی‏رسد مگر با امامت ما. بنابراین آن بزرگواران ارکان توحید هستند به این معنا که امکان ندارد امت به وحدت برسد و یکی شود الا به وسیله آنها. همانطور که گفتیم توحید به معنی ایجاد وحدت در تک تک افراد ملت است. این عمل یک ملاک وحدت لازم دارد که آن بزرگواران از آن جا که اهل حق و اولیاء خدا هستند ملاک این وحدت می‏باشند. مسلما فرمان‏های خدا براساس باطل یا براساس فکر ناقص مسلمانان و مؤمنین استوار نخواهد شد بلکه این فرامین و این مدیریت امت به دست انسانی عالِم و کامل که در علم و حکمت،کمال مطلق باشد اجرا خواهد شد. بدست کسی که ایمان او کامل‏ترین ایمان باشد، توحید و نظام ظاهر خواهد شد. در تاریخ بشریت احدی مثل آنها شناخته نشده که بتواند امر امامت را جمع کند و نظام کامل در مردم بوجود آورد. خداوند قصور و تقصیر را در آنها برطرف کرده و آنها را پاک و پاکیزه از هر گناه و اشتباهی نموده است. دیگران گرچه ممکن است مقصّر نباشند ولیکن قاصر هستند مثل درختی که میوه‏های آن به همه مردم نمی‏رسد.

در جمله بعد به آنها می‏گوییم خداوند متعال شما را شاهدان خلق قرار داده است. شهادت آنها بر خلق خدا به معنی این است که اعمال و نیت‏ها و افکار همه خلایق خدا مدّ نظر آنها کشف است و واضح است کما این که خدای متعال در کتاب خود به این مطلب اشاره کرده است. می‏فرماید: قل إعملوا، بگو هرچه می‏توانید عمل کنید، خدا عمل شما را می‏بیند و رسول خدا ص و مؤمنان همچنین. در این آیه رؤیت خدا معلوم است هرچیزی نزد خداوند متعال کشف است و خداوند متعال قبل از این که هرچیزی ایجاد شود آن را می‏داند و همچنین رؤیت رسول ص هم معلوم است که رسول خدا ص اعمال کل بشر را به اذن خداوند متعال می‏بیند اما مؤمنان در این آیه و امثال آن مؤمنانی هستند که ردیف خدا و رسول خدا ص هستند. این مؤمنان، ائمه اطهار ع هستند. خداوند متعال اعمال کل بشر را از خیر و شرّ به آنها نشان می‏دهد. در آیه دیگر خداوند از این حقیقت خبر می‏دهد و می‏فرماید: ائمه ع همان را می‏بینند که خدا از خلایق خود می‏بیند و هرچه از اعمال مردم نزد خدا مکشوف است نزد آنها مکشوف است. آنجا که خدا می‏فرماید: کلّ شیئ أحصیناه فی إمام مبین. ما همه چیز را به امام آشکار گزارش می‏دهیم و در آیه دیگر می‏فمراید: آیا نمی‏بینند چگونه ما حرم امنی برای آنها قرار داده‏ایم که ثمرات همه چیز نزد آنها جمع می‏شود؟ کلمه إحصاء به معنای شمارش اعداد و ثبت همة مشخصات است و اعمال بندگان خدا همگی ثمراتی از خیر و شرّ دارد که نزد ائمه ع ثبت و ضبط است. انسان درختی است که ثمره درخت وجود او اعمال خیر و شرّ او است. شهادت ائمه ع در این مورد دو قسم است : علمی و تکوینی.

خداوند متعال آنها را شاهد بر اهل عالَم و عالَمیان قرار داده است. از آن جا که در سوره کهف می‏فرماید: آنها را شاهد خلق آسمان‎‏ها و خلق انسان‏ها قرار داده‏ام. با این دلائل می‏دانیم که آن بزرگواران در وضعیت خلقت و تربیت و اعتدالی که در مقام انسانیت و بشریت دارند شاهد وضعیت همه انسان‏ها در اعمال خیر و شرّی که دارند هستند و همچنین آنها میزان هستند. میزان به معنی ترازو، خود به خود هرچیزی را که با آن مقایسه می‏شود، مشخص می‏کند و وزن و اندازة آن را می‏نمایاند. مثلا اهل خیر اهل شرّ را و همچنین اهل خیر را می‏توانند بشناسند ولیکن اهل شرّ هرگز اهل خیر را نمی‏توانند بشناسند. زیرا اهل خیر برتر از اَشرار هستند و همچنین به اعمال خیری که پایین‏تر از آنها باشند و آنها در درجة بالاتر باشند آگاه هستند. ائمه ع در عالی‏ترین مراتب خلقت و در اعتدال کامل از هر فضل و کمالی هستند. احدی از آنها بالاتر نیست مگر خداوندی که خلق کرده و تربیت نموده است. کما این که مولا علی ع می‏فرماید: ما صنعت پروردگارمان هستیم و خلایق بدست ما ساخته می‏شوند. بنابراین شهادت یک امر تکوینی و طبیعی است که احتیاج به کشف و نشان دادن ندارد. آنها به علم خود جهل مردم را می‏شناسند و با بردباری خود سفاهت مردم را، با وضعیت معتدل و فضائل کامل خود انحراف مردم را می‏شناسند، و با خیر و فضیلت‏های خود شرّ مردم و نقص آنها را می‏شناسند، همانطور که ترازو هر چیزی را که در برابر او قرار گیرد، وزن می‏کند و می‏شناسد. به همین دلیل آنها را میزان اعمال گفته‏اند که خداوند متعال درباره آنها می‏گوید: روز قیامت حق وزنة آن روز است به این معنی که هرچیزی و هر شخصی با حق شناخته می‏شود و وزن می‏شود و آن بزرگواران ع در دنیا و آخرت حق محض هستند. همانطور که روایت شده که علی با حق است و حق با علی ع. هرجا علی بگردد حق همان جا می‏گردد. به معنای دیگر شهادت به معنای مشاهدة اعمال مردم و مشاهدة تمامی اعمال خیر و شرّ آنچه بر زمین است. بشریت به تمامی معنا و با تمام وجود از نظر خلقت و نیت در برابر چشم آنها وانمود هستند. آنها هرکسی را از آنها با صفات و اعمال و نیت‏هایی که دارند می‏شناسند. خدای تعالی چیزی را از آنها مخفی نمی‏دارد بلکه هر حرکت و خلقت و حادثه‏ای و تحولی که در خلایق ایجاد می‏شود به آنها خبر می‏دهد. بنابراین آن بزرگواران از خودِ هرکس، به آن کس نزدیک‏ترند و او را بهتر از خودش می‏شناسند. خداوند متعال در کتاب خود این شهادت را معرفی کرده و فرموده : آیا کسی که از پروردگار خود بیّنه دارد و شاهدی از خانواده خودش همراه او حرکت می‏کند؟ این آیه تفسیر شده به این ترتیب که شخصی که از طرف پروردگار بینه دارد رسول خدا ص است و آن شاهدی که همراه او حرکت می‏کند امیرمؤمنان و ائمه معصوم ع هستند. بنابراین آن بزرگواران شاهد بر تمامی خلایق هستند و هر آن چه در خلایق می‏گذرد و هر گفته‏ای و هر عملی را می‏بینند و می‏شناسند. این مطلب همان ولایت کبری است. ولایت کبری خدایتعالی است. آنها در دنیا و‌ آخرت صاحب ولایت آنها قرار می‏گیرند و اگر از ولایت آنها خارج شوند داخل جهنم خواهند شد.

در جملات بعد می‏گوییم شما نشانه‏های راه برای بندگان خدا و محلّ روشنایی در شهرها و راهنمای انسان‏ها بر صراط هستید. اَعلام جمع (عَلَم) به معنای کوه یا علائمی است که در جادّه نصب می‏شود. کسانی که در این جاده‏ها بسوی مقصد حرکت می‏کنند با این علائم راهنمایی می‏شوند که از مقصد دور نشوند. منار همچنین اسم مکان از کلمة نور است به معنای جایگاه بلندی است که چراغ‏ها و وسایل روشنایی را آنجا می‏گذارند تا مسافران از آن استفاده کرده و راه خود را پیدا کنند. بهترین راه ، راه بهشت است و بدترین راه، راه جهنم است، این دو راه خواه و ناخواه در مقابل انسان قرار گرفته و مردم ناچارند یکی از دو راه را انتخاب کنند. یا بسوی بهشت حرکت کنند یا به سوی جهنم حرکت کنند. حرکت در یکی از این دو راه، اجباری است. این اجبار و اکراه توسط خداوند متعال در خلقت نهاده شده و هیچ کس نمی‏تواند ساکن و متوقف باشد یا به نیستی بر‏گردد. نمی‏شود بی‏حرکت بایستیم و قدمی به سوی بهشت یا جهنم برنداریم. زیرا این راه، راه زنده بودن و زندگی کردن است و امکان ندارد کسی زنده بودن و زندگی کردن خود را ترک کند و به خاک برگردد. مثل این که از ابتدا خاک بوده و چیزی نبوده است، اکنون که مردم خواه ناخواه به سمت زندگی کردن حرکت می‏کنند، یا به سعادت ابدی و یا به بدبختی ابدی خواهند رسید، واجب و لازم است که راهنما داشته باشند تا مقصد خود را یافته و آن را در گمراهی از دست ندهند. راه زندگی مثل همین راه‏های مسافرتی احتیاج به جادّه و راهنما و علامت دارد. گفته‏اند راه زندگی همان صراط است. مخفی‏تر از حرکت مورچه بر روی یک سنگ سیاه در شب تاریک و یا گفته‏اند صراط تیزتر از شمشیر و باریک‏تر از موی است. بنابراین مسافر راه زندگی احتیاج به عَلَم‏ها و مناره‏هایی دارد که او را بسوی پروردگارش بکشاند. عالی‏ترین نشانه‏ها و مناره‏ها در مسیر زندگی این چهارده معصوم ع هستند. خداوند در کتب انبیاء گذشته و مکتب پیامبران خود آنها را معرفی کرده است. هیچ پیامبری نبوده که امت خود را به ظهور آخرین پیامبر ص و اهل بیت ع او آشنا نکرده باشد و خبر آمدن آنها را نداده باشد. تمامی پیامبران شأن این چهارده معصوم ع را به عظمت معرفی کرده و در کتاب‏ها و تبلیغات خود آنها را معرفی کرده است. بنابراین در جاده زندگی از اولین پیامبر تا آخرین پیامبر ائمه را به عنوان راهنمای بسوی خدا معرفی کرده است.

در جملات بعد می‏گوییم خدا شما را از لغزش‏ها معصوم داشت و از فتنه‏ها در امان قرار داد و از پلیدی‏ها پاک و پاکیزه کرد و شما اهل بیت را به کمال طهارت رسانید.

از جملات برگرفته از آیات قرآن است آیاتی که خداوند متعالی از شأن آن بزرگواران خبر می‏دهد می‏فرماید: إما یرید الله لیُذهب عنکم الرِّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. (سوره احزاب)

در آیات دیگر از شأن پیامبر گزارش می‏دهد که می‏فرماید: خدایتعالی او را از مردم در عصمت نگه می‏دارد و آیات دیگری از این قبیل که در شأن آن بزرگواران نازل شده است و در تمام این آیات کریمه خداوند متعال ما را متوجه می‏کند که آنها را از هرگونه خط او فراموشی و نادانی و لغزش مصون داشته است آنها معصوم هستند از این که چیزی بگویند غیر از آنچه خدا می‏گوید یا حکمی خلاف حکم خدا صادر کند همچنانکه خدایتعالی می‏فرماید: عباد مُکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون. آنها کسانی که هرگز در قول و عمل بر خدا سبقت نمی‏گیرند و قبل از این که خدا به آنها دستور دهد که چیزی بگویند یا انجام دهند و دست و زبان آنها حرکت نمی‏کند. کسی که این چنین باشد در تمام خواسته‏ها و گفتار و کردارش تابع خداوند باشد او معصوم است. به همین دلیل در جمله بعد می‏گوییم شما بر اساس این عصمت و امنیت، جلال خداوند را به عظمت جلوه‏گر کردید. شأن خدا را بزرگ نشان دادید و کرم الهی را با مجد و عظمت به نمایش گذاشتید و از تمام فتنه‏ها امنیت یافتید یا جمله‏ای که می‏گوییم گرة طاعت خدا را بسیار محکم کردید.

در این جملات، ائمه اطهار ع را ستایش می‏کنیم که چگونه بخشش‏های پروردگار خویش را بر خویشتن شکرگذاری کردند و امکاناتی را که خدا به آنها داده بود به نمایش گذاشتند. همچنان که خدایتعالی سعی و کوشش شما ائمه ع را مشکور و منظور دارد. می‏گوییم شما جلال پروردگار خود را به عظمت نشان دادید. ائمه ع از آنجا درتمامی گفتار و اعمال خود عظمت خدا را نشان می‏دهند و چیزی نمی‏گویند مگر از قول خداوند متعال و کاری نمی‏کنند مگر به فرمان او و چنان از پروردگار خود، ترس و خشیت دارند که احدی از مؤمنین این چنین از خدای خود نمی‏ترسند با این که خداوند آنها را از اهل بهشت قرار داده است و از هر نوع پلیدی جسمی و روحانی و علمی و آخرتی پاک و پاکیزه کرده است و وعده بهشت به آنها و شیعیان آنها داده، با وجود این، چنان خدا را عبادت می‏کنند که احدی از عبادت کنندگان تاریخ هم پای آنها نیستند ، به طوری که از امام علی ابن الحسین ع وقتی شدت گریه‏ها و عبادت‏ها و شب زنده‏داری‏هایش را دیدند پرسیدند شما از سلاله رسول خدا هستید؟ فرزند علی و فاطمه س و خدا بهشت را برای شما آفریده، چه لزومی دارد اینگونه خود را به رنج و سختی دچار می‏کنید که این همه عبادت و خضوع وخشوع دارید؟ حضرت جواب دادند که خداوند متعال آتش را برای معصیت‏کاران خلق نموده گرچه آن معصیت‏کار سیدی قریشی باشد و بهشت را برای اطاعت کنندگان قرار داده گرچه آن اطاعت کننده بنده‎‏ای سیاه حبشی باشد. ائمه ع ذره‏ای به رأی خود عمل نمی‏کنند و تابع امر خدا هستند هرچند امر الهی به مرگ آنها منتهی شود و رأی خود و دیگران را کنار می‏گذارند هرچند جانشان به آن بستگی داشته باشد. به همین دلیل مولا ع می‏فرماید: اگر تقوی نبود می‏توانستم زرنگ‏ترین عرب باشم. در مدت خلافت خود ذره‏ای به نفع خود عملی انجام نداد که خلاف ارادة خدا بهره‏ای از دنیا را مالک شود بلکه دقیقا در مسیر تقوی حرکت کرد گرچه در این راه کشته شد.

درباره او گفتند: قَتَلُهُ عَدلُهُ . عدل او، او را کشت.

پس این جملات به این دلیل مناسب شأن آنها است که آنها با همة وجود، عظمت خدا را به نمایش گذاشتند و خداوند آنها را یک نمونة عالی از جلال و عظمت خود معرفی کرد. در گفتار خود تابع گفتار خداوند متعال هستند که به پیامبر خود می‏گوید: پروردگار خود را تکبیر کن، یعنی به بزرگی معرفی کن و آنها خدا را تکبیر کردند. به بزرگترین شأن و موقعیت، خدا را به نمایش گذاشتند. همچنین در مسیر طاعت خدایتعالی هرچه به آنها فرمان داده شد انجام دادند و زندگی آخرت را برای خود ذخیره کردند. خداوند متعال از آنها پیمان گرفت که در بیعت با طاغوت‏ها و کافران و فاجران زمان خود صبر کنند، همچنان که از آنها روایت شده که فرمودند: هیچ یک از ما امامان راحت نبودند به خاطر این که بیعتی از طاغوت زمان به گردن آنها بود مگر آخرین امام، که قائم ما است. این عهد خدا با آنها بود که بر آزار و اذیت‏های طاغوت زمان صبر کنند در حالی که می‏توانستند با آنها مبارزه کنند و برای آنها مانع و مزاحم باشند، اما آنها گرة اطاعت خدا را محکم کردند زیرا می‏دانند که خدایتعالی مقدر کرده دنیا را اطعمه دشمنان خودش قرار دهد و آخرت را خاصّ اولیاء خود بگرداند. به همین دلیل از ائمه ع پیمان گرفته که در برابر طاغوت‏ها صبر پیشه کنند.

در جمله بعد می‏گوییم دَعَوتُهم إلی سبیله بالحکمه و الموعظه الحسنه. یعنی شما، مردم را به راه خدا دعوت کردید، با حکمت و موعظه‏های نیکو ، جان خود را در راه رضای خدا مصرف نمودید. آن بزرگواران ع حقیقتا جان خود را در راه رضای خدا بخشیدند چنانچه مولا ع امام حسین ع جان خود را در راه رضای خدا بخشید و در روز عاشورا در راه رضای پروردگار به شهادت رسید.

خود می‏فرمایند : روزی را می‏بینم که گرگان بیابان ، اعضای بدنم را پاره پاره می‏کنند و در مکانی بین کربلا و نواریس ، و شکم‏های خود را از خون من پر خواهند کرد. بعد می‏فرماید: رضای خدا رضای ما اهل بیت است. ما بر بلای خدا صبر می‏کنیم و خدا اجر صابران را خواهد داد.

در این جملات حضرت خود را از اهل بیتی معرفی می‏کند که در راه خدا می‏جنگند و جان خود را در راه خدا می‏بخشند. همینطور لحظه‏ای که آن حضرت بر زمین کربلا افتاد از زبان آن حضرت شنیدند که با خدا مناجات می‏کرد و می‏گفت : الهی راضی به قضای تو هستم ، صبر می‏کنم بر بلای تو و تسلیم امر تو هستم. به همین صورت سایر ائمه اطهار ع توسط دشمنان خود مسموم شدند در حالی که می‏دانستند که آن طاغوت‏ زمان، سمّ را در غذا یا انگور یا چیز دیگری ریخته است و به خود او می‏دهد. آنجا که مأمون، حضرت علی ابن موسی الرضا را به مجلسی دعوت می‏کند، حضرت می‏داند که تصمیم به قتل او گرفته است و با سمّی که در انگور ریخته او را مسموم خواهد کرد ولی امام دعوت او را اجابت می‏کند و انگور را می‏خورد و جان خود را در راه رضای خدا تقدیم می‏کند. آن بزرگواران از جانب خدا مأمور هستند که به هلاکت خود راضی باشند گرچه این فداکاری، هلاکت نیست. آیه‏ای که می‏فرماید: خود را به هلاکت نیندازید در ابتدای آیه می‏فرماید: و أنفِقوا فی سبیل الله و لا تُلقوا بِأیدیکم إلی التُّهلکه.

این آیه دو بخش دارد: بخش اول، انفاق در راه خدا است، این هلاکت نفس در صورتی است که مخالف انفاق در راه خدا باشد. این آیه دلالت می‏کند بر این که هرچه از مال و جان که در راه خدا انفاق شود هلاکت به حساب نمی‏آید و شخص انفاق کننده در راه خدا خود را به هلاکت نینداخته است، بلکه خود را زنده کرده است. این آیه مثل آیه امر به جهاد و مبارزه در راه خدا است که هرکس در راه خدا جهاد کند از زندگی آخرت استقبال کرده است و زندگی آخرت از زندگی دنیا بهتر است. در آن آیه می‏فرماید: گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده‏اند مُرده‏اند بلکه زنده هستند و نزد پروردگارخود روزی می‏خورند و خوشحالند از فضلی که خداوند به آنها عنایت کرده است. ائمه ع هرچه می‏کنند مأموریتی از جانب خداوند است. آنجا که از کشته شدن و مسموم شدن استقبال می‏کنند مجاهد در راه خدا هستند مثل امام حسین ع که به استقبال جنگ و شهادت رفت. هیچ کس نمی‏گوید حسین ع جان خود و اصحابش را به کُشتن داد بلکه همه می‏دانند که او در راه خدا جنگید. همچنین امام حسن مجتبی ع و علی مرتضی ع و سایر ائمه اطهار ع از فرزندان حسین ع، همگی به امر خدا و در راه خدا از مرگ استقبال کردند. این مرگ چه با سمّ و چه با سیف، صورت گرفته باشد، آنها جان خود را در راه رضای خدا مصرف کردند زیرا خدای متعال وقتی به کفار و منافقین مهلت می‏دهد تا هرچه می‏توانند در کفر و نفاق پیشرفته و عمل کنند، می‏داند که آن افراد نانجیب از این مهلت سوء استفاده کرده و اولیاء خدا را راه حرکت به کفر و آتش جهنم خواهند کُشت و چاره‏ای جز این نیست. پس به امر خداوند متعال آن بزرگواران صبر و تسلیم در پیش گرفته تا زمانی که امور دین و تعلیم و تربیت کامل شود و مردم به آخرین دوران زندگی دنیای خود برسند. زندگی دنیا تمام شود و زندگی آخرت فرابرسد، آنگاه که زندگی آخرت دایر شد و خداوند متعال ائمه معصوم ع را برای زنده کردن دین و اتمام امر خود اقامه کرد این کافران فاجر را به زندگی آخرت برمی‏گرداند و در محکمة عدل الهی توسط آن بزرگواران محاکمه می‏شوند. آنچه در دنیا انجام داده‏اند به خود آنها برمی‏گردد. چنان که از علی ع در گفتگو با امیران ظالم بنی امیه و سایر طغیان‏گران نقل شده که فرمودند: بدانید فردا که آن فردا خواهد آمد از جایی که نمی‏دانید خداوند والی خود را که غیر از این والی‏های دنیا است خواهد فرستاد و آن والی عمّال ظلم و ستم را بر مبنای اعمال زشت آنها محاکمه خواهد کرد. این والی الهی که طبق فرمایش مولا ع فردا خواهد آمد و عمّال فاجر را به سبب اعمال زشت آنها مؤاخذه خواهد کرد کسی جز امام مهدی عج که واجب الاطاعه هست نخواهد بود.

کلمة عدّ در این عبارت و امثال آن اسمی از اسامی روز قیامت است که آن روز قیامت جز به قیام امام قائم عج بپا نخواهد شد. از آنجا که قیامت اسماء مختلفی دارد که مخصوص به خودش هست از جمله یوم الدین، یوم الحشر، یوم المبعث، معاد و عدّ) خداوند متعال در کتاب خود می‏فرماید: وَلتَنظُر نفس بِما قَدَّمَّت لِغَدّ. یعنی هرکس به فکر خود باشد که برای فردای قیامت خود چه کرده است.

در زیارت جامعه کبیره این جمله را می‏خوانیم و می‏گوییم چشم ما فردا به دیدن شما روشن شود. (تَغَرُ عینه غدا بِرُؤیَتِکُم) پس آن والی که فردا می‏آید، و از جنس این والی‏ها نیست امام قائم عج است که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و الی‏ها و عمّال آنها را بر اساس اعمال زشت آنها مؤاخذه خواهد کرد. در این جمله، زائر آن بزرگواران را مخاطب قرار داده و می‏گوید: شما بزرگواران بر مصیبت‏هایی که در سایة خدا به شما رسید صبر کردید، نماز بپا داشتید و زکات دادید. امر به معروف و نهی از منکر نموده و در راه خدا به حق، جهاد کردید. صبر آن بزرگواران در راه اطاعت خدا بر معصیت‏هایی که بر آن رسید معلوم است. چه گرفتاری‏هایی که به دست طاغوت‏ها و عمّال آنها بر سرشان آمد، هرکدام در زمان خود مصیبت‏های بزرگی را تحمل کردند مثل حضرت موسی ابن جعفر ع. از این زندان به آن زندان، سال‏ها حبس را تحمل کردند و چه عذاب‏هایی برایشان وارد شد، همینطور سایر ائمه ع. شاید بزرگترین مصیبتی که ائمه ع گرفتار آن شدند همین بود که به امر خدایتعالی بیعت با طاغوت‏ها را گردن گرفتند و بر آنچه به آنها رسید در این راه صبر کردند. چنانچه روایت شده از آنها که فرمودند: هر یک از امامان بیعت طاغوت زمان خودش را به ناچار به گردن گرفت بجز آن امام غائب که خواهد آمد و عیسی ابن مریم ع به او اقتدا خواهد کرد. تنها او کسی است که قیام می‏کند و بیعت احدی به گردن او نیست اما سایر ائمه ع مانند امام هشتم ع مجبور شد زیر دست مأمون قرار بگیرد، بدترین مصیبت هم همین است که باید ولیعهد مأمون باشد در زمان خودش، و شخص ذلیل و پستی مانند مأمون امام را به ولیعهدی خود نصب کند. و اما مجاهداتی که آنها به حق انجام دادند همین صبر آنها در برابر اذیت‏های طاغوتیان و مبارزه با آنها است. آن بزرگواران مأمور به مخالفت با امر و نهی طاغوت زمان خود بودند و لازم بود در برابر بدعت‏هایی که در دین بوجود آوردند ایستادگی کنند. آنها مأمور بودند که با ادعای ولایت و عمارت طاغوتیان بر مؤمنین مخالفت کنند با آنها که مدعی خلافت پیامبر شدند. خداوند متعال به آنها دستور مخالفت با این بدعت‏ها و ادعاها را داده و از آنها خواسته که با همه فشارها و اذیت‏ها در مقابله با این مخالفت صبر کنند. شاید اگر مأمور به مبارزه و مخالفت نبودند و می‏توانستند در اطاعت طاغوت بسر برده و سکوت کنند و آن طاغوت‏ها را به حال خود واگذار نمایند، کارشان آسان‏تر بود. این همه اذیت و آزار از طرف طاغوت‏ به آنها نمی‏رسید. ولیکن از آنجا که مأمور مخالفت با این طاغوتیان بودند این همه مصیبت را تحمل کردند. این جهاد، بزرگترین جهاد است گویا که هر روز کشته می‏شدند و هر روز بارها و بارها با ضربات شمشیر قطعه قطعه می‏شدند. این جهاد معروفی که در میدان جنگ صورت می‏گیرد آسان‏تر است زیرا جنگجویان می‏دانند که در میدان جنگ هستند، می‏کُشند و کُشته می‏شوند و چنین عذاب روحی هر روز و هر ساعت ندارند.

اما این بزرگواران ع از ابتدای تولد تا انتهای زندگی دنیایی خود هرلحظه درحال جهاد و مبارزه به سر برده‏اند تا روزی که بالاخره کشته شده یا مسموم شده و از دنیا رفته‏اند. پس جهاد آنها بزرگترین جهاد است و آنها حقّ جهاد در راه خدا را بجای آوردند، به این ترتیب توانستند دعوت خدای متعال را اعلام کنند و به مردم بفهمانند که این گروه طاغوتیان مورد پسند خدا نیستند و ولایت آنها ولایت دروغین است و در دین خدا ولایت فقط و فقط از آنِ ائمة معصومین ع است که خداوند اطاعت آنها را بر مردم واجب کرده است. با این جهاد و صبر و استقامت خود واجبات دین را به مردم معرفی کرده و کتاب و سنت رسول خدا ص را و تمام دستوراتی که از جانب خداوند متعال صادر شده برای مردم واضح و آشکار کرده‏اند. پس در این جمله عرض می‏کنیم حتی أعلنتُم دَعوَتَه . تا این که دعوت خدا را علنی کردید و واجبات خداوند را روشن نمودید، حدود احکام الهی را بپا داشتید و شریعت خدا را نشر دادید. حدود در این جملات به معنای حدود احکام خداوند است که از مهمترین این مرزها و حدودها، حدّ امامت و ولایت است. آن بزرگواران با صبر و جهاد خود مقام عصمت و امامت را به مردم معرفی کردند و به آنها ثابت کردند که ولایت خدا فقط توسط آنها بپا داشته می‎‏شود. اگر صبر و جهاد آنها نبود مردم حدود امر ولایت و خلافت را که خداوند بر پیامبرش نازل کرده بود نمی‏دانستند و هرگز نمی‏فهمیدند. آن ابتدای دوران امامت، از آنجا که مردم حدود ولایت خدا را نمی‏دانستند علی ع را رها کرده و با فلانی بیعت کردند. آنها اگر می‏دانستند حدود ولایت چیست علی و حسن و حسین ع را رها نمی‏کردند و دست بیعت با بنی امیه و بنی عباس و امثال آنها نمی‏دادند. اما با صبر ائمه ع در ولایت این طاغوتیان بالاخره امت بیدار شده و ظلم آنها را شناختند و با این شناخت، حدود ولایت و خلافت الهی را فهمیدند. درست متوجه شدند که امکان ندارد خداوند ظالمان را برای هدایت مردم به کمک خود انتخاب کند. درست فهمیدند این آیة قرآن را آنجا که خداوند متعال ابراهیم خلیل ع را مخاطب قرار داده و می‏فرماید: عهد امامت من به ظالمان نمی‏رسد. (إنَّه لا یَنالُ عَهدی الظّالمین). صبر ائمه اطهار ع در طول تاریخ حکومت طاغوتیان و تحمل آزار و اذیت‏ها باعث شد مردم، دانا شده و بفهمند که امامت و امت جز بدست آنها و بوسیله آن بزرگواران برپا نخواهد شد و جایز نیست اشخاص ظالمی مثل یزید و ابن مرجانه در مسند حکومت و ولایت باشند، آن ولایتی که خداوند متعال اطاعت از آنها را به اطاعت از خود و اطاعت از رسول خدا ص نزدیک کرده است و هم ردیف هم قرار داده است. آنجا که می‏فرماید: أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.

در ادامة زیارت زائر می‏گوید: شما در این راه به مقام رضای خدا رسیدید و قضا و قضاوت را تسلیم خدا کردید و تمامی رسولانی که قبل از شما بودند را تصدیق کردید. پس هرکس از شما روبرگرداند از کمان تقدیر خدا خارج شده و هرکس همگام و همراه شما باشد به شما ملحق شده است و هرکس در حقّ شما کوتاهی کند به گمراهی کشیده شده است.

نکته عمیق و عجیبی که در این جملات در شأن آن بزرگواران گفته شده است توصیف آنها به این مقام است که شما قضا و قضاوت را به خدا تسلیم کردید. آن بزرگواران در امور دنیا و آخرت قضاوت را به خداوند متعال سپردند و همه امر و فرمان‏ها را به خداوند متعال تفویض کردند زیرا آنها همان اهل امانت هستند. در آیه امانت که خداوند متعال می‏فرماید: إنّا أعرَضنا الامانات علی السَّموات والارض و الجبال. ما امانت را بر آسمان‏ها و زمین و کوه‏ها عرضه داشتیم، همگی ترسیدند از این که این امانت را قبول کنند، سر به زیر افکندند. آن بزرگواران درست مثل همین آسمان‏ها و زمین و کوه‏ها محلّ امانت خدا را مشکل دیدند و از قبول آن ترسیدند و مؤدبانه سر به زیر افکندند و خود را به خدا سپردند و تسلیم امر الهی شدند و کار خود را تماما به خدا واگذار کردند. آنها چیزی نگفتند و نمی‏گویند جز آنچه خدا به آنها می‏گوید و حرکتی نمی‏کنند جز این که خدا آنها را به حرکت وادارد و کاری نمی‏کنند جز این که عامل دست خدا باشند. صبر نمی‏کنند مگر خدا بخواهد آنها صبر کنند و سکوت نمی‏کنند مگر خدا بخواهد آنها سکوت کنند. آنها ذره‏ای شباهت به سایر افراد بشر ندارند که امانت خدا را لحظه‏ای به دوش گرفته باشند. این امانت چیست که حمل آن آنقدر مشکل و شاید غیرممکن باشد؟

 همچنان که قبلا توضیح داده‏ایم این امانت ،‌ حرکت در صراط مستقیم است. صراط مستقیم راهی است که حرکت در آن طبق اراده خدا صورت می‏گیرد و انسان را به آنجا می‏برد که اراده دارد. همان را می‏داند و همان را یاد می‏گیرد که خدا می‏خواهد یاد بگیرد. همان کار را انجام می‏دهد که خدا می‏خواهد بانجام دهد. صراط مستقیم راهی است که گفته‏اند تیزتر از شمشیر است و باریکتر از موی. چطور ممکن است کسی با علم و اراده خود این صراط را طی کند؟ حتی چطور ممکن است این خطّ دقیق و ظریف را ببیند، چه برسد که از آن عبور کند و بر اساس آن حرکت کند؟

بنابراین خداوند متعال کار انسان را به دست خود انسان نداده و نسپرده است تا خودش از یکچنین صراطی بگذرد زیرا مسلما خودش نمی‏تواند این صراط را طی کند هرچند بسیار دقت کند و عمیق فکر کند. انسان عاقل، واجب و لازم است کار خود را به دست خدا بدهد و اِبا و امتناع داشته باشد از این که این امانت را که عبور خود از چنین صراط عجیبی است، به دوش بگیرد تا بتواند طبق ارادة خدا حرکت کند. برای رسیدن به کمال ، در عبور از این صراط، واجب است کار خود را به خدا بسپارد و از خدا خواهش کند که بندة خود را از آن عبور دهد. ائمه اطهار ع چنین نمایشی دارند. این خداوند متعال است که آنها را بر این صراط حرکت می‏دهد، همچنان که آسمان‏ها و زمین و کوه‏ها را در مکان و موقعیت خودشان حرکت می‏‎دهد. شما می‏بینید که اشیاء عالَم با دقیق‏ترین وضع ممکن حرکت می‏کنند و هریک از آنها بسیار منظم اعمال خود را انجام می‏دهند به طوری که انسان نمی‏تواند این دقت حرکت در اشیاء را محاسبه کند چه برسد که بتواند همانطور عمل کند. می‏بینید که زمین درگردش سالانه و روزانة خود چگونه می‏گردد و به دور خود می‏چرخد چنان دقت عجیبی که طول سالیان متمادّی ذرّه‏ای کم نشده و با این دقت حرکت گیاهان و درختان و اشیاء درون خود را رشد می‏دهد و به ثمر می‏رساند. نمی‏توانیم بگوییم چه زمین خوبی که اینقدر دقیق و منظم خود را می‏گرداند و می‏چرخاند یا بگوییم که چه عامل طبیعی خوبی که زمین را می‏گرداند بلکه عقل ایجاب می‏کند که بگوییم چه خدای با برکت و بزرگ مرتبه‏ای که زمین را این‏گونه سالیانه و روزانه می‏گرداند و می‏چرخاند. با گردش سالانة خود فصل‏های چهارگانه را و با گردش روزانة آن، شبانه‏روز را ایجاد می‏کند. همچنین نمی‏توانیم بگوییم درخت چقدر منظم است و کار میوه‏دهی را به چه دقت عجیبی انجام می‏دهد. یا بگوییم چهارپایان و حیوانات چقدر کار خود را خوب انجام می‏دهند بلکه می‏گوییم این خدای متعال است که میوه را در درخت می‏پروراند و چهارپایان و حیوانات دیگر را به نتایج لازم آن می‏رساند. همانطور که آسمان‏ها و زمین‏ها و این اشیاء و حیوانات از خود اراده و اختیار به خرج نمی‏دهند و به رأی و گفتة خود عمل نمی‏کنند و به تفکر و تعقل خود قضاوت نمی‏کنند ائمه ع نیز مثل این عوالِم، خود را به پروردگار خود سپرده‏اند. کوچکترین خودرأیی و خودمختاری ندارند بلکه خود را در اختیار خدا گذاشته‏اند. آن را که خدا می‏بیند، آنها می‏بینند و خدا هم بوسیله آنها می‏بیند و بوسیله آنها قیام و قعود انجام می‏دهد و بوسیلة آنها گفته‏های خود را می‏گوید و امثال آن. بنابراین آن بزرگواران مثل سایر مردم نیستند که به اختیار و رأی خودشان و به اراده تفکر خود عمل کنند. کاری ندارند به این که ارادة آنها موافق و مطابق ارادة خدا هست یا نیست. اینجا است که زائر می‏گوید: شما قضاء و قضاوت را تسلیم خدا کردید. می‏بینیم چگونه آن بزرگواران بین خود و دشمنان خود قضاوت را به خدا سپرده‏اند. علی ع را مشاهده می‏کنیم که در جزئیات و کلیات زندگی خود همه امور را به خدا سپرد، خودش چیزی اختیار نکرد بلکه خداوند متعال برای علی ع آنچه که خواست اختیار کرد. علی ع به علم خداوند متعال می‏داند که فلانی قاتل او است و صبح و شب نوزدهم ماه رمضان او را می‏کُشد، به مِحراب می‏رود و نماز می‏گذارد و می‏داند که قاتل او شمشیر آماده پشت سرش به نماز ایستاده تا او را بِکُشد. اما اقدام نمی‏کند که قاتل خود را از مسجد بیرون کند یا حتی او را کمی دورتر بکشاند بلکه کار خود را و کار قاتل خود را به خدا می‏سپارد تا آنچه را که خدا می‏خواهد انجام دهد. همچنین حسین ع به کوفه می‏رود در حالی که می‏داند بنی‏امیه و اهل کوفه چه خواهند کرد. به کربلا کشیده می‏شود و امر خود را به خداوند متعال می‏سپارد تا بین او و قوم ظالم حکم کند. در تمام این موارد می‏بینیم که آن بزرگواران برای خود پیش خود عملی انجام نداده و گفته‏ای نگفته‏اند و سیاست و قیام و قعود آنها از جانب خدا طرّاحی شده و آنچه انجام داده‏اند برای دیگران بوده است. به خاطر خدا گفته‏اند و برای خدا قیام کرده‏اند و هرچه کرده‏اند برای خدا کرده‏اند. امر خود را به خدا سپرده‏اند تا خدا به وسیلة آنها آنچه را می‏خواهد انجام دهد، انجام دهد. همچنان که امر آسمان‏ها و زمین‏ها و کوه‏ها بدست خداوند متعال است که خداوند آسمان‏ها و زمین‏ها و هرچه هست را ابزار دست خود قرار داده است. این است معنی تسلیم قضاء به خداوند متعال. خداوند هم پاداش سعی آنها و واگذاری امور به پروردگارشان را ، مُلک عظیم در آخرالزمان مقدر نموده و فرموده است آتیناکم مُلکا عظیما.

امام صادق ع می‏فرماید: بدانید که هر دولتی برای عدّه‏ای دایر می‏شود که منتظر آن هستند ما نیز منتظر دولت خود در آخرالزمان هستیم و این دولت، همان مُلک عظیم است که با قیام قائم عج ظاهر خواهد شد. این مُلک عظیم وعدة خداوند متعال است که این وعده را به ائمه ع و همة مؤمنان داده است.حضرت علی ع می‏فرماید: ما در انتظار موعود خداوند هستیم و خداوند حتما وعدة خود را به انجام خواهد رساند.

بعد از این جملات، زائر ائمه اطهار ع را با این کلمات وصف می‏کند که شما کسانی هستید که هرکس از شما روگردان شود از خطّ خارج شده و هرکس همراه شما باشد به حقّ ملحق شده است. این جملات از این جهت گفته می‏شود که خداوند متعال ائمه اطهار ع را صراط مستقیم معرفی کرده است. آن بزرگواران، صراط مستقیم خداوند هستند، در بیانات خود و در اعمال خود و آنچه می‏بینند آنها صراط مستقیمی هستند که خداوند متعال به وسیله آنها مردم را به بهشت و نعمت‏های بهشت می‏رساند و از این صراط مردم را عبور می‏دهد. در صورتی که آنها صراط به سوی خدا و به سوی هرچیزی هستند. از معنای این جمله مشخص می‏شود که هر کس از آنها روی‏گردان شود لزوما از خطّ خارج شده است و انسان مارق هالک است. مسلما هرکس ملازم و همراه آنها باشد به خداوند متعال و نعمت‏های خدا ملحق می‏شود. مطمئنا بین مبدأ و منتها یک خطّ راست است و بیشتر قابل تصور نیست. دو خطّ مستقیم بین دو نقطه که مبدأ و منتها باشد امکان ندارد تا بگوییم بعضی از مردم در خطّ اول بسوی بهشت حرکت می‏کنند و بعضی دیگر در خط دیگری بسوی بهشت حرکت می‏کنند. بلکه علم و حکمت ثابت می‏کند که بین مبدأ و منتها که خطّ تکامل است بیشتر از یک راه وجود ندارد. بنابراین حقیقتا ائمه ع صراط مستقیم هستند و واجب است که مردم به آنها اقتداء نموده تا به آنها ملحق شوند، و خود را از آنها روی‏گردان نکنند و میل و رغبت خود را از آنها منصرف نگردانند. چنانچه خداوند متعال در کتاب خود می‏فرماید: اهل مدینه و کسان دیگری که اطراف آنها هستند نبایستی از رسول خدا ص تخلف کنند و نفس خود را از نفس رسول خدا ص منصرف و منحرف نمایند. پس هر کس در حقّ آنها کوتاهی کند باطل است و نابود. چنانکه خداوند متعال می‏فرماید: حق آمد و باطل رفتنی است. کلمه جاء الحق و زهق الباطل. زهوق به معنای هلاکت و فنا است. همچنان که تاریکی با ظهور نور، فانی می‏شود و جهل با ظهور علم از بین می‏رود. امام ع در این جملات برای مردم واضح می‏کند که هرکس حقوق ائمه ع را ضایع کند هالک است و هلاک می‏شود، این اشخاص مقصر هستند نه قاصر. مردم در حرکات دینی و تکاملی خود در مسیر اطاعت خداوند متعال و ائمه معصومین ع دودسته هستند: دستة قاصر و دسته مقصّر. آنهایی که قاصر هستند کسانی هستند که از ادای حقوق ائمه ع و اطاعت از آن بزرگواران کوتاهی داشته‏اند. شاید این کوتاهی به دلیل نشناختن مقام آنها بوده است. چه بسا مجبور به دشمنی با ائمه ع شده‏اند. قاصر به افراد مستضعف گفته می‏شود و خداوند متعال به مستضعف واقعی وعدة عفّو داده است چنان که می‏فرماید: إلی المستضعفین من النساء والولدان. مگر زنان و فرزندانی که تحت استضعاف بوده‏اند و توانایی دریافت هدایت و داشتن چاره‏ای را نداشته‏اند. پس قاصران به معنای مستضعفان هستند که از اطاعت خدا و اطاعت ائمه ع کوتاهی کرده‏‏اند یا به سبب جهلشان بوده یا به سبب ضعف آنها. چنانکه مردم بعد از رسول خدا ص مبتلا به فتنه‏های بزرگی شده‏اند و شیطان امت پیامبر آنها را گمراه کرد. چنانکه حضرت فاطمه س در بعضی گفتار خود می‏فرماید: پدرم، سامرّی (عمر) امت تو و گوساله‏اش (ابوبکر) مردم را فریب داده و آنها را از هارون تو منصرف کرده‏اند. بنابراین مردمی که از ولایت علی ع منصرف شده‏اند و فریب خوردند به خاطر این بود که امر امامت و ولایت بر مردم مشتبه شد. کار دین و ولایت بر مردم مؤمن پوشانده شد. کافران به لباس مؤمنان درآمدند و مؤمنان را به لباس کافران معرفی کردند. چه اقداماتی کردند و چه دروغ‏ها ساختند و خود را به عنوان صدّیق امت پیامبر و فاروق اعظم معرفی کردند، و به مردم چنان نشان دادند که امیر مردم هستند. مردم ضعیف‏العقل فریفتة آنها شدند ، دروغ آنها را صداقت شناختند و راستگویان را دروغگو شناختند. بنابراین حقّ علی ع به خاطر قصور آنها و به خاطر ضعف از اطاعت، نادیده گرفته شد. آنها اکثرا قادر نبودند در مقابل افراد گمراه و گمراه کننده مقاومت کنند. این‏ها دستة قاصر هستند که بعد از رسول خدا ص حقّ ائمه ع را نادیده گرفتند و نشناختند.

اما دستة مقصر کسانی هستند که به خوبی ائمه ع را در مقام امامت و ولایت شناختند و دستورات صریح خداوند و رسول خدا ص را در مورد آنها شنیدند. به خوبی می‏دانستند که اطاعت از آن بزرگواران بر تمامی بندگان خدا واجب است. به خوبی قادر بر اطاعت ائمه ع و عارف به حقّ آنها بودند. با تمام این حجت‏ها فریب این دنیای پست و مال و مقام دنیا را خورده ،‌ حقّ علی و ائمه ع بعد از علی ع را ضایع کردند. دروغ‏ها بر علیه آنها ساختند و با ظلم و قتل و فشار بر آنها روزگار خود را طی کردند و مردم را بر علیه آنها تحریک کردند. این دسته از افراد مقصّر در حقّ ائمه ع زاهق هستند و به خاطر تقصیر خود هلاک می‏شوند. روز قیامت آنها عذاب می‏شوند و بسیاری از قاصران مستضعف عفو می‏شوند. به این دلیل است که امام ع در این جمله می‏فرماید: المُقصِّرُ فی حقِّکم زاهق. و نمی‏فرمایند: القاصرُ فی حقکم زاهق. کلمه زَهوق به معنای اُفول است و خروج از نور بسوی ظلمت‏ها. چنان که خداوند می‏فرماید: کسانی که کافر هستند اولیاء آنها طاغوتند که پیروان خود را از نور به سوی ظلمت می‏کشانند. سپس امام ع ادامه می‏دهد و در جملات بعد خودشان را اینگونه وصف می‏کنند که حق با آنها و در میان آنها و به سوی آنها است. آنها اهل و معدن حق هستند. در این جملات خود را چنان وصف می‏کنند که به ذات خدا چسبیده‏اند. خدا آنها را با حق قرار داده و حق را با آنها. هرجا حق باشد آن حق در مدار وجود ائمه می‏چرخد، چنان که از قول رسول اکرم ص روایت شده که فرمودند: علی با حق است و حق با علی است و هرجا حق بچرخد علی ع هم آنجا می‏چرخد. این مطلب به این دلیل است که آن بزرگواران در دین خدا کامل شده‏اند و اطاعت خداوند را صددرصد انجام داده‏اند. امور خود و مردم را در دنیا و آخرت به خدا سپرده‏اند. چنانکه خداوند آنها را وصف می‏کند و می‏فرماید: بندگانی هستند بزرگوار، در گفتار خود از خدا سبقت نمی‏گیرند و به امر خدا عمل می‏کنند. آن بزرگواران لحظه‏ای در گفتار و کردار و تفکر از خدا فاصله نمی‏گیرند و بر خدا سبقت نمی‏گیرند. هرگز این نیت هم در دلشان نمی‏گذرد و لحظه‏ای در خاطر آنها نمی‏گذرد که از خدا سبقت بگیرند چه برسد به این که گفته‏ای و عملی خلاف حق از آنها سربزند و مخالفت با حق از آنها دیده شود یا حکمی بدهند که قصور یا تقصیر در آن حکم باشد. بنابراین افراد قاصر، مؤمنان مکتب خدا هستند که در طریق تکامل، کامل نشده‏اند و علم و ایمان آنها به جایی نرسیده که خدا از آنها خواسته است. هنوز به جایی نرسیده‏اند که صددرصد امر خدا را اجرا کنند و نهی الهی را طرد کنند، چنان که می‏بینیم آدم ع در بهشت از پروردگار خود معصیت می‏کند،‌ شیطان او را وسوسه نموده و برای او قسم می‏خورد که خیرخواه او است. اینجا آدم قصور دارد نه تقصیر، و عصیان او ناشی از همین قصور است. کسی که فریب وسوسة شیطان را می‏خورد و نمی‏داند که او شیطان است و نمی‏داند که شیطان دشمن خدا است و وسوسة نفس خود را نمی‏شناسد، چنین کسی قاصر است. به همین ترتیب سایر پیامبران هرکدام در حدّ معرفت خود از خدا اطاعت کرده‏اند ولیکن ائمه ع مانند انبیاء لحظه‏ای به قصور مبتلا نشده‏اند و هرگز مانند دشمنان خدا مقصّر نبوده‏اند بلکه صددرصد عارف به خدا بوده و حقّ معرفت خدا را بجای آورده‏اند چنان که عجین با حق بوده و حق هم عجین با آنها است و خدا را آنگونه شناخته‏اند که خدا واجب کرده آنگونه شناخته شوند. چنانکه از علی ع نقل شده که فرمود: پروردگاری را که نبینم عبادت نمی‏کنم و فرمود: هیچ چیز را ندیدم مگر این که قبل و بعد از آن و با آن خدا را دیدم . پس قصور و تقصیر هرگز در ذات آنها راه ندارد. چرا که آنها با خدا هستند و خدا با آنها است و آنی از خدا غافل نیستند. خدا آنها را وصف می‏کند می‏فرماید: کسانی که در نماز خود دائما مشغول هستند. این آیه شریفه به این نکته اشاره می‏کند که نماز توجه به خداوند با قلب است. کسانی که در این آیه وصف شده‏اند که در نماز خود دائما هستند یعنی دائما قلب آنها به خدا مشغول است. هرچه را می‏خواهند و اراده دارند از خدا می‏خواهند و خدا هم پاسخ آنها را می‏دهد. اگر هم طبق ذات انسانی خود لحظه‏ای فراموشی یا غفلت به آنها برسد خداوند متعال بلافاصله به آنها تذکر می‏دهد و به گوش آنها حقیقت را می‏خواند. چنانچه در آیه قرآن می‏فرماید: به زودی بر تو می‏خوانیم و تو فراموش نمی‏کنی. بنابراین آن بزرگواران حقّ کامل و حقّ محض هستند چنانکه خداوند متعال در عظمت و جلال خود حقّ کامل است. به همین دلیل خداوند آنها را صراط حق و میزان حق در دنیا و آخرت قرار داده است. به این ترتیب آنها در آخرت امام و پادشاه ما هستند چنان که در دنیا رهبران و سروران ما بوده‏اند.

در جمله بعد می‏فرماید: میراث نبوت نزد شما است. میراث از کلمه ارث بر وزن مِفعال اسم آلت است یعنی هرچه به ارث می‏رسد. چیزی که انسان از دیگری به ارث می‏برد. کلمه ارث به نتیجة اعمال و کردار گفته می‏شود. هر انسانی به خودی خود یک درخت است، یا درخت شرّ یا درخت خیر. اعمال و کردار و تفکرات انسان از او یک درخت می‏سازد و این درخت ثمراتی دارد که در زمان حیات انسان از او پیدا می‏شود و برای کسانی که بعد از او زندگی می‏کنند می‏ماند. درخت وجود پیامبران را که در نظر می‏گیریم، می‏بینیم که همگی یک شجره هستند. هرچه گفته‏اند و انجام داده‏اند در راه زنده کردن دین خدا بوده است. هرچه خوبی در زندگی دنیا پیدا شده از آنها ریشه گرفته و توسط آنها پیدا شده است و هر شرّی که پیدا شده از غیر مکتب انبیاء پیدا شده است. انبیاء کسانی بوده‏اند که کیفیت زندگی و یاری را به بشریت آموختند و درخت حیات بوسیله آنها روئیده و رشد کرده است و نتایج این درختِ زندگی را به نسل‏های بعد، به ارث داده‏اند. با توجه به تاریخ زندگی این پیامبران و نتایجی که از زندگی آنها حاصل شده و به افراد مؤمن بعد از آنها رسیده است، می‏بینیم آنها چه درختانی هستند. درختی که پیامبران محصول آن درخت هستند و هریک از پیغمبران نبوت خود را به دیگری به ارث داده‏اند تا آخرین آنها که محمد ص خاتم انبیاء است. آغاز نبوت توسط آدم ع هست. خداوند متعال اسماء را به او آموخت و ملائکه را در تسخیر او قرار داد و او را در بهشت جای داد، سپس با وسوسة شیطان به این زندگی پربلا هبوط کرد و از بهشت خارج شد. در این حال که آدم اطاعت و معصیت را تجربه کرد توبه کرد و از خداوند کلمات رحمت را آموخت. پس اولین پیامبر معنای توبه را بعد از معصیت یاد گرفت و به فرزندان خود منتقل کرد. آدم به فرزندان خود آموخت که معصیت، از وسوسه‏های شیطان است و این شیطان همراه انسان و در نفس آدمی است و به آنها آموخت که هیچ کس قادر نیست بر این نفسی که به بدی امر می‏کند غلبه کند مگر آن که خدا به او رحم نماید. خداوند در انتظار حالت توبه از بندگان خود است، منتظر است که بندة او گناه کبیره را ترک کند و بر گناهان کوچک اصرار نکند. حالت توبه که از آدم آغاز شد و به انسان‏ها آموخته شد کلید هر خیر است. انسان در مسیر رشد و تکامل همیشه بین دو حال قرار می‏گیرد و این دو حال باعث می‏شود،‌ معرفت به حقایق پیدا کند و خودش را در این دو حال بشناسد. خودشناسی علم بزرگی است چنانکه گفته‏اند کسی که خود را بشناسد پروردگار خود را می‏شناسد. این دو حال و دوگونه بودن حالات انسان، اساس تکامل و حرکت بسوی خداوند متعال است. چنانکه گفته‏ شده همه چیز با ضدّ خود شناخته می‏شود. انسان معجونی از خیر و شرّ است. چنانچه خداوند می‏فرماید: قسم به نفس و آن مهندسی عجیب نفس که خدا بدی و تقوا را به او الهام کرد و خدا کسی است که انسان را خلق کرد و ریشه‏های خیر و شرّ را در او بنا نهاد، سپس او را هدایت کرد تا بداند چگونه شرّ را ترک کند و خیر را انتخاب نماید. چنانچه خداوند آدم را در مسیر خلقت، هدایت کرد و او را از دشمنی ابلیس و وسوسه‏های نفس برحذر داشت. آدم و همسر آدم در موقعیت شرّ قرار گرفتند و سپس خداوند متعال آنها را بسوی خیر کشانید. به این دلیل می‏گوییم توبه کلید هر علم و حکمت است و کلید هر خیر و برکت زیرا تا وقتی انسان مبتلا به حالت خیر و شرّ نشده باشد و بین دو حالت علم و جهل قرار نگیرد مفهوم خیر و شرّ و علم و جهل را در نمی‏یابد و نمی‏داند چگونه انتخاب کند. حالت اختیار وقتی رُخ می‏دهد که دو چیز در برابر او باشد. پس توبه به معنای خروج از شرّ بسوی خیر است بعد از این که آن دو را شناخت. اگر انسان خیر و شرّ را نفهمد توبه را هم نمی‏فهمد و هرگز از شرور و آفات، قدمی بسوی پروردگار خود بسوی خوبی‏ها برنمی‏دارد.

بنابراین آدم و همسرش در جهنمِ وسوسه و نافرمانی واقع شدند. پس از توجه به گناه خود توبه کردند و با این توبه خود را از آن جهنم نجات دادند. در این حال خداوند متعال بر آدم توجه کرد و آدم به فرزندان خود آموخت که چگونه بعد از معصیت، توبه کنند و اگر اصرار به معصیت نداشته باشند و گناهان کوچک و بزرگ برایشان مهم باشد راه بسوی توبه همیشه باز است. پس آدم ع درختی است که نتیجه و ثمره درخت او کلمه توبه است. توبه کلید همة خوبی‏ها در دنیا و آخرت است و این کلید را آدم به دست فرزندانش داد. توبه چهار رکن دارد: یکی این که انسان نافرمانی خود را بفهمد و بداند که حالت عصیان یک بیماری روحی است، همانطور که بدن او مریض می‏شود و برای معالجه بیماری اقدام می‏کند. آدم ع عصیان خود را درک کرد، سپس طبیب معالج خود را هم شناخت و به خوبی فهمید چه کسی می‏تواند بیماری روحی انسان را در دنیا و آخرت معالجه کند. او به دنبال معرفت پروردگار، حرکت کرد و دانست که خداوند تنها معالج روحی او است که این بیماری روحی باعث کفر و معصیت می‏شود. سومین مطلب برای توبه این است که به دامن پروردگار خود پناه ببرد و چهارم این که برنامه‏هایی که خداوند برای معالجه بیماری او دستور می‏دهد را اجرا کند . این علوم و حکمت‏‎ها از درخت وجود آدم نشأت می‏گیرد و در انبیاء بعد از او به ارث بردند. فرزندانش مثل شیث (هبه الله) و ادریس راه پدر را ادامه دادند تا به نوح پیامبر رسید. و نوح ثمرات علم و حکمت را از درخت وجود فرزندان آدم به ارث برد. نوح رسالت خود را انجام داد و به مردم آموخت که عصیان و توبة بعد از عصیان را بدانند و سپس به آنها آموخت که دنیا مثل یک دریای عمیق است. دریایی که انسان را با تفکر و معلوماتی که دارد غرق می‏کند. همانطور که انسان اگر در دریای عمیقی بیفتد کشتی و امثال آن لازم دارد تا به آن چنگ زند و از غرق شدن نجات پیدا کند برای نجات از دنیا و شیطنت‏های دنیا هم لازم است یک کِشتی بسازد یا سوار کِشتی کسی شود که برایش ساخته باشد تا از غرق شدن نجات پیدا کند. این دانش، ارثیة نوح است که پیامبران بعد از نوح تا ابراهیم خلیل آن را به ارث بردند و به مردم آموختند که برای خود یک وسیلة نجات فراهم کنند، مبادا در حوادث دنیا هلاک شوند همان طور که قوم نوح سوار کشتی نشدند و در طوفان و کفر و معصیت خود غرق شدند. نوح نیز درختی بود که چنین دانش‏هایی را به ثمر رساند و انبیاء بعد از نوح این علوم و حکمت‏ها را به ارث بردند تا روزی که به زمان ابراهیم خلیل ع فرا رسید. اکنون به درخت نبوت نظر کن. به خوبی می‏بینی که این درخت چگونه رشد کرده و ثمرات علم و حکمت را به بار نشانده است. می‏بینید که نوح ع به بشریت آموخت که به وسایل نجات توسل پیدا کنند و خداوند متعال کِشتی نوح را برای مردم و جهانیان یک نمونه قرار داد و به مردم آموخت در هر زمان طوفان‏هایی خواهد بود و آنها نیاز به کِشتی نجات دارند. سپس خداوند متعال توسط ابراهیم خلیل ع به بشریت آموخت که زندگی خود را در راه قیام برای احیای دین خدا خرج کنند. هدف آنها در این قیام و قعود فقط رضای خدا باشد همچنین به آنها آموخت که هدف آنها و بهترین هدف فقط خداوند متعال است و خداوند بهترین وسیله موفقیت برای رساندن مردم به این هدف است. ابراهیم خلیل ع برای خدا قیام کرد و بین خود و خدای متعال هیچ وسیله‏ای غیر از ارادة خدا و مشیت او قرار نداد. اگر نوح سفینه را وسیله‏ای قرار داد، ابراهیم حتی خودش را هم حجاب بین خود و خدا قرار نداد.

حکایت شده است وقتی ابراهیم را به آتش پرتاب کردند جبرئیل در برابرش ظاهر شد و به او گفت آیا نیازی به کمک من داری؟ ابراهیم گفت: نیازی به تو هرگز ، اما نیازم به خدا همین قدر است که می‏دانم او از من داناتر است به حاجت من. پس می‏بینیم که ابراهیم خلیل ع در اوائل نبوت و در اوائل دعوت مردم با دلائل کافی چنان خود را به خدا متصل کرد که هیچ پیامبری مثل او، قبل از او نمی‏توانست آنگونه حجت و دلیل بیاورد چنانچه خداوند متعال می‏فرماید: و تلک حجّتنا آتیناها إبراهیم نرفع درجات مَن نشاء. ما اینگونه به ابراهیم حجت دادیم و اینچنین درجات هرکه را بخواهیم بالا می‏بریم. ابراهیم ع جهاد در راه خدا را تمام و کمال انجام داد و با طاغوت زمان خود مبارزه کرد در حالی که ایمان خود را به خدا حفظ کرد. تنها پشتوانه او خدا بود تا بالاخره آتش بزرگی را برافروختند و او را در آتش درافکندند. خداوند متعال دشمنان او را سرکوب کرد. پس می‏بینید صراط توحید از ازمان آدم به ابراهیم خلیل ع رسید و این صراط به طور مشخص از توبه شروع شد و به آخرین مقصد که امامت بود منجر شد. ابراهیم اولین کسی بود که به این مقام امامت رسید. مقامی که در مسیر علم و حکمت به او رسید. ابراهیم به درجة ملاقات پروردگار و مواجهة قلبی با خدا رسید. از مرتبة عبودیت و نبوت و رسالت و خلیلیت گذشت و به مقام امامت ارتقاء یافت تا جایی که خدای متعالی فرمود: إنّی جاعِلُکَ للنّاسِ إماما. من تو را إمام مردم قرار دادم. پس از ابراهیم خداوند متعال دین ابراهیم و صراط مستقیم را با قیام موسی پسر عمران ع تقویت کرد. خداوند موسی را به سلطنت رساند. بعد از مبارزات فراوانی که با فرعون زمان انجام داد و منجر به غرق شدن آنها گردید. خداوند کتاب تورات را به موسی ع نازل کرد و در آن کتاب، حقوق و حدود و میراث و احکام را به نحو احسن بیان کرد. پس خداوند متعال موسی و دولت موسی را پایه و ستون تمدن دینی قرار داد و این در حالی بود که قبل از موسی ع دولت و سلطنت دینی دایر نشده بود که بتواند مردم را در محور یک اجتماع دینی جمع کند و آنها را به اطاعت خدا بکشاند. بنابراین ابراهیم خودش یک امّت است بدون این که هیچ کس همراه او باشد. خداوند متعال پس از او بنی‏اسرائیل را با قیام موسی ع از سلطه فرعون نجات داد و توسط آنها دولت عظیمی تشکیل داد، این دولت عظیم را در طول زمان کامل و کامل‏تر خواهد کرد تا روزگار ظهور دولت اسلام به قیام مهدی عج فرا برسد. اینجا با نظر به تاریخ می‏بینید که درخت دین با قیام انبیاء الهی لحظه به لحظه رشد کرده و ثمرات تازه‏ای تحویل می‏دهد و از میان انسان‏ها فقط پیامبران و اولیاء خدا و علماء هستند که دسترسی به این ثمرات پیدا کرده‏اند. وارث ابراهیم فقط فرزندان صالح او هستند و از این فرزندان صالح که در طول تاریخ یکی پس از دیگری به دنیا آمده‏اند محمد ص کامل‏ترین آنها است. به همین ترتیب وارث رسول خدا ص کسی جز علی و فرزندان معصوم او نیستند، همچنین وارث ائمه اطهار ع کسی جز علماء و فقهایی که مقام آنها را درک کرده‏اند و به آنها متمسّک هستند و دانش آنها را گسترش داده‏اند کس دیگری نیست و در نهایت وارث تمامی این ریشه‏های گرانبها از زمان آدم تا انتهای دنیا کسی جز امام مهدی عج قائم آل محمد ص نخواهد بود. به این ترتیب بشریت یک درخت است که این درخت با قیام پیامبران و ولایت آنها رشد می‏کند. ثمراتی از علم و حکمت و ایمان و عدالت به بار می‏آورد. ائمه اطهار ع تنها کسانی هستند که وارث این ثمرات هستند و آن امام آخرین روزی که قیام کند تمامی این گروه‏های حق‏طلب بر محور او جمع می‏شوند و او کسی است که مؤمنان و پرهیزکاران را در اطراف خود جمع نموده و زندگی آخرت توسط آنها زنده خواهد شد.

در جمله بعد عرض می‏کنیم ای اولیاء خدا جز این نیست که بازگشت مردم به سوی شما خواهد شد و حسابرسی آنها با شما است. إیاب الناسِ إلیکم و حِسابُهُم علیکم.

این جملات در زیارت جامعه از دو آیه در سوره غاشیه گرفته شده است که آنجا خداوند متعال می‏فرماید: إنَّ علینا إیابَهُم ثمَّ إنَّ علینا حِسابَهُم. یعنی بازگشت انسان‏ها بسوی ما و حسابرسی آنها به عهده ما است.

امام صادق ع در تفسیر این آیات که در کتاب بحارالانوار و الزام الناصب ذکر شده اشاره به خود می‏کند و می‏فرماید: بازگشت مردم بسوی ما است و حسابرسی آنها به عهده ما است.

این آیه و روایات، نمونه‏های بسیاری دارد. در تمام این آیات و روایات می‏بینیم که خداوند آنها را مرجع مردم و پناه بشریت در دنیا و آخرت قرار داده است. هیچ انسانی غیر از این بزرگواران، امام و پیشوایی نخواهد داشت. تمامی انبیاء و رسولان هم به نزد آنها مراجعه می‏کنند. می‏بینیم که خداوند متعال هرگاه رسولی را مبعوث نمود از او پیمان گرفته که قوم خود را به ظهور پیامبر خاتم ص مژده دهد و آنها را در انتظار آن حضرت بگذارد، سپس به حضرت خاتم الانبیاء ع دستور داده و از او پیمان گرفته که بعد از خود، حضرت علی ع را امیرمؤمنان معرفی کند. در سوره انشراح به آن حضرت دستور می‏دهد فإذا فرغت فانصب و إلی ربک فارغب. ای رسول من وقتی از کار رسالت فارغ شدی جانشین خود را نصب کن و به آسودگی به سوی پروردگار خود بشتاب. بنابراین در کل عالم مرجعی غیر از آنها نمی‏بینیم. آن بزرگواران هستند که همه مردم را در سایه حکومت خود جمع خواهند کرد و هرکس را براساس عملش محاسبه و مجازات خواهند کرد. ملاحظه می‏کنیم که آن بزرگواران بر تمامی انبیاء و رسولان، فضیلت دارند. انبیاء و رسولان خدا هرگاه خواسته‏ای از خدا دارند به آنها مراجعه می‏کنند. می‏بینیم که امت پیامبر اکرم ص بعد از تمام امت‏های پیامبران گذشته امت مرحومه شناخته شده‏اند. خداوند این معصومین ع را بر تمام مسلمانان و مؤمنان و علماء و فقهاء دین خود فضیلت داده است. آنها از تمام بشریت برتر هستند. خداوند آنها را اصل برکات قرار داده تا مردم در هر حال که هستند به آنها مراجعه کنند به همین دلیل قائم آنها را زنده گذاشته تا در میان مردم بسر ببرد زنده باشد و زندگی کند تا به آخر الزمان برسند آنگاه خداوند توسط ایشان همه مصیبت‏ها و بلاها را برطرف کند اگر امکان داشت شخص دیگری به جای او در جامعه باشد که مساوی ایشان باشد و درجه و مکانش در حدّ آنها یا بالاتر از آنها باشد لازم نبود خداوند او را زنده نگه دارد. بلکه لازم بود آن شخص بعدی را معرفی کند و مردم را در انتظار او بگذارد لکن خداوند متعال به علم ازلی خود می‏داند که امکان ندارد از درخت بشریت احدی مساوی آنها بوجود آید چه برسد که از آنها بالاتر باشد.

بنابراین آن بزرگواران برترین انسان‏ها از اولین و آخرین در دنیا و آخرت هستند در همة انبیاء و قبل از آنها و همچنین همه علماء و فقهاء بعد از آنها لازم است در محضر آنها جمع شوند مسلما هر جاهلی به عالِم مراجعه مراجعه می‏کند و هر عالِمی به عالِم‏تر از خود و باز او به عالِم‏تر از خود تا در نهایت همه این مراتب علم در نزد عالمی جمع شوند که از او اعلم کسی نباشد این چنین است که خداوند متعال از قول آن بزرگواران می‏فرماید: إلینا یعنی بسوی ما بازگشت همه مردم است این آیه که با ضمیر متکلم مع الغیر آورده شده به این دلیل است که خداوند متعال ائمه را با خود در جلال و عظمت هم ردیف قرار داده و شأن آنها را هم شأن خود داشته است.

به همین دلیل فرموده : إلینا إیابهم. بازگشت شما بسوی ما خواهد بود و بر ما حساب شما خواهد بود. مسلما مرجع همه نیازمندی‏ها چه علمی و چه مادی فقط خداوند متعال است. خداوند آخرین و کامل‏ترین مرجع است و هیچ کس در مرجعیت با خداوندمتعال برابر نیست زیرا تنها ذات نامتناهی در علم و قدرت، ذات خداوندمتعال است و مردم مخلوق و مَربوب او هستند. از ازل تا به ابد محتاج به او است. به همین دلیل خداوند متعال خود را مرجع مردم در قیامت معرفی می‏کند. می‏فرماید: خدا شما را می‏میراند و شما را زنده می‏کند و سپس بسوی او برمی‏گردید. می‏فرماید: روح و ملائکه بسوی او عروج می‏کنند در روزگاری که مقدار آن پنجاه هزار سال است. پس خداوند متعال مرجع مراجع و معرج معارج است از جن و انس و ملائکه. آنگاه خداوند متعال برای خود بندگانی انتخاب و اختیار می‏کند که از نظر علم و حکمت و اطاعت، کامل هستند. خداوند متعال خصوصیات همه چیز را به آنها آموخته و هرچه را که خلق کرده و خلق خواهد نمود به آنها گزارش داده است چنانچه در شأن آنها می‏فرماید: أحصیناه کلّ شیئ فی امام مبین. ما همه چیز را به امام مبین گزارش دادیم. (یس) و می‏فرماید: آنها سرزمینی هستند که ثمرات همه چیز نزد آنها جمع می‏شود . خداوند متعال این انسان‏های کامل را مظهر تمامی اسماء و صفات خود قرار داده و آنها را با خود در صفات و اسماء متحد دانسته است، چنانکه گویا یک شخص هستند. خدا می‏گوید آنها هم همان را می‏گویند، آنها می‏گویند و خدا هم همانطور می‏گوید، خدا می‏داند آنها هم می‏دانند و آنها می‏دانند همانچنان که خدا می‏داند و بین آنها و خداوند ذره‏ای اختلاف در جزئیات و کلیات وجود ندارد زیرا اختلاف ناشی از نقص و کمال است و بین ناقص و کامل اختلاف پیدا می‏شود یا بین کامل و کامل‏تر. خداوند از نظر جلال جبروت در ذات الوهیت و ربوبیت خود برتر از همه کس و همه چیز است و این انسان‏های کامل ذره‏ای از خدا فاصله‏‏ نمی‏گیرند. با وجود این که ذات و جنسیت مخلوقی و بشری دارند چنان به خدا متصل هستند که هرچه خدا می‏داند، می‏دانند و هرچه خدا می‏تواند، می‏توانند. فرق و فاصله‏ای بین خدای متعال و این انسان‏های کامل وجود ندارد الا این که آنها بنده و مخلوق خداوند متعال هستند. بنابراین خداوند متعال ائمه را بین خود و خلق خود واسطه قرار داده تا آنچه را که می‏خواهد بگوید، آنها بگویند و آنچه را می‏خواهد انجام دهد به توسط آنها انجام دهد. مسلما لازم است در دو مقام و موقعیت خداوند واسطه بین خود و خلق خود قرار دهد. این دو مقام یکی مقام آموزش و پرورش و یکی مقام حکومت و سلطنت است. لازم است در مقام آموزش و پرورش بین خدا و خلق خدا واسطه‏هایی مانند ائمه ع باشند تا بین مردم که دانش‏آموز هستند و معلم که انسان کامل، دیدار مکالمه صورت گیرد و علم انتقال یابد. لازم است معلم و متعلم یکدیگر را ببینند، کلمات را از معلم بشنوند و علم را از او فراگیرند. یک چنین دیداری بین خدا و خلق امکان ندارد زیرا خلایق از نظر تکامل وجودی در ابتدای راه تکامل هستند و فاصله‏ها بسیار تا آنجا که به آخرین حدّ کمال برسند. چگونه ممکن است خدای متعال در مقابل بندگان ابتدایی خود صورتی به خود بگیرد یا چگونه ممکن است بندگان خود خدای خود را ببینند ؟ ! این رؤیت و ملاقات در مراحل پایین‏تر از کمال بین خدا و خلق امکان ندارد. پس چاره‏ای نیست که خداوند واسطه‏هایی بین خود و بندگانش قرار دهد تا بتوانند یکدیگر را ببینند و امکان ملاقات بین آن دو وجود داشته باشد. آنگاه خداوند متعال آنچه را که می‏خواهد بیاموزد توسط آن واسطه‏ها بیاموزد و امر و فرمان خود را توسط آنها به مردم برساند و مردم را به اطاعت آن واسطه‏ها دعوت کند. چنانکه می‏فرماید: فاسئلوا أهل الذِّکر. از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‏دانید. می‏فرماید: برای رسیدن به خدا وسیله انتخاب کنید. این واسطه‏ها و وسیله‏ها در مقام آموزش و پرورش معرفی شده‎‏اند. اما واسطه‏ها و وسیله‏ها برای افاضه فیض و رحمت خداوند است. خداوند بر خود واجب کرده که به بندگان خود در برابر اعمال صالح ثواب بدهد و در برابر کسب اعمال بد، عقاب کند. برای آنچه مردم می‏خواهند انجام بدهند حکم و فرمانی صادر کنند تا با انجام آن دستورات مؤمن باشند و بهشت بسازند و در مسیر اعمال غلط آنها را هشدار دهد و مردم را از کفر بترسانند که این کفر آنها را به جهنم می‏کشاند. پس در مقام ثواب و عقاب هم لازم است بین ثواب دهنده و ثواب گیرنده ملاقات و دیدار صورت گیرد. ثواب دهنده به ثواب گیرنده مژده دهد که چه پاداشی برایش مقدر کرده و او را داخل بهشت خواهد کرد و همچنین به کسی که در معرض خشم خدا قرار می‏گیرد و هشدار دهد که چگونه خود را از عقاب خدا دور نماید. همانطور که در مقام آموزش و پرورش دیدار و گفتگو بین دو نفر لازم است و این دیدار بین بنده و خدا ممکن نیست،‌ در مقام حکومت هم همینطور است. این خلایق عظیم خداوند اعم از کافر و مؤمن امکان ندارد خدا را ببینند و ملاقات حضوری داشته باشند تا ثواب و عقاب از او دریافت کنند. چاره‏ای جز این نیست که خداوند متعال بین خود و خلایق خدا به خصوص در روزگار قیامت واسطه‏هایی قرار دهد که ثواب و عقاب خود را به وسیله آنها به مردم برساند. بنابراین خداوند متعال ائمه اطهار ع را در حکومت قیامتی خود واسطه‏های رسیدن ثواب و عقاب به مردم قرار داده همچنان که در دنیا آنها را واسطه‏های تعلیم و تربیت بین خود و خلق خود قرار داده است. بندگان خدا آن هنگام که در حکومت آخرت قرار گیرند از دست آنها و به وسیلة آنها ثواب و عقاب خود را درک می‏کنند و اعمال خود را به خیر بودن یا شرّ بودن می‏شناسند و جزا می‏بینند همچنان که در دنیا از مسیر تعلیم و تربیت آنها به علم و رشد رسیدند و حق و باطل را فهمیدند. آنها هستند که در هرچیز کاملند و هرحجابی بین آنها و بین پروردگارشان بوده برطرف شده است. حقیقتا در مقامی هستند که خدا را زیارت می‏کنند و خدا آنها را زیارت می‏کند. با خدا سخن می‏گویند و خدا با آنها سخن می‏گوید، چنانچه مولا ع می‏فرماید: پروردگار خود را اگر ندیده باشم عبادت نکردم، به همین دلیل خداوند متعال علی ع را تقسیم‏کنندة بهشت و جهنم قرار داده است. بهشت ثواب خدای متعال است، که به بندگان مؤمن خود ثواب می‏دهد. علی ع در این مقام واسطة رساندن این ثواب است. همچنین آتش، عقاب خداوند متعال است که کافران به عاقبت آن گرفتار می‏شوند. علی ع رسانندة این عقاب است. بنابراین این بزرگواران، امامان و پیشوایان علم و حکمت و تعلیم و تربیت در دنیا هستند و فرمانداران و سلاطین خداوند متعال در قیامت هستند. چنانچه خداوند می‏فرماید: به آنها مُلک عظیم داده‏ایم. پس شکّی نیست که این آیه در سوره غاشیه که می‏فرماید: بازگشت مردم بسوی ما و حساب و کتاب مردم به عهده ما است. فقط و فقط در مورد آنها صدق می‏کند که در زیارت جامعه هم این جمله وارد شده است و از بزرگترین دلایل سلطنت آنها در قیامت و این که قیامت به قیام آنها بپا می‏شود همین جملات است، چنانچه در زندگی دنیا هم و دین و مکتب خداوند فقط به قیام آنها بپا شده و به کمال می‏رسد.

در جمله بعد عرض می‏کنیم: و فصل الخطاب عندکم و آیاتُ اللهِ لدیکم و عزائمه فیکم و نورُهُ و برهانه عندکم و أمرهُ إلیکم.

سپس آن بزرگواران را مخاطب قرار داده و می‏گوییم فصل الخطاب نزد شما است، آیات الهی نزد شما و تصمیمات محکم به دست شما و نور و برهان خدا نزد شما است، تا آخرین جملات فراز ائمه اطهار ع . در این جملات و عبارات به ما تذکر می‏دهند که خداوند متعال هرچه در علم خود دارد و هر ثواب و عقابی که برای بشریت در نظر گرفته به ما اهل بیت سپرده است. آن علم و حکمتی که شامل، فراگیر و کامل است. حجت‏ها، براهین و آیاتی که غیب را مانند شهود ظاهر می‏سازند، چنان علم و حکمتی که بدون تخطّی و اشتباه از امر خدا اطاعت می‏کنند و ملامت هیچ ملامت‏کننده‏ای آنها را نمی‏ترساند و هیچ چیز مانند اطاعت خدا نمی‏شود. نور خدا و برهان الهی نزد آنها است. به طور خلاصه این کلمات و عبارات به ما می‏فهماند که به آنچه خداوند متعال در صفات کمالی خود دارد از عظمت و جلال و جبروت و علم و حکمت و قدرت،‌ همه و همه را در وجود انسان کامل خلاصه کرده است و قدرت را به آنها سپرده است. آنها دست خدا هستند آنجا که خدا می‏فرماید: بل یَداه مبسوطتان. یعنی دو دست خداوند گشوده است. دست خدا که اهل بیت ع هستند، دارای بینهایت قدرت است. آنها یمین الله هستند که خداوند متعال می‏فرماید: آسمان‏ها به یمین الهی درپیچیده می‏شوند. السماءُ مطویات بیمینه. اگر خداوند متعال و ارادة خدا به منزلة روح و ملک عالم بدانیم آن بزرگواران در این کالبد آفرینش بجای چشم و گوش و دست و پای این روح عظیم هستند،‌ چنانچه در علم و حکمت کامل هستند. پس می‏توانیم بگوییم که هرچه از خدا خواسته شود بایستی از طریق آنها خواسته شود و هرچه از خدا انتظار انجام آن را داریم جز به دست آنها انجام نخواهد شد، و هر خواهشی که صورت گیرد و هر چیزی که از خدا خواسته شود جز به دست آنها این خواهش اجرا نخواهد شد،‌ چنانچه در دعای افتتاح از خداوند متعال ظهور امام را درخواست می‏کنیم و می‏گوییم خدایا امام ما را برسان تا دعاهای ما به دست او اجابت شود. می‏گوییم واستجب به دعوتنا. خداوند متعال آنها را واسطه افاضة هر فیضی در دنیا و آخرت، چه مادیات و چه معنویات قرار داده است. اگر توحید را به صورت یک بدنه نامتناهی از نظر جلال و عظمت خدا در نظر بگیریم ،‌ آن بزرگواران را می‏بینیم که بجای دست و چشم و گوش خدا در این کالبد توحیدی نامتناهی هستند.

در جمله بعد در وصف آنها می‏گوییم نور خدا و برهان الهی نزد آنها است و امر و فرمان خدا در اختیار آنها است. کسی که آنها را به ولایت بپذیرد، ولایت خدا را پذیرفته است و کسی که با آنها دشمنی ورزد، با خدا دشمنی کرده است. کسی که آنها را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است و هرکسی که آنها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است و آن کس که به دامن آنها چنگ زند به خدا چنگ زده است.

در بیان این جملات عرض می‏شود که خداوند متعال این بزرگواران را راه به سوی خود قرار داده است پس هرکس به دنبال مشکلی باشد که رضایت پروردگار را بطلبد لزوما بایستی به آنها اقتدا کند و از آنها اطاعت نماید چرا که غیر از آنها راه دیگری به سوی خداوند متعال وجود ندارد تا کسی که می‏خواهد به لقای پروردگار متعال نائل شود به دنبال راه دیگر و کسی دیگر باشد و از آنجا که فقط و فقط آنها سبیل الله هستند و انسان‏ها همگی در راه بسوی خدا لازم است حرکت کنند و به کمال مطلق برسند ، چاره‏ای جز این نیست که ولایت خدا را در ولایت آنها بجویند و دشمنی با خدا را در دشمنان آنها بجویند.

سپس در جمله بعد زائر عرض می‏کند شما صراط اقوم هستید. با دوام‏ترین و پایدارترین راه، و شما شاهدان دار فناء و شفیعان دار بقاء هستید. شما رحمتی هستید که وصل به خدا می‏کند و آیات و معجزات پنهان خدا هستید،‌ امانت حفظ شده به دست خدا هستید.

در این جملات می‏بینیم فقط آن بزرگواران صراط خدا هستند. آنجا که خداوند در سوره حمد می‏فرماید: از خدا اینگونه خواهش کنید که ما را به صراط مستقیم هدایت کن، معنی این آیه این است که هدایت خداوند متعال به صراط مستقیم، هدایت خدا به ائمه اطهار ع است.

چه صراطی غیر از این بزرگواران وجود دارد که از خدا بخواهیم ما را به آن صراط، هدایت کند.

آیا بعد از رسول خدا ص صراط مستقیم دیگری وجود دارد که مردم را به سوی خیر و سعادت و علم و حکمت بکشاند بجز ائمه اطهار ع که همان صراط رسول خدا ص هستند؟

پس کسی که اقتداء به این بزرگواران را ترک کند، راه دیگری جز اقتداء به دشمنان آنها را ندارد. چه بنی‏امیه باشند ، چه بنی عباس باشند در زمان خود ائمه اطهار ع، و چه کافران و فاجران بعد از آنها. همه خطوط دیگر و رهبران غیر از آنها، مردم را به گمراهی بعید می‏کشانند، چنانچه خود در گمراهی بعید به سر می‏برند. پس تنها مفهوم صراط اقوم که خداوند متعال در قرآن می‏فرماید: این قرآن است که هدایت می‏کند به پایدارترین مکتب، همان بزرگواران هستند.

از خود می‏پرسیم بعد از رسول خدا ص قرآن پیروان آن حضرت را به چه کسی هدایت می‏کند و چه کسانی را مقتدای مردم معرفی می‏کند؟

قرآن پیروان رسول خدا ص را به علی و ائمه اطهار ع هدایت می‏کند تا مردم راه درست را به توسط آنها پیدا کنند.

جمله بعد که آنها را شهدای دار فناء یعنی دنیا و شفعای دار بقاء یعنی آخرت معرفی می‏کند به این معنا است که شهادت به معنای نظارت و مراقبت در کار ملت است. بعد از رسول خدا ص می‏بینیم که آن حضرت دو یادگار در امت خود بجای گذاشت که بنام ثقلین آنها را معرفی کرد و به امت خود سفارش کرد که هرگز از این ثقلین جدا نشوند ، و به آنها خبر داد که این دو یادگار بزرگ از هم جداشدنی نیستند تا آن روز که در قیامت به رسول خدا ص عرضه شوند.

برای بقاء این دو یادگار گرانبها در طول زندگی دنیا تا رسیدن به قیامت چه کسی غیر از آن بزرگواران نظارت و شهادت دارد؟ ‌آنها هستند که شاهد اعمال امّت اعمّ از خیر و شرّ هستند.

خداوند متعال بعد از پیامبر ص خود با چه کسانی حجت‏ها و دلائل خود را به امت می‏رساند؟ چه کسی امّت را می‏بیند و خوب و بد اعمال را به آنها می‏فهماند؟

در این آیه خداوند متعال می‏فرماید: بگو عمل کنید،‌ به زودی خداوند عمل شما را می‏بیند ورسول خدا ص و مؤمنان نیز می‏بینند. این مؤمنان که در این آیه ذکر شده است که اعمال امّت را می‏بینند و بعد از رسول خدا ص شاهد خیر و شرّ هستند و مثل خدا و رسول خدا ص هستند ، چه کسانی هستند؟ آن شاهدی که بعد از وفات پیامبر دنباله روی راه پیامبر ص است چه کسی است؟

مصداق این آیه در قرآن کریم کیست که خدا می‏فرماید: أفمَن کان علی بیِّنه مِن ربه و یَتلوه شاهد منه. این شاهد که رسول خدا ص را تلاوت می‎‏کند همچنان که ماه ، خورشید را تلاوت می‏کند. که در آیه سوره شمس خداوند می‏فرماید: قسم به ماه وقتی خورشید را تلاوت می‏کند،‌ کیست؟

در آیات دیگر که خداوند می‏فرماید: از شما امّت، شهدایی انتخاب می‏کنم. آن شاهدی که اعمال شما را می‏بیند و بر خوب و بد شما شهادت می‏دهد و روز قیامت اعمال شما را محاسبه می‏کند چه کسی است؟ آیه‏ای که می‏فرماید: شاهد و مشهود، باید این شاهدها را بشناسیم. آن بزرگواران هستند که شاهد اعمال امّت در دار دنیا هستند، چه حضور داشته باشند و چه غائب باشند. ذره‏ای از اعمال امّت چه خیر و چه شرّ، چه صالح و چه غیرصالح از دید آنها پنهان نیست.

در جمله بعد در وصف آنها می‏گوییم که شما شفیعان دار بقاء هستید. آنها هستند که امّت اسلام را در خطّ بهشت وارد بهشت می‏کنند و هر کس از آتش نجات یابد به شفاعت آنها نجات یافته است. دلیل این مطلب این است که عامّة مردم از خداوند متعال دور هستند و سطح فکر آنها متصل به رحمت خدا نیست. پس لزوما شفیعی لازم است که بین آنها و خدا شفاعت کند. اگر مقام شفاعت نباشد عامّة مردم حیران و سرگردان روز قیامت زنده می‏شوند چنانچه حقّ پروردگار خود را نشناخته و نتوانسته‏اند بدون واسطه و از طریق معرفت شخصی به دامن لطف خدا چنگ بزنند. کسانی هستند که خدا را به حقّ معرفت او شناخته‏اند و خداوند متعال را بدون واسطه ملاقات کرده‏اند، چنانچه رسول خدا ص در شب معراج، خدا را بی‏واسطه ملاقات کرد و از جبرائیل و ملائک مقرّب درگاه خدا هم پیش افتاد، اما فقط آنها هستند که بی‏واسطه و بدون احتیاج به شفاعت، داخل بهشت می‏شوند. آنهایی که به این مقام نرسیده‏اند،‌ و در این مسیر حرکت نکرده‏اند، فیض خدا از آنها منقطع است. جز این نیست که به حیرت و سرگردانی به همان حال که مبتلا به جهل و دوری از خداوند متعال با معرفت کمی که دارند در بیابان قیامت بسر برند و امکان ندارد که خداوند رحمت خود را به آنها برساند، همانطور که برای این نبرد جاهل امکان ندارد یکباره فاصلة وجودی خود و خدای متعال را پُر کند و دست به دامن خدا بزند. مسلما همه مردم غیر از این چهارده معصوم ع فاصله‏های وجودی بین خود و خداوند متعال دارند و برای پُرکردن این فاصله چاره‏ای جز چنگ زدن به واسطه‏هایی که بتوانند فیض را از خدا دریافت کرده و به افراد پایین‏تر برسانند وجود ندارد، پس آن بزرگواران حلقه‏های متصل بین خدا و خلق خدا در دنیا و آخرت هستند.

فهرست كليه آثاراستاد صالح غفاری كه از آدرس زيرقابل دريافت است.

www.salehghaffari.com

 الف) تفسير سوره‏هاي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - حمد | 16 - قاف | 31 – اعلي |
| 2 - بقره | 17 - ذاريات | 32 - غاشيه |
| 3 - نساء | 18 - طور | 33 - فجر |
| 4 - انعام | 19 - نجم | 34 - بلد |
| 5 - اسري (در سه جلد) | 2. - الرحمن | 35 - قدر(سرنوشت شما) |
| 6 - كهف | 21 - واقعه | 36 - قارعه |
| 7 – مريم س | 22 - مجادله | 37 - عصر |
| 8 - طه | 23 - حشر | 38 - کوثر |
| 9 - نور (شمع زندگي) | 24 - تحريم | 39 - توحيد(از ديدگاه علم) |
| 1. - قصص | 25 - معارج | 4. - فلق |
| 11 - ياسين | 26 - قيامت | 41 – ترجمه روان قرآن |
| 12 - جاثيه | 27 - دهر (انسان نمونه) | 42-قلم |
| 13 - احقاف | 28 - انفطار | 43-مدثر و مزمل |
| 14 - تفسير سورة فتح | 29 – انشقاق | 44-نصر |
| 15 - حجرات | 3. – طارق | 45-فلق |

 ب) تفاسير قرآن به زبان عربي

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - قلم  | 5 - نصر  | 9 - تكوير  |
| 2 - مزمل  | 6 - تبت  | 1. - قمر  |
| 3 - مدثر  | 7 - مائده  | 11 - فرقان  |
| 4 - علق  | 8 - فلق و ناس (معوذتين) | 12 - نباء  |

ج) شرح ادعيه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - سحر | 5 - ندبه (در سه جلد) | 9 - مناجات شعبانيه |
| 2 - سمات | 6 - مكارم الاخلاق (مدينة فاضله) | 1. - خطبه اول صحيفه(عربي) |
| 3 - صباح | 7 - زيارت جامعة كبيره |  11-افتتاح(فراز آخر) |
| 4 - كميل | 8 - زيارت وارث | 12- ترجمه ادعيه |

د) كتابها

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - القيام و القيامه (عربي) | 1.- شجرة طوبي | 19 - شرح خطبة اشباح |
| 2 - الكوثر (عربي) | 11 - شخصيت زهرا و مريم علیهما السلام  | 2. - شرح خطبة حضرت زهرا (س) |
| 3 - اسرار حج | 12 - علم و عرفان | 21 - كتاب حكمت |
| 4 - اصلاح هدفها | 13- مبادي آفرينش | 22 - حديث آفرينش |
| 5 - برهان معراج و شق القمر | 14 - اصول آفرينش و بدو خلقت | 23 - رسالة اجتهادي امام زمان (عج) |
| 6 - تعليم و تربيت | 15 - هندسة آفرينش | 24 - تفسير و تأویل |
| 7 - تنزيل الكتاب | 16 - وجود و عدم | 25 - قرآن شناسي |
| 8 - خلقت عالم و آدم | 17 - غيب و شهود | 26 - اصول علمي اجتهادي دين |
| 9 - سيرة ائمه ع | 18 - شرح خطبة اول نهج‏البلاغه |  |

هـ) مقالات

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| 1 - هشدار به جنگ‏افروزان هسته‏اي | 8 - وضعيت فكري و مكتبي ائمه اطهار (ع) | 15 - ملك عظيم آل محمد(ص) |
| 2 - اقتصاد اسلامي | 9 - هدايت الهي از طريق خواب | 16 - شرح آيت‏الكرسي |
| 3 - تقدير نامة حضرت مريم | 1. - ولايت فقيه | 17 - شرح خطبة شقشقيه |
| 4 - شرح حديث حدين | 11 - رسالت اسلامي خدمتگزاران بشر | 18 - رسالة توحيدي دانشجو |
| 5 - شرح حديث كساء | 12 - عدم تناهي احتياجات انسان | 19-مدرك صلوات و دليل ضميمه شدن آل محمد(ص) بر آن |
| 6 - اجتهاد در رؤيت هلال ماه | 13 - ارزش علم |  |
| 7- شرح آية نور در سورة نور | 14 - جن و شيطان |  |